



۵۶-۵۷

بهار و تابستان

۱۳۷۸

تاریخ نشر: تیر ۱۳۸۰ ش ۱

ژوئیه ۲۰۰۱ م

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

موسم گل

بازگشت از سرزمین سحر

بازگشت از سرزمین سحر

درد و غم

ما قندی سکنده در آنجا اندیم

از ما نیکو کارست هر دو خاکی

بخش مهمت ز فامیل
از ما جگاست ز فامیل

در باب نقد و وقت ز چون چرا پیر

حافظ رسید موسم گل معرفت کوی

گنجینه دانش



نسخه خطی شماره ۳۲۴

کتابخانه گنج بخش

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

قرآن کریم مذهب و منقش و مجدول و لوح کامل

گل و بوته نگاری و کتیبه ها و سرجزوهای زیبا، تاریخ کتابت قرن ۱۰ هق



۵۶-۵۷

بهار و تابستان

۱۳۷۸

دانش

تاریخ نشر: تیر ۱۳۸۰ ش

زودیه ۲۰۰۱ م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسؤول و سردبیر: _____ دکتر سعید بزرگ بیگدلی
 مدیر: _____ سید مرتضی موسوی
 ویراستار: _____ دکتر محمد حسین تسییحی
 حروفچین: _____ محمد عباس بلتستانی
 چاپخانه: _____ منزا پریس (اسلام آباد)

باهمکاری

شورای نویسندگان دانش

(به ترتیب حروف الفبا)

دکتر بیگدلی، دکتر تسییحی، دکتر سید سراج الدین، دکتر شبلی،
 دکتر صغری بانو شگفته، دکتر گلثوم فاطمه سید، دکتر گوهر نوشاهی،
 آقای موسوی (سید مرتضی)، دکتر مهنور محمد خان، دکتر نقوی (سید علی رضا)

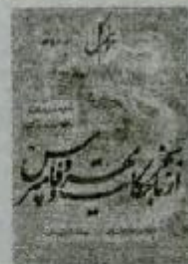
روی جلد:

جانا ترا که گفت که احوال ما میرس

بیگانه گرد و قصه هیچ آشنا میرس

حافظ

پدیدآورنده: استاد جواد بختیاری



یادآوری

- * فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- * دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- * دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
- * آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- * مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
 - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
 - همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
 - ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- * آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- * مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان آنهاست.
- * چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:

خانه ۳، کوچه ۸، گوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد - پاکستان

دورنویس: ۲۲۶۳۱۹۳ تلفن: ۲۲۶۳۱۹۱-۹۲

فهرست مطالب

۵	سخن دانش
<hr/>	
	متن منتشر نشده
۹	رسالة سوادالوجه سید احمد بن جلال الدین کاسانی به کوشش دکتر سید سراج الدین
<hr/>	
	اندیشه و اندیشه مندان (۱)
□ ویژه مخدوم قلی فراغی و بیرام خان	
۲۵	حضرت مخدوم قلی فراغی آقای شاه مردان قل مرادی
	شاعر شهیر متفکر و عارف نامی ترکمن
۴۱	مخدوم قلی فراغی : پروفیسور دکتر محمد آیدوجیف
	فیلسوف متفکر و شاعر بزرگ ترکمن
۵۲	مخدوم قلی فراغی : بنیانگذار جناب آقای صفر بیردی نیازف
	ادبیات کلاسیک ترکمنستان
۵۷	مخدوم قلی : افکار و علایق وی با دکتر نصر الله ناصر
	مسلمانان شبه قاره و تأثیر زبان فارسی در اشعار او
۷۱	حضرت مخدوم قلی فراغی آقای حفیظ الله
۷۴	بیرام خان، فرزند بزرگ مردم ترکمن جناب آقای صفر بیردی نیازف
۸۰	بیرام خان و ایران دکتر محمد مهدی توسلی
<hr/>	
	اندیشه و اندیشه مندان (۲)
۹۱	میراث سامانیان در پاکستان پروفیسور دکتر احمد حسن دانی

- ۱۰۳ آقای اسماعیل قهاری - نظری به اشعار بعضی از شعرای تاجیک
- ۱۳۰ آقای محمد اسماعیل اکبر - سهم افغانستان در اقبال شناسی
- ۱۳۹ آقای عزت الله رکوعی - آشنایی با آستانه
حضرت علی بن موسی الرضا «ع»

فارسی امروز شبه قاره

- ۱۶۳ دکتر غلام ناصر مروت - نگاهی در مسلک و مشرب و اسلوب
شیخ عطار در آینه آثار و اشعار وی
- ۱۷۸ دکتر ریحانه افسر - شیخ سماوالدین سهروردی ملتانی دهلوی
و خدمات ادبی و عرفانی او
- ۲۰۲ دکتر سید وحید اشرف - مطالعه خواجه حافظ شیرازی
از حیث زبان و سبک بیان
- ۲۱۲ دکتر محمد ظفر خان - مثنوی باد مخالف غالب
- ۲۳۰ دکتر نورالسعید اختر - فردوسی مهاراستر: ملا فیروز ابن کاووس
ابن رستم جلال باروچی
- ۲۳۹-۲۴۳ - شعر فارسی امروز شبه قاره
صاحبزاده واحد رضوی، پروفیسور ولی انصاری، ظفر عباس،
رئیس احمد نعمانی، رضیه اکبر، معین نظامی، فائزه زهرا میرزا

گزارش و پژوهش

- ۲۴۷ سید مرتضی موسوی - تشکیل کنفرانس «نقش امام خمینی
در احیای تفکر اسلامی» و دیدار
حجة الاسلام سید حسن خمینی از پاکستان
- ۲۵۴ دکتر محمد حسین تسبیحی - معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان (۴)
- ۲۶۸ کتابها و نشریات تازه

نامه ها

- ۲۷۵ دفتر دانش پاسخ به نامه ها

سخن دانش

تا جهان بود از سر آدم فراز
مردمان بخرد اندر هر زمان
کس نبود از راز دانش بی نیاز
گردد کردند و گرامی داشتند
راز دانش را به هرگونه زبان
دانش اندر دل چراغ روشن است
تا به سنگ اندر همی بنگاشتند
وز همه بد برتن تو جوشن است
(رودکی)

سرانجام به همت خوانندگان و علاقه مندان به دانش و خرد، مجله دانش برغم مشکلاتی فراوان که بر سر راه انتشار آن وجود داشت و همچنان نیز برخی از آنها وجود دارد به جامعه علم و ادب عرضه گردید. از جمله مشکلاتی که مجلات ادبی و علمی با آن روبرو هستند، دریافت مقالات متناسب با سطح مجله و ارتباط و حصول پاسخ سریع از مؤلفان مقاله هاست که متأسفانه بخشی از تأخیر در انتشار بموقع اینگونه مجلات، مربوط به این امر است، مضاف بر آنکه دانش به علت بعد مسافت و فاصله در ارتباط با علاقه مندان که گاه تا هزاران کیلومتر می رسد، بیشتر در معرض آفات ناشی از این مشکل است و لذا بررسی مقالات در مجله و لزوم انجام برخی اصلاحات و ارسال آن برای مؤلفان، باعث اتلاف اوقاتی فراوان و لاجرم تأخیر در انتشار مجله می گردد. کمبود و فقدان افراد صاحب نظر و متخصص در زبان و ادب فارسی و کار آشنا در امور انتشار مربوط به مجلات تخصصی در اینجا نیز مزید بر علت است که بحمد باری تعالی پس از کوششهای فراوان، دانش موفق شده است که بافاق آمدن بر مشکلات و بهره گیری از تجربیات اهل فن به زمان انتشار خود نزدیک شود و برای پر کردن خلأ زمانی به طور همزمان نسبت به آماده سازی شماره های عقب افتاده کوشش نماید تا به خواست خدا و لطف علاقه مندان و دوستان زبان و ادب فارسی در آینده ای نه چندان دور در نوبتهای زمانی خود انتشار یابد.

شایان ذکر است که در شماره حاضر مقالات متعددی به بزرگداشت سخنور متفکر ترکمن، مخدوم قلی فراغی و همچنین بیرام خان شخصیت سیاسی، فرهنگی نظامی برجسته عصر تیموریان شبه قاره، اختصاص یافته است. از نویسندگان دانشمند ترکمن، ایرانی، افغانی و پاکستانی که در این رهگذر با دانش همکاری داشته اند، عمیقاً سپاسگزاری می گردد.

اکنون بحق می توان گفت که مجله دانش پس از سالها کوشش مسئولان مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و همکاری دانشمندان و صاحب نظران و دوستان زبان و ادب فارسی و جبهه ای منطقه ای و حتی بین المللی کسب نموده که تقریباً در هر شماره آن نه فقط از نویسندگان شبه قاره و جنوب آسیا بلکه از نویسندگان ایرانی و کشورهای آسیای میانه نیز مطالب نغز جهت انتشار به دانش واصل می گردد.

در بخش مطالب مربوط به بزرگداشت مخدوم قلی فراغی و بیرام خان لازم است از مساعی آقای صفربیردی نیازف سفیر ترکمنستان در اسلام آباد و آقای دکتر محمد مهدی نوسلی مدیر سابق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سپاسگزاری گردد. همچنین در خصوص سایر مقالات و مطالب مندرج در این شماره لازم است توجه خوانندگان عزیز را به مقالات: نظری به اشعار بعضی از شعرای تاجیک از آقای اسماعیل قهاری (نویسنده تاجیک)، آشنایی با آستانه حضرت علی بن موسی الرضا ع و از آقای عزت الله رکوعی و میراث سامانیان در پاکستان از آقای پرفسور دکتر احمد حسن دانی جلب نمود.

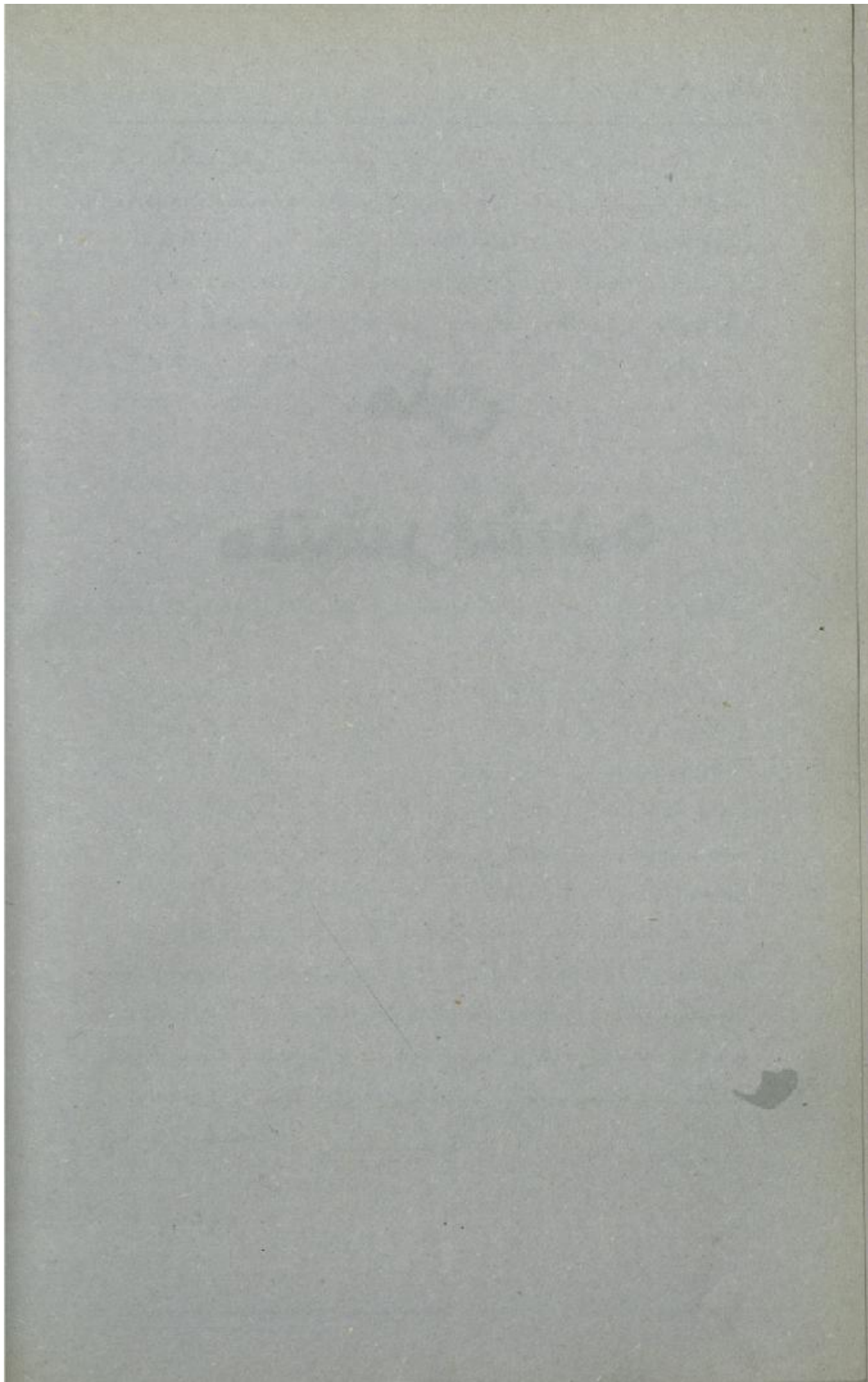
از دانشمندان و صاحب نظران و علاقه مندان به زبان و ادب فارسی که درباره فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران، شبه قاره، افغانستان و آسیای میانه تحقیق می نمایند، انتظار همکاری بیش از پیش داشته منتظر دریافت آثار و مقالات منتشر نشده ایشان در این زمینه می باشیم و همچنین از سخنوران صاحب ذوق فارسی در منطقه درخواست می گردد که برای بهره مندی علاقه مندان، چکیده های فکری منظوم خود را برای چاپ در اختیار فصلنامه دانش قرار دهند.

در اینجا لازم است از همه عزیزان و علاقه مندان به دانش که با نامه و تلقن و نمابر (دورنگار) و یا راههای دیگر ابراز محبت کرده اند، سپاسگزاری و از صاحب نظران و استادان درخواست نماید که از بذل راهنماییها و یادآوری اشکالات و ایرادها در جهت بهبود کمی و کیفی مجله خود دریغ نفرمایند و همچنین با ارسال مقالات علمی تحقیقی دست اندرکاران دانش را در پر بار کردن آن یاری فرمایند.

والحمد لله اولاً و آخراً

سردبیر

متن
منتشر نشده



از: سید احمد بن سید جلال الدین کاسانی

به کوشش: دکتر سید سراج الدین ۱

سوادالوجه

اشاره

در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد مجموعه ای رسایل بسیار ارزنده به شماره ۲۲۶۲ محفوظ است که در آن ۱۳ رساله کتابت شده است. نویسنده این رسایل سید احمد کاسانی معروف به خواجگی احمد و مخدوم اعظم، از بزرگان مشایخ ماوراء النهر (فرارودان) بوده و در اواخر سده نهم و اوایل سده دهم می زیسته است. موضوع این رسایل تصوف و عرفان است. نویسنده در رساله «سوادالوجه» که عنوانش از حدیث معروف «الفقر سوادالوجه فی الدارین» گرفته شده به توضیح و تفسیر این حدیث پرداخته و برای اثبات گفتارش، به آیات و احادیث و اقوال اعظم صوفیه استناد جسته است و اذعان دارد که فقر عالمی است که درویش را از «ما سوی الله» جدا می سازد و به قرب الهی می رساند. رساله مذکور با دو نسخه دیگر «سوادالوجه» که در مجموعه رسایلی به شماره ۹۰۸۸ در همان کتابخانه موجود است، مقایسه شده است. اینک متن منقح این رساله ارزنده عرفانی به خدمت خوانندگان محترم فصلنامه دانش عرضه می گردد.

«سوادالوجه»

الحمد لله الذي نور قلوب العارفين بانوار جماله و جلاله و طهر نفوس السالكين بتجليات اسمائه و صفات كماله و الصلوة والسلام على رسوله محمد المبعوث لبيان الشرايع والحقايق وعلى آله و اصحابه المشحونة في المغارب و المشارق .

ص ۵۷۱ :- اما بعد قال الله تعالى :

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ .
وَ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ وَكَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كَفْرًا^۱ .

اگر عشقت نیارردی وجودم از عدم بیرون ز اقلیم عدم ننهادمی هرگز قدم بیرون بدان ای طالب صادق که ما و هر چه درین زمان در عالمیم، معدوم صرف بودیم که هیچ وصفی از اوصاف و هیچ اسمی^۲ از اسماء مارا^۳ نبود کان الله ولم یکن معه شیء

بیت :

آن کان حسن بود نبود از جهان نشان الآن ان عرفت علی ما علیه کان

۱ - سورة بقره (۲) : ۲۵۷ .

۲ - مأخذ قصص و تمثیلات مشنوی ، بدیع الزمان فروزا نفر، ص ۴۵ .

۳ - ب : اسم .

۴ - ج : ندارد .

و قال النبي عليه السلام: كل مولود يولد على الفطرة فابواه يهودانه و ينصرانه و يمجسانه . چون به این عالم عدم به ظهور آمدیم این همه اسماء و اوصاف اینجا ظاهر شد . دیگر بدان که عالم عدم عبارت از آن ظلمت خفی است که هیچ چیز در وی مرئی نمی شود و آن مرتبه ذات صرف است - کان الله و لم یکن معه شیء ازین جهت آن را تعبیر به سیاهی کرده اند (ص ۵۷۱) چنانکه گفته اند ، بیت :

ما ترک سر بگفتیم تا در دسر نباشد ۱ بالاتر از سیاهی رنگی دیگر نباشد ۲

چون به بیرنگی رسد کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی

قال الله تعالی : صبغة الله و من احسن من الله صبغه ۲ ، بیت :

اصل همه رنگها ازان بیرنگی است من احسن صبغة من الله ای دل

بدان که عالم بیرنگی که معبر به سیاهی است مقام وحدت صرف است که هیچ وصفی از اوصاف او را نبود (ص ۵۷۲) . چون به عالم ظهور آمد این همه اوصاف و اسما او را اینجا حاصل شد . سبب دوری سالک از آن جناب این اوصاف شد . عبارت از وجود هستی سالک این اوصاف است . هر چه گاهی که خواهد سالک از حقیقت خود که عالم وحدت و بیرنگی است باز گردد و به طریقه ای از طرق ۲ این طایفه عمل کرده خود را ازین وجود هستی خلاص ساخت ، او فقیری ۳ است از فقراء این طایفه عمل کرده خود را ازین وجود هستی خلاص ساخت ، چونکه هیچ چیز ۴ از نام و نشان وجود هستی در وی باقی نمانده :

تا ذره ای از وجود باقیست در بوته عشق می گدازیم

۱ - ب : بالاتر از سیاهی رنگ دیگر نباشد .

۲ - ب : ما ترک سر بگفتیم تا درد سر نباشد .

۳ - سورة البقره : (۲) ۱۳۸ .

۴ - ب - طریق .

۵ - ب = فقیر .

۶ - ب = ندارد .

همه را گذاخت، این زمان حق تعالی^۱، عوض وجود او، وجود خود را که معبر به سواد اعظم است به او ارزانی داشت که عبارت از وجه باقی این وجه است. در دنیا و آخرت این زمان جلوه کرد. روی جز این وجه نیست. هرچه صادر می شود از روی ازان وجه باقی است که او را هیچ نیست:

سوادالوجه فی الدارین درویش^۲ سواد اعظم آمدنی کم و بیش^۳

قال النبی علیه السلام^۴: الفقر اذا اتم هو الله^۵ یعنی فقیر هرچه گاهی که تمام ساخت، فقر خود را که عبارت از آن نیستی و فنای اتم است که کمال او نهایت سیرالی الله است^۶. این زمان عوض وجود او، وجود حق است سبحانه و تعالی. رباعی:

او را که فناشویو فقیر آیین است نی کشف و یقین نه معرفت نی دین است رفت او زمین همین خداماند خدا الفقر اذا اتم هو الله این است این زمان هرچه صادر می شود از وی ازان حق است سبحانه، او را هیچ نیست.

آب کوزه چون در آب جو شود محو گردد کوزه و جو او شود^۷

وصف او فانی شد و ذاتش بقا زان سپس^۸ نی کم شود نی بدلقا

(ص ۵۷۳): زبان حال او در این حالت این بیت می شراید:

من عشقم عشق من چه پرسى جانم همگى ز تن چه پرسى

از سرتا پای محو یارم این است سخن سخن چه پرسى

۱ - ب = سبحانه.

۲ - ۴ - ب = چو سوادالوجه فی الدارین در روش.

۳ - ۵ - ب = یی.

۴ - ج = ندارد.

۵ - ج = این است.

۶ - ج = این.

۷ - ب = محو گردد دروی چون او شود.

۸ - ب = زین سبب.

و قال النبي عليه السلام : و كاد الفقران يكون كفرا - چون كه^۱ مقام فقر به نهایت رسید این زمان واجب می شود سالک را کافر شدن با این دین که ایمان ظاهری^۲ است . چنانکه حسین منصور حلاج گفت : كفرت بدین الله و الكفر واجب علی و عند المسلمین قبیح .

چرا که پیش ازین ایمان باین دین ایمان به غیب بود . این زمان که مشاهده شد غیب نماند . مقید شدن درین زمان به این ایمان بنا به باز ماندن است از مشاهده^۳ محبوب حقیقی ، بیت :

کار ندادن کوتاه اندیش است یاد کرد کسی که در پیش است
منقول است از حضرت خواجه بزرگ ، خواجه بهاء الحق والدین که
روزی مولانا صلاح جامع^۴ مقامات ایشان در پیش ایشان ایستاده بودند .
حضرت ایشان قدس سره فرموده اند که رونده^۵ راه هر چه^۶ تعلق است او
حجاب راه او است . این بیت :

فرموده اند :

تعلق حجابست بی حاصلی چو پیوندها بگلی اصلی
حضرت مولانا صلاح الدین گفته اند که به خاطر من گذشت که
مسلمانان را تعلق باین ایمان ظاهری^۷ می باشد . آن چون باشد ؟ حضرت
ایشان ، قدس سره ، تبسم فرموده گفته اند : نشنیده اید که حسین منصور حلاج
چه گفته است و این بیت
خوانده اند :

كفرت بدین الله و الكفر واجب علی و عند المسلمین قبیح

۱ - ب = ندارد .

۲ - ب = ظاهر .

۳ - ب = جامعی .

۴ - ب = به .

۵ - ب = ظاهر .

و گفته اند کار ایمان حقیقی دارد و تعریف^۱ فرموده اند که: الايمان عقد القلب ینبغی^۲ جميع ماتولیت^۳ القلوب الیه من المضار و المنافع سوی الله عز و جل. دیگر آنکه: الفقر سوادالوجه فی الدارین (ص ۵۲۴) پیش اهل ظاهر این می تواند بود که شخصی^۴ را از املاک دنیا بسیار بوده باشد و نیز اعمال بسیار از برای آخرت کرده باشد چونکه او را درد این کار در دل پیدا شد، هر چه داشت از دنیایی همه را بر خود حرام ساخت^۵.

و هر عملی که نیز از برای آخرت کرده بود بر خود حرام ساخت، چنانکه منطوق این حدیث است: قال النبی علیه السلام: الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله^۶. چونکه این طایفه از اهل الله اند و دنیا و آخرت را در سر این کار در باختند و مردم می گویند او را که دنیا و آخرت خود را هیچ ساخت و روی خود را در دنیا و آخرت سیاه ساخت چونکه می باشد در میان مردم که شخصی^۷ چیزهای خود را تلف کرده می گویند که فلان کس روی خود را سیاه کرد یا فسقی^۸ کرد. مرد صالحی^۹ نیز می گویند که فلان کس روی خود را سیاه کرد و آخرت خود را هیچ ساخت و یا خود می تواند بود که (ص ۵) سوادالوجه فی الدارین نسبت این طایفه از جهت ظلمت باشد چونکه ظل الله در حقیقت این طایفه اند. چونکه صورت ظلمت در ظل می باشد. چونکه این صفت در دنیا و آخرت همراه ایشان است سوادالوجه فی الدارین ازین وجه^{۱۰} گفته باشند. چونکه حضرت مولانای رومی^{۱۱} - قدس سره - فرموده اند.

۱ - ب = تفریق.

۲ - ب = ینبغی.

۳ - ب = لوله.

۴ - ب = شخص.

۵ - ب = کرد.

۶ - جامع الصغیر - ج ۲، ص ۱۶.

۷ - ب = کسی.

۸ - ب = صالح.

۹ - ب = فسق.

۱۰ - ب = جهت.

۱۱ - ب = ندارد.

بیت :

کیف مد الظل نقش اولیا است دیدن ایشان شمارا کیمیا است
سایه یزدان بسود بسنده خدا مرده این عالم و زنده [سا] خدا
بدان ای طالب صادق که چون سالک به جایی رسید که هیچ چیز از
تعلقها که داشت (ص ۵۷۵) در دنیا و آخرت که عبارت از وجود هستی سالک
اینها بود و حجاب از وصل محبوب حقیقی اینها بود همه رفع شد که هیچ چیز
از اینها نماند، فقر حقیقی این زمان بروی مسلم شد این فقر [آن] بود که
حضرت صلی الله علیه وسلم فخر می کرد بر همه کائنات. 'الفقر فخری و به
افتخر. چرا که احتیاج صفت بشریت است و لایحتاج الیه شیء و نیز نیست
محتاج هیچ چیزی به سوی آن فقیر. این مقام، مقام وحدت صرف است، هیچ
چیز از نام و نشان و غیر و غیریت باقی نمانده است که محتاج باشد به سوی
وی :

کجا غیر و کو غیر و کو نقش غیر ۲ سوی الله و الله مافی الوجود
این مقام مقام وحدت صرف است که هر وقت که اضافت ساقط شد
وحدت ثابت شد. بیت :

نکو ۳ گویی نکو گفتست در ذات که التوحید اسقاط الاضافات
و نیز درین مقام گفته اند که الفقیر لایحتاج الی الله. چونکه این مقام
نهایت سیرالی الله است. سیر بنده تا همین جا است دیگر او را احتیاج به الی
الله نمانده. بیت :

بسنده بود اینجا رسید [و] شاه شد راهبر و راهرو نماند و راه شد
اما بدان ای طالب صادق که اینها که گفته شد نهایت فقر و وحدت است
که او را هیچ چیز احتیاج نیست و هیچ چیز را به او احتیاج نیست. این مرتبه

۱ - احادیث مشنوی - ص ۲۳ - قصص و تمثیلات مشنوی - بدیع الزمان فروزانفر - چاپ
یکم، چاپخانه مجلس - ۱۳۳۳.

۲ - ب : نظم .

۳ - ب : کز .

ذات صرف است اما در مرتبهٔ اسما و صفات فقیر محتاج است به همه اشیاء
چرا که همه اشیاء در این زمان آینهٔ جمال نمای اوست چنانکه گفته اند:
الفقیر [محتاج] الی کل شیء. چنانکه سید امیر حسینی سادات می فرمایند:
هما^۲ به خوردش نظر نیامد از ما به جز این هنر^۲ نیامد
(ص ۵۷۶) عزیز دیگر فرمودند، بیت:

ما آینه ایم او جمالی ه دارد او را برای دید او دریایم
او به ما محتاج و ما محتاج نه عاشقان را به ازین معراج نه
چونکه سالک به این مقام عالی رسید که حق سبحانه و تعالی به ذات
خود در آینهٔ دل سالک تجلی فرمود این زمان جلوه گر^۴ در وجود^۶ سالک جز
ذات صرف نیست، بیت:

تجلی ربه فی ذاته کل لعمری لا تغافل عنه فانهم
درین مقام بود که بعضی از اکابر [طریقت] مغلوب شدند^۸ و خود را
نتوانستند ضبط کردند^۹. نعرهٔ سبحانی و ما اعظم شأنی زدند. و بعضی دیگر
فریاد اناالحق زدند. اما بدان ای طالب صادق که حضرات خواجگان - قدس
الله اسرارهم - به این مقام عالی و اعلی رسیدند^{۱۰} و هیچ دم نزدند از کمال
قوت و استعدادی که داشتند^{۱۱}: چنانکه منقولست از خواجه حضرت عزیزان [
خواجه علی را متینی - قدس الله سره] گفته اند که یکی از فرزندان خواجه
جهان و خواجه عبدالخالق در منصور می بود منصور بردار نمی رفت.

- ۱ - ج = فقیر.
- ۲ - دراصل = لایحتاج.
- ۳ - ج = لی ما.
- ۴ - ج = قدر.
- ۵ - ب = جمال.
- ۶ - ب = کرد.
- ۷ - ب = وجودی.
- ۸ - ج = شده اند.
- ۹ - ب = ضبط نتوانستند کرد.
- ۱۰ - ج = ازین رسیده اند.
- ۱۱ - ب = داشته اند.

منقولست از خواجه بزرگ خواجه بهاء الحق والدين قدس الله سره - که گفته باشند به این مقام که منصور رسیده بود، رسیدم. چند نوبت نفس فریاد برآورد که آنچه منصور گفته بود، بگوید. داری 'بود در بخارا. او را در ته آن دار بردم. گفتم اگر می گویی جای تو اینست. حق سبحانه تعالی از کمال عنایت خود مرا ازین مقام گذرانند^۲ و به مقام اعلی از ان مشرف گردانید و نیز منقولست از حضرت خواجه بزرگ - قدس سره - که یکی در پیش حضرت ایشان از مقام سلطان بایزید - (ص ۵۷۷)، - قدس سره - سخنی گفته باشد. ایشان را غیرتی شده گفته باشند که بیزارم از آن بهاء الدین که اول قدمش نهایت با یزید نباشد، چرا که این مرتبه عالی که گفته اند عبارت از جذبه است که منتهیان طرق^۳ دیگران^۴ است و بدایت مبتدیان. این خود^۵ خانواده بزرگ است - قدس الله اسرارهم^۶ - چه وجود مطلق را که ذاتست تعبیر به نور سیاهی^۷ کرده اند. چنانکه شعار بعضی از درویشان است که^۸ گاه به این مقام عالی رسند سیاه^۹ می بندند. مصراع^{۱۰}:

بالاتر از سیاهی رنگ دگر نباشد

یعنی این اشارت است به آنکه باطن ما به این سعادت مشرف شده است، ظاهر خود را نیز موافق باطن گردانیم که الظاهر عنوان الباطن. مصراع^{۱۱}:
آن^{۱۲} نور سیاه درین مقام است.

- ۱ - ب = دار .
- ۲ - ب = گذرانید .
- ۳ - ب = طریق .
- ۴ - ب = دیگر .
- ۵ - ب ، ج = ندارد .
- ۶ - ب = ندارد .
- ۷ - ب = سیاه .
- ۸ - ب = ندارد .
- ۹ - ب = سیاهی .
- ۱۰ - ب = نظم .
- ۱۱ - ب = ظلمت .
- ۱۲ - ب = آن .

منقولست که در زمان خواجه بزرگ و ظهور ایشان به این نسبت شریف شیخی از مشایخ آن زمان شنیده باشند که همچنین عزیزی دربخارا ظهور کرده است. یکی از مریدان خاص خود را فرستاده باشند که برو و بین که اینها چه نوع مردم 'اند و طریق 'ایشان چیست ؟ بعد از آن آمده پیش شیخ خود ، شیخ گفته باشد که چون یافتی ایشان را ؟ و گفته باشد هیچ کار و عمل ' در ایشان ندیدم . همین ظلمت ' خفی درمیانه ' ایشان احساس می کردم . مولانا نظام الدین - قدس سره - تحسین می کرده اند و می گفته اند چه خوش گفته است ظلمت خفی . آنکه حضرت خواجه بزرگ (ص ۵۷۸) گفته اند بیزارم ، ازان بهاء الدین که اول قدمش نهایت بایزید نباشد ، آنست که سلطان بایزید گفته است که سی سال به ذکر او مشغول بودم و ازو غایب . چون منزل ذکر به پایان رسید ' همه او را دیدم . قال النبی علیه السلام حکایة من الله تعالی : من ذکرنی لم یشهد و من شهدنی لم یذکر . چه این مقام در بدایت مبتدیان این طریق را می باشد که توجه ایشان به همان ذات صرف است که گفته اند که هر که به کمترین از خادمان این مخدومان شود ' ، هرآینه به مقصود رسد ، بیت :

نقشبندیه عجب تافله سالارند که برند از ره پنهان به حرم قافله را
شیران جهان بسته این سلسله اند ربه از حیل چسان بگسلد این سلسله را
بدان ای طالب صادق که مقصود حق تعالی ' از آفرینش آدم ورزش این نسبت شریف بود . چنانچه غرض از خلقت بشر محبت رب العالمین است .

۱ - ب ، ج = مردمی .

۲ - ب = طریق .

۳ - ج = عملی .

۴ - ب = ظلمتی .

۵ - ب = درمیان .

۶ - دراصل : رسیدن .

۷ - ب : شونت .

۸ - ب = از دل سالک ره جاذبه صحبت شان

می برد و سوسه خلوت فکر چله را

۹ - ب = حق سبحانه تعالی .

بیت :

هست در مایده حسن بی نعمت و ناز قوت عاشق از میان همه درد و الم است

* * *

قدسیان را عشق هست و درد نه درد را جز آدمی در خورد نه

بیت :

درد باید مرد را تا دوست درماتش کند هر که را دردی نباشد او به درمانگی رسد

در گریه و زاری عجب می دارد محب رابه جهت وصل محبوب ، بیت

(ص ۵۷۹):

گریه و زاری عجب سرمایه است دولت کلی قوی تر دایه است

دایه و مادر بهانه جو بود تا که کسی آن طفل او گریان شود

و عشق عبارت از آن میل و کشش است که می کشد محب رابه ۲ ذات

محبوب .

گر کشش ۲ است ناگهان تا نبری به خود گمان

پیک قبول ماست آن کان سوی مات می کشد

باش زبون هر فره تا بگشایدت گره

درد گزین که درد به کان به دوات می کشد

دیگر بدان که سبب دوری تو از محبوب حقیقی این تعلق ها و

گرفتاری ها است که در این مدت حاصل کرده ای و حجاب تو از آن جناب اینها

شده است. بی آنکه آتش محبت محبوب از ته دل تو سر بر زند و بسوزد و این

حجابات ، ترا ممکن نیست که وصل محبوب حقیقی میسرت شود .

۱- ج = قسمت من .

۲- ب = میانه .

۳- ج = با .

۴- ب = ج = کشی

بیت :

تعلق حجابست بی حاصلی چو پیوند ها بگسلی واصلی
 از انفاس قدسیه ابو محمد رویم است - قدس الله سره - که : الفقر عدم
 کل موجود و ترک کل مفقود . چه حضرت خواجه احرار، خواجه ناصر الدین
 عبیدالله - قدس سره - می فرمودند^۱ که : فقر به نسبت مبتدی وقتی مسلم
 است که آنچه موجودست از اموال و املاک اعدام کند و به آنچه مالک نیست
 خاطر^۲ مشغول ندارد و به نسبت کسی که به انقطاع باطن از اغیار می خواهد که
 به شرف حضور مع الله مشرف شود باید که اعدام تعلقات قلبیه^۳ و خواطر
 مانع کند به دوام اقبال قلبی^۴ به حق سبحانه^۵ و چنان کند که خواطر مفقود
 اشارت به آن تواند بود نباید به سبب انقطاع از اسباب آمدن آن خواطر تحقیق
 فقر به نسبت کسانی که باطن ایشان به شرف مواهب سنیه و اذواق و حالات
 مشرف شده است آن است که بموجب همت عالی (ص ۵۸۰)، گرفتار این
 مواهب نشوند. منتظر آن باشند که وهاب مطلق جل شأنه ایشان را به تمام^۶ از
 ایشان نیست گردانیده در مرآت نیستی ایشان، ایشان را به تجلی ذاته مشرف
 گرداند، تحقیق فقر به نسبت منتهیان آنست که نه ایشان مانند و نه همت در
 ایشان. همه آن ماند که از آن جناب است. هر چه از جانب ایشان نماید به
 حقیقت چونکه مفقود است در ایشان هیچ نماند. یعنی گرفتاری به امانات که
 واجب الاداست به خداوند امانات جان و گمان هستی را به نور حقیقی
 گنجایشی نماند. صحوال معلوم و محوال موهوم، اشارت به این تواند بود. بدان
 ای طالب صادق که بعد از متحقق شدن سالک به این مقامات^۷ که گفته شد این

۱ - ب = می فرمایند.

۲ - ب = خواطر.

۳ - ب = فلسفه، ج = عملیه

۴ - ب = تمامی.

۵ - ب = تمامی.

۶ - ب = تمامی.

۷ - ب = مقام.

زمان هر چه صادر شود ازو، از قدرت و همت همه از آن جناب است و او را هیچ نیست. چونکه او همه را در سراین کار نیست و معدوم ساخته است. چنانکه در جنگ احد در این مقام در حق آن حضرت صلی الله علیه و سلم واقع شد، من الله تعالی: ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی^۱:

ما رمیت اذ رمیت به ویست^۲ همچنین قال الله از صمتش بجست

عبارت از وجود موهوب حقانی این وجود است. نهایت سیرالی الله اینست و مقام بقا^۳ بعد الفنا و فرق بعدالجمع و مقام تکمیل و تربیت ناقصان اینست. هر چگاه سالک به این مقام عالی که رسید مشرف شد به وجود موهوب حقانی من الله، مجاز و مأموراست از برای تکمیل و تربیت ناقصان این زمان هرچه می گوید و می کند و به هر جایی که می رود به این وجود می گوید و می رود. چونکه فاعل در همه افعال (ص ۵۸۱) در سالک مرئی نمی شود و ازین جهت می تواند بود که تعبیر به سیاهی کرده (ص ۱۵، س ۲) باشند - چنانکه در شب^۴ از شخص^۵ اقوال و افعال ظاهر می شود. همه کس می شنوند اقوال او را و او را^۶ نمی بینند و افعال او را و می بینند سیاهی او را^۷ - چونکه حقیقت آن شخص مرئی نمی شود و جز سیاهی، ازین جهت تعبیر به سیاهی می کنند. دیگر آنکه سالک به این مقام که مقام فناست مشرف شد وقت آن شد که آفتاب حقیقت حق سبحانه و تعالی در وی بتابد و او همچو ستاره به تمامه معدوم شود، مصراع:

چو آفتاب برآید ستاره ها عدم است.

۱ - ب = ندارد.

۲ - سوره الانفال (۸) = ۱۷.

۳ - ب، ج = بی ویست.

۴ - ب = ندارد.

۵ - ب، ج = شب سیاه.

۶ - ب، ج = شخصی.

۷ - ب = ندارد.

۸ - ج = ندارد.

چون از عدم به سیاهی تعبیر کرده اند. چونکه این صفت و صف او شد در دنیا و آخرت، سوادالوجه فی الدارین از این جهت نیز می تواند که گفته باشند. بیت:

سوادالوجه فی الدارین درویش^۱ سواداعظم آمدنه کم و بیش
دیگر درمیان^۲ مردم می باشد که کسی که از نظر غایب شد می گویند که
فلان کس سیاه شد، چونکه سالک از همه اوصاف خود غایب شده است
سوادالوجه فی الدارین ازین جهت نیز می تواند بود که گفته باشند^۳ چونکه
سواد حقیقی نیست.

منقولست که میرزا بابر کلان که به محاصره سمرقند آمده است آن
همت عالی که از حضرت خواجه احرار خواجه عبیدالله ظاهر شده که او و
لشکر او را خراب ساخته است او یک پهلو افتاده بوده و می گفته است که
الحمد لله که ما ایشان را عارف اعتقاد می کردیم، معلوم شد که ایشان عارف^۴
نبوده اند که ما را به همت خراب ساختند چرا که گفته اند عارفان را (ص ۵۸۲)
همت نمی باشد، چونکه ملحدان ازین معنی خبر ندارند که آنچه از عارف
صادر می شود از آن او نیست، به او همچنان دانانیده اند و ندانسته اند که آن
همت که درین زمان از ایشان ظاهر می شود از ایشان نیست، هم از آن جناب
است سبحانه و تعالی.



۱- ج = در روش.

۲- ب = درمیان.

۳- ب = صورت این را که سواد گفته اند می تواند بود که من وجهی سواد گفته باشند.

۴- ب = ندارد.

اندیشه

و

اندیشه مندان (۱)

ویژه مخدوم قلی فراغی و بیرام خان





حضرت مخدوم قلی فراغی شاعر شهیر متفکر و عارف نامی ترکمن

درباره بزرگان ادب ، سخن گفتن بسیار دشوار است . خصوصاً شخص مورد نظر عارف هم باشد آنجا پر واضح است که نگارنده باید چه اندازه تلاش و تفکر بنماید تا بتواند از هزاران یکی بر صفحه کاغذ بیاورد . در نیمه دوم قرن هفده و اوایل قرن هجدهم میلادی ، در زمان قادر خان ، خان ایل گوکلنگ شخصی به نام مختومقلی یوناچی (جد مخدوم قلی - فراغی) از تیره گرکز زندگی می کرد، یوناچی بسیار تنگدست بود و زندگانی خود را از طریق آهنگری ، زرگری ، چرمسازی و خدمت دهقانی برای یک نفر سرمایه دار می گذراند .

وی در چهل سالگی با همت و کمک اطرافیان و دوستانش ازدواج کرد و در ۴۶ سالگی صاحب فرزندی شد و این نوزاد به نام پدر یوناچی به دولت محمد مسمی گردید ، البته بعد ها دولت محمد را برای اینکه پدرش یوناچی در سن پیری صاحب فرزند شده بود به قری ملا نیز ملقب ساختند . تاریخ تولد مختومقلی یوناچی ۱۶۵۴ و وفات وی ۱۷۲۰ میلادی ذکر شده است .

یوناچی از شعر و شاعری نیز اطلاع داشته است اما آثاری که از او باز مانده بسیار کم است و حتی در دسترس همه نیست.

دولت محمد در سن اقتضای مدرسه، داخل مکتب می شود، آنطور که پیداست پسری پر استعداد و ساعی بوده است. اما یوناچی بر اثر مضیقه مالی قادر نبود که برای تحصیلات فرزند، او را به جای دیگر بفرستد و مخارج تحصیلی وی را تهیه کند. ولی بهر حال دولت محمد به کمک چند تن از دایه‌های خود توانست در یکی از مدارس خیوه به تحصیلات خود ادامه دهد و علوم و فنون آن زمان را فرا گیرد.

شغل اصلی دولت محمد افتتاح مدرسه و تدریس ابناء ایلات خود بود و در این بین کم و بیش به کار زراعت و کشاورزی نیز می پرداخت که این امر در آثارش نیز منعکس است.

دولت محمد یکی از علمای بزرگ و مورد احترام و طرف مشورت ایلات زمانه خود محسوب می شد و با تخلص «آزادی» آثار پاراجی به وجود آورده است از جمله «وعظ آزادی» و «حکایت جابر انصار و مناجات» را می توان نام برد. همچنین اشعار زیادی شامل غزل، رباعی، قصیده و انواع اشعار دیگر از او باقی مانده است.

دولت محمد آزادی در ۱۷۱۰ متولد شد و در ۶۰ سالگی یعنی ۱۷۶۰ میلادی دیده از جهان فرو بست، آزادی همسری به نام اورازگل داشته که خداوند بدیشان پنج پسر و یک دختر عطا می کند و مخدوم قلی فراغی سومین پسر ایشان است که تولد وی ۱۷۳۳ و وفاتش ۱۷۸۳ میلادی ذکر شده است. اما در این اواخر دست نبشته ای یافت شده است که در آن مخدوم قلی باذنوبی شاعر، گویا در ۱۷۹۷ مناظره شاعرانه داشته است. مقبره های دولت محمد آزادی و مخدوم قلی فراغی در ایران، نزدیک مرز ترکمنستان و در روستایی به نام "آق توقای" قرار گرفته است که هم اکنون بعد از مستقل شدن

ترکمنستان، مردم آنجا بابرادران ایرانی خود هر سال ۱۸ مئی روز تولد شاعر و عارف نامی ترکمن را گرامی می دارند .

آزادی از نظری مالی در مضیقه بود ، از این لحاظ فرزندش مخدوم قلی دراوان کودکی به کار و زحمت وادار می شود. عصر مخدوم قلی عصر اغتشاش و هرج و مرج بود. شاعر نازک خیال ما غم اندوه خود را از این بابت در بسیاری از اشعار خود منعکس کرده است .

مقارن بافتنه و آشوب، وقتی در این خانواده تنگدست کودکی پابه دنیا نهاد پدرش او را مخدوم قلی نام نهاد یعنی شخصی که چندین غلام و نوکر دارد. این نامگذاری در آن زمان مرسوم بود که بر فرزندان خود القاب بزرگ و نامهای بزرگ و چند اسمی می نهادند تا به یمن همین نامهای بزرگ مشهور گردند. دولت محمد هم از مردان قدیم بود و می خواست فرزند او پر آوازه و مشهور و دارای خدم و حشم گردد، بر این اندیشه نام فرزند خود را مخدوم قلی نهاد. ایشان هرگز تصور نمی کرد که روزی برسد همین نوزاد، به جای مخدوم قلی صاحب نام و لقبی به نام «مخدومقلی» گردد و غلامی و بردگی را در میان ایل و تبار خود منسوخ و ممنوع اعلام دارد و به قول شاعر مشرق علامه محمد اقبال لاهوری که می فرماید :

"میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند دیده ام از روزن دیسوار زندان شما"
در روایات آمده است که مخدوم قلی از همان عنفوان جوانی از تاخت و تازو غارت گری نفرت داشت همیشه از یاغیان و چپاولگران انتقاد می نمود. او باعشق و علاقه ای عجیب مشغول سرودن اشعار و جمع آوری آثار خود بود. روزی چند تن از دوستانش او را سرزنش کردند که "بها همین زور بازوست که مال و دولت کسب می کنیم و تو ترسو هستی بدین سبب نادار و ناتوان هستی" این سرزنش ها به قدری تکرار شد که آخر الامر مخدوم قلی سلاحی برداشت و براسبی نشست و راه غارت در پیش گرفت تا به آن دوستان

نادانش نشان دهد که فردی جبون و ترسونیست . پس از راه پیمایی دور و درازی به دهقانی برخورد نمود که در کشت زار مشغول کار کشاورزی بود، به ناگاه بر وی تاخت و او را دستگیر نمود و راه او به خود پیش گرفت در مابین راه ، کنار رود اترک برای رفع خستگی از اسب فرود آمد تا لحظه ای چند بیاساید . در همین هنگام که مخدوم قلی در خواب غفلت بود، دهقان اسیر متوجه شد محلی که مخدوم قلی دراز کشیده در حال ریزش است. چون دست او بسته بود، دوان دوان خود را به او رسانید، بادندان دامن پالتوی مخدوم قلی را گرفت و کشید و نگذاشت او به داخل دریا در آب بیفتد. مخدوم قلی که چنین حرکتی از اسیر خود دید، همانجا دست او را باز نمود و همراه خود به «اوبه» برد، یک اسب و یک شمشیر به او هدیه داد و آزادش نمود . این گوشه‌ای از بزرگمنشی و والاتباری این شاعر ترکمن است . همانگونه که بزرگان گفته اند پهلوانی، شاعری و غیره پاکی می خواهد به قول حافظ که می گوید :

نطفه پاک بیاید که شود قابل فیض

ورنه مر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

چنانکه گفته شد مقارن دوران زندگی مخدوم قلی، سرزمین خاورمیانه غرق در هرج و مرج بود. نادر شاه افشار در قوچان ترور شده بود. سرداران او هر کدام برای خود می کوشیدند تا مقامی به دست آورند. پسر نادر شاه در خراسان بر روی خزاین بی شمار پدر جا خوش کرده بود. احمد درانی که غلام نادر شاه بود، پس از ترور نادر شاه در قندهار قد علم نموده چشم طمع به متصرفات نادری داشت، روی این اصل همه جا نامه می نوشت و مهر می کرد و از هر طرف استمداد می جست. قسمتی از این نامه ها با ذکر نام چند نفر از سرکردگان ترکمن، در کتاب صنیع الدوله آمده که عده ای به سرکردگی «چو دیر خان» رئیس ایل گوکلنگ رهسپار افغانستان شدند. از جمله آنها

عبدالله و محمد صفا برادران مخدوم قلی نیز جزو آن سپاه بودند که یکی پس از دیگری قبل از اینکه به مقصد برسند در مابین راه به دست دشمنان از بین رفتند. این خبر چنان در مخدوم قلی اثر گذاشت که چند بار از پدر اجازه خواست تا او نیز به دنبال برادران خود برود اما پدرش دولت محمد آزادی به او اجازه نداد. شاعر در مرثیه های «بولر گلمدی» یا «او غلیم آزادیم» به آنها اشاره نموده است که خود حکایت جداگانه ای دارد. گویا زمانه چنین خواسته بود که شاعر ما باید همه عمر را با سوختگی و شکستگی دل طی کند. زیرا فرزندش بابک در هفت سالگی و ابراهیم در دوازده سالگی چشم از جهان فرو بستند و پدر را با دیدگان پر از اشک و قامتی خمیده تنها گذاشته دنیا را ترک گفتند. شاعر در سوگ ملا بابک می گوید:

"غافیمینگ میوه سی باغی لؤ زیلدی یورا گیمینگ یاغی

هم آرتامینگ غره داغی راضی بولفن ملا بابک"

یکی دیگر از آزمایشهای بزرگ که مخدوم قلی با آن دست و پنجه نرم کرده و پیروزمندانه از میان بیرون آمده، سختی معیشت او همراه با اغتشاش دورانش بوده هر چند که در تمام عمر در مضیقه مالی بوده و لیکن هرگز روحیه و طبع بلند خود را از دست نداده و برای درهم و دینار قصیده و تعریف و توصیف کسی را نگفته است و هرچه اشعار سروده برای ایل و ملت خود و عقاید خود و دل و زبان و بیان مردم زمانش سروده است چنانکه می فرماید:

دانا من دیب مسکین لری او نوتما

افضل من دیب نامرد لره باش غاتما

ارک استایب عجب دستانینگ ساتما

ایلنگا بغش ایلاب ئوتگین فراغی

من دانا هستم گفته، مسکین هاره از یاد نه بر

افضل هستم گفته، هم صحبت نامرد ها مباح

بخاطر جاه طلبی، دستان نغز خود را مفروش

آن را تو فراغی! به ایل و ملت خود ببخش

این شاعر عظیم و متفکر ترکمن گرچه از طرف بعضی سخن‌ناشناسان و جهال زمان خود به دیوانه بودن و یاوه‌گویی متهم شده ولی این اتهامات هرگز نتوانسته است ارج و منزلت شاعر را در نزد مردمان واقعی زمان خود و در نزد سخن‌شناسان حقیقی ادوار بعد، تنزل دهد. چون شاعر آینه تمام‌نمای غم و شادی مردم خود است سخنان وی چون ورق زر دست به دست می‌گردد، مردم از اطراف و اکناف و از اقصی نقاط، برای شنیدن و یاد گرفتن نسخه برداری از سخنانش به سوی او می‌شتابند.

اکنون منصفانه باید گفت خدمتی که مخدوم قلی با اشعار اخلاقی و تعلیمی و آثار مشحون از نصایح خود به انسانیت و بالابردن اخلاق و انصاف در نزد مردمان انجام داده است، او را در صف اول سخنوران نامدار جهان قراردادده است. چنین است که مورخان، خصوصاً مورخ و مستشرق شهیر، پروفیسور برتلس اثر مخدوم قلی را به جام جم تشبیه که نقش جهان را منعکس کرده است. در حقیقت سخنان مخدوم قلی خود منعکس‌کننده تمام‌نمای انسانهای جهان و زمانها است.

سرگذشت و زندگی اکثر شاعران و متفکران ترکمن از روی قراین و شواهدی که پس از فوتشان بدست آمده نگارش گردیده و این خود دلیلی دیگر از بزرگ‌منشی شاعران این ملت است که در طول حیات، کمتر به فکر خود بوده‌اند. درباره سرگذشت زندگی شاعر و عارف نامی ترکمن، مخدوم قلی فراغی نیز این حکایت صدق می‌کند.

اکنون با چگونگی تحصیل و سیر و سیاحت و سفرهای مخدوم قلی آشنا می‌شویم. در آن زمان که مخدوم قلی دیده به جهان گشود، مسلمانان برای ادامه تحصیلات عالی دینی به شهر بغداد و خیوه و بخارا رهسپار می‌شدند، چون مخدوم قلی به شهر بغداد دسترس نداشت، پس از گذراندن دوران مکتب در محضر پدر، به ناچار به طرف ترکستان به سمت بخارا

رهسپار گردید تا در حوزه علمیه آنجا به تحصیل خود ادامه دهد. مخدوم قلی فراغی در سر راه خود به شهر بخارا چندی در نزدیکی شهر خلیج در روستایی به نام «قزیل آباق» اقامت گزید و در آنجا در مدرسه ادریس بابا ادامه تحصیل داد و با استاد نیاز صالح خان آشنا شد، پس از دو سال تحصیل در نزد نیاز صالح خان، مخدوم قلی عازم شهر بخارا شد. در آن شهر بانوری کاظم بن باهری آشنا شد این آشنایی بتدریج به دوستی انجامید تا آنجا که اختلاف و دودستگی بین طلاب ظاهر گردید و داستانی شبیه ملای رومی و شمس تبریزی پیش آمد.

نخست ملا نوری کاظم و سپس مخدوم قلی مدرسه شهر بخارا را ترک گفتند و از مسیر سمرقند و ترمذ از بلخ باستان راه هندوستان در پیش گرفتند. پس از شش ماه سیر و سیاحت در سرزمین عجایب و غرایب هندوستان (هند و پاکستان) از طریق کابل و تاجیکستان و اوزبکستان رهسپار شهر خیوه شدند. آنجا بود که به سفارش جمعی از مدرسان مدرسه خواجه احمد یساوی - که ذکرش رفت - استاد و شاگرد در شهر خیوه رحل اقامت افکندند. مخدوم قلی برای ادامه تحصیل به مدرسه شیر غازی خیوه که مشهورترین مدرسه و حوزه علمیه آن زمان بود، پانهاد. چندی نگذشت که وی به عنوان «خلیفه» یعنی جانشین استاد حوزه علمیه معرفی گردید. پس از سه سال واندی تحصیل در مدرسه شیر غازی، مخدوم قلی برای سرکشی و دید و باز دید پدر و مادر عازم زادگاه خویش گردید.

هر فردی در زندگی نقطه عطفی دارد که از آن نقطه عطف تحولی در او ایجاد می شود و از حالی به حالی دیگر باز می گردد. این نقطه عطف در اشخاص متفاوت است. نقطه عطف شاعر همان جرقه عشق است که در یک چشم برهم زدن او را درگون می سازد و از مخزنی سرد و خاموش به معدنی مشتعل مبدل می سازد خصوصاً که عشق توام باناکامی و شکست هم باشد. در

جهان شاعری پیدا نمی‌شود که به مطلوب خود رسیده باشد و اثری ادبی و هنری از خود بیادگار گذاشته باشد، مخدوم قلی نیز از این جریان نمی‌توانست به دور بماند. هنگامی که مخدوم قلی کوچک بود با دختر خاله اش منگلی هم بازی بود. روزها و ساعتها باهم در کنار هم به سر برده بودند. با رفتن مخدوم - قلی به دنبال تحصیل و گذشتن چند سال، منگلی دیگر بزرگ شده بود و زیبایی او در میان قبیله سرزبانها افتاده بود و از هر جا خواهانی داشت. روی این اصل مابین مخدوم قلی و منگلی فاصله افتاد و آن بازیها و سرگرمیهای دوران کودکی دیگر میسر نبود. هر چه این دوازم دور تر می‌شدند علاقه شان به هم بیشتر می‌شد. به هر جهت دست تقدیر کار خود را کرد. چون مخدوم قلی از نظر مالی دست تنگ بود، برادران منگلی خواهر خود را به یک شخص سرمایه دار شوهر دادند. این عمل باعث شد که مخدوم قلی دست از تحصیل بردارد و به شعر و شاعری روی آورد و به قول استاد سخن سعدی که در فراق یار می‌فرماید:

بگذار تا بگریم، چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد، روز و داع یاران
این بیت شعر درست همان سخن دل مخدوم قلی فراغی بود که بناچار باید بسوزد و بسازد و بنوازد، برآستی که اگر مخدوم قلی به یار خود منگلی رسیده بود ما امروز شاهد دیوانی با این همه زیبایی و لطافت و عرفان نبودیم.
شاعر و عارف نامی ترکمن، مخدوم قلی فراغی به علت محبتی که به اهل بیت داشت چندین مرثیه و اشعار عارفانه از خود به میراث گذاشته است؛ خصوصاً عشق و علاقه و اعتقادی که به حضرت علی «ع» داشت، در سروده ها و کلام عارفانه مخدوم قلی وضوح بیشتری دارد.
در اینجا اشعاری را که در وصف آن حضرت سروده است همراه با ترجمه فارسی تقدیم می‌نمایم:

علی (ع) دیر

بر ضرب او ریب جناد یلینگ شهرینه
گوز بوموب آچفونچه قرق گونلیک یولی
باشده آزاد اتدینگ دیو غوجا غیندان
دروازه سین چکیب خیبر داغیندان
گشت ایله دینگ داغی داشی اله ییب
دوغری گلیب ادهم غانین دیلایب
آرسلان کمین قودینگ کافر یوولری
یر آستنده ئولکھوتان دیولری
کله گلدی درگا هینگا داد بیله
قمقام غیلچ بیله دلدل آط بیله
مخدوم قلی آیدار تنده بو جا نینگ
ال او زادیب دورت کو نجینه دنیا نینگ
ترجمه شعر مخدوم قلی فراغی که در وصف حضرت علی (ع) سروده است
آنکه بر شهر جناده با غضب زد ضربتش

کانران را کرد فانی با ولای همتش

بهر آئین محمد (ص) کرد عالی خدمتش

عالمی بگرفته انوار فیاض رحمتش

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکه دریک چشم برهم آمدن چل روز راه

دلدش چون فرسخی پیمود اندر دیدگاه

عالمی بر کار آن والا گهر باشد گواه

اوبه حق دانای اسرار است درشام و بیگاه

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکه دست دیورا بریست در آغاز کار
پیش از آنی کادم خاکسی بیابد اقتدار
پیش ختم المرسلین آزاد کردش با و تار
تاز دین پاک احمد باز یابد افتخار
آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکه از لبه‌های اژدر داغی اندر برکشید
در دل گهواره او را همچو کرباسی درید
درب خبیر کنند و براسلامیان دادش نوید
هفت دژ با حمله ای بگرفت با فتح سعید
آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکه با گشت و گذر کوه و بیابان کرد الک
از ثری تا بر ثریا رفت تا چرخ فلک
عزتش انزون شد از انسان و از خور ملک
نام او در عرصه بیجا بخوبی گشت حک
آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکه در میدان دشمن ایستادی همچو شیر
برفکنند با حمله اش هر برزو هر مرد دلیر
تیغ بر دندان گرفت و خرد کردی چون حریر
پاک کردی دشمن رو به صفت از داروگیر
آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکه بهر عدل و احسان قامتش را راست کرد
خون انسانها به حق از قاتلین در خواست کرد
بره حق رفت و دین حق همی در خواست کرد
اندر این ره جان و دل بانور دین آراست کرد
آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکه چون شیر ژیان میساخت سوی کافران

با یکی حمله دو صد بیدین نمودی او خزان

خانه کعبه چنین وسعت بدادی در جهان

همچو خا روم در وسعت کران تا بیکران

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکه در زیر زمین بگرفت دیوان را همه

تقطعه قطعه کردشان با تیغ خود مثل رومه

تا همه باز آمدند با ترس و لرز و وا همه

نظم دادی کشور عالم به خطی یک تنه

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

آنکه با شمشیر دلدل از زمین تا کلهکشان

کرد او سیر فلک از لامکان تا ملک جان

از زمین بگرفت تا گاه ثری تا آسمان

دید اسوار نهانی هر کجا نیکو عیان

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

شاه مردان را بحق مخدوم قلی است جان نثار

چونکه غیر از شاه مردان نیست شاهی نامدار

آنکه عالم یسافته از همش این اقتدار

در حقیقت آن نکو باشد شه دلدل سوار

آن دبیر کل عالم شاه مردان است علی (ع).

حضرت علی (ع) و کبوتر چاهی بر اساس شعر
 علی (ع) و گو کجه کبدر
 اثری از شاعر شهیر ترکمن مخدوم قلی فراغی
 و ترجمه فارسی آن

ای یرانلر مسلمانلر	گورینگلر حکم داوری
مسجد ده او تیر میشدی	برگون مرتضی علی (ع)
آرقه برمیش محرابه	یوزین برمیش کتابه
او لوغ کچیک صحابه	یفیلمشدی هم باری

ترجمه: روزی حضرت مرتضی علی (ع) در مسجد نشسته بود، او در حالیکه پشت به محراب داده بود، مشغول خواندن قرآن بود در اطراف او اصحاب و یارانش از بزرگ و کوچک مشغول عبادت بودند.

اول شاه حیدر گوردی	بر گو کجه کبدر گلدی
او تیریب تعظیم قیلدی	سلام علیک یا علی (ع)
سیر ادردیم هریانه	شکر ادردیم سبخانه
استارام انعام دانه	الته رین آشیان ساری

ناگهان چشم شاه حیدر بریک کبوتر چاهی افتاد، کبوتر پری کشید و از پنجره مسجد وارد شد و در مقابل حضرت علی (ع) ایستاد و گفت: سلام علیکم ای علی (ع) من کبوتری آزاد هستم و به همه جا پرواز می کنم دانه جمع می کنم و به آشیانه ام می برم و خدا را هم شکر می کنم.

سن سن دینیم ایمانیم	سانگا قویان بو جانم
پیلان یرده آشیانم	باش چاغام باریا علی (ع)
برگو گینگ آرا سینده	خر منلر غرا سینده
خدا نینگ پنا سینده	گز یار دیم صحرا لری

ای علی (ع) تو دین و ایمان من هستی من جانم را فدای تو می‌کنم در گوشه‌ای، از صحرا آشیانه ای با پنج جوجه کبوتر دارم، در میان زمین و آسمان و در لا بلای خرمن هادر پناه خداوند در صحرا می‌گشتم .

دشماندن غافل ای‌دیم	خرم و خوشحال ای‌دیم
چاغامه مشغول ای‌دیم	گوردیم که بر شاهی پری
گوردیم بر لاچین گلر	هواده هوا لانار
بیلدیم کی جانیم آلا	آمان بر رمز یا علی (ع)

یک روز که شاد و خرم مشغول دانه دادن جوجه هایم بودم، ناگهان چشم من به شاهینی افتاد که در آسمان چرخ می‌زد و دنبال طعمه ای می‌گشت آنگاه فهمیدم که جانمان در خطر است .

تورقیب بی طاقت بولدیم	شیرین جانندن ال اوزدیم
سنینگ غاپینگا گلدیم	غوتار منی یا علی (ع)
علی (ع) سوزه واقف بولدی	کبدرینگ حالین بیلدی
لطف ایله کرم قلیدی	دیددی کبدر گل باری

ترسیدم و خیلی زود جوجه هایم را پنهان کردم و حالا از ترس جان به خانه شما پناه آورده ام . حضرت علی «ع» پس از شنیدن قصه کبوتر به حال و روز او پی برد و او را وادار پناه خود گرفت .

کبدر گلدی ئونگینه	بار مان لاچین جنگینه
غول او ز ادیب ینگینه	سالدی کبدری علی (ع)
بردمده لاچین گلدی	حضرته عرضین قلیدی
لطف ایله تعظیم قلیدی	سلام علیک یا علی (ع)

حضرت علی (ع) به کبوتر قول داد که او را از دست شاهین در امان خود نگه دارد. لحظه ای بعد شاهین چندبار از کنار پنجره مسجد رد شد و چشم او به کبوتر افتاد که در حمایت حضرت علی «ع» قرار داشت او به درون مسجد

پرکشید و کنار پای آن حضرت بر زمین نشست و با صدایی بلند گفت: سلام
علیکم یا علی (ع)!

شرمنده من غللا جم	در مانده من محتاجم
بوگون نوچ گوئند یو آجم	آویم بر گین یا علی (ع)
صحرا لری اولادیم	داغدا شلری گوزله دیم
بر کبدری قساو لا دیم	گلبدیر سیزینگ ساری

من شرمنده درگاه تو هستم ولی اکنون سه روز است که گرسنه می باشم.
چند ساعت پیش کبوتری را در صحرا دیدم که می توانست گرسنگی مرا
برطرف سازد ولی او از ترس جان پیش شما آمد از تو خواهش دارم آن کبوتر
را که غذای من است به من پس بدهی.

اول شیری پروردگار	اول صاحب ذوالفقار
اول شاه دلدل سوار	نسا قلیدی قنبری
قنبر چون حاضر بولدی	تعظیم اکرام لار قلیدی
دیدى خدمت نه بولدی	چاغر دینگیز یا علی (ع)

حضرت علی (ع) آن شیر پروردگار که صاحب ذوالفقار بود غلام خود
قنبر را صدا کرد، آن غلام خیلی زود به نزد آن حضرت آمد چشم او به کبوتر
چاهی و شاهین افتاد و خیره به آنان نگریست.

دیدى چرخسى چنبره	مشک غساتیلیمش عنبره
دیدى علی (ع) قنبره	آلیب گلیگیل خنجری
گوزینگ ایندی نا قیلسه	بیر راول کرم قیلسه
لا چین دیدى علی (ع) غه	سیز نادر سیز خنجری

حضرت علی «ع» به غلام خود فرمود: برو و خنجر مرا بیاور غلام رفت و لحظه ای بعد با خنجر برگشت حضرت خنجر را به دست گرفت و لحظه ای به آن نگریست و آن را از غلاف در آورد.

ای لاچین من حیدرم	صاحب لطف کرم
سوز بود یمدن ات برم	سن دیسه منه کبدری
خنجر چیقدی غیثیندن	تا ات کسه یا نیندن
لاچین توتدی غولیندن	دیددی کسه یا علی (ع)

شاهین به حیدر که صاحب بخشش و کرم بود چشم درخت .
حضرت علی «ع» به شاهین فرمود : ای شاهین من کبوتر را در پناه خود گرفته ام ولی چون تو چند روز گرسنه هستی، قسمتی از گوشت بدن خود را با همین خنجر می برم و به تو می دهم تا بخوری و گرسنگی تو برطرف گردد. حضرت علی «ع» خنجر را به طرف بازوی خود برد ناگهان شاهین به بازوی او پرید و فریاد زد :

سینگ ایشینگ کر مدیر	غوللا رینگ سحتو مدیر
بوات بزگه حرا مدیر	ایسا مساتی کسوثری
لاچین سایمانگلار منی	کبدر دیمانگلر آنسی
سینا مق نو چین منی	گیلیدیک سیزنگ ساری

یا حیدر کار تو بخشش و کرم است و بازوانت نیز مقدس می باشد نه من شاهین هستم و نه او کبوتر چاهی. ما هر دو تا فرشتگانی هستیم که از طرف خداوند برای آزمایش تو آمده ایم . خداوند یک بار دیگر تو را بوسیله ما مورد آزمایش قرار داده است .

شاهدن رخصت آلدیلر	آیاق ئوزره غالدیلر
او چوب پرواز قیلدیلر	گیتدیلر آسمان ساری
تمام بولدی بو سوزلر	اتسه لر گرک اثر
مخدوم قلی خاکسار	شاه مردان چاکری

کبوتر چاهی و شاهین هر دو از حضرت علی (ع) اجازه خواستند که
بروند و لحظه ای بعد هر دو در کنار هم به هوا برخاستند و در آسمان اوج
گرفتند و از چشم نا پدید گردیدند. قصه ما به پایان رسید و مخدوم قلی
خاکپای شاه مردان علی (ع) را می بوسد.



پروفسور دکتر محمد آیدوجیف^۱

ترجمه دکتر محمد مهدی توسلی

مخدوم قلی فراغی

فیلسوف، متفکر و شاعر بزرگ ترکمن^۲

در تاریخ هر ملت اشخاص برجسته ای وجود دارند که دارای بهترین شخصیت هستند. اینان سلسله جنبان پیشرفت روحی جامعه هستند که آثارشان سهمی غیر قابل تصور در تمدن جهانی دارد. جای مخصوصی در تاریخ طولانی فرهنگ مردم ترکمنستان به شاعر و سخنگوی نابغه، فیلسوف و متفکر مخدوم قلی فراغی اختصاص دارد. آثارش منبع غیر قابل خاموشی از نیرو و انرژی ابدی برای نسلهای سپاسگزار آینده است. غنای ایده هایش هنوز هرکس را که با اشعار مخدوم قلی آشنا می شود، متعجب می کند. آثار شاعرانه اش در قلب و ذهن ترکمنان وجود دارد. این آثار سمبل (نماد) عشق و برادری، آزادگی و شکوه، و شعار احیای روح ملی شده است. نام و آثار مخدوم قلی از نظر مردم ترکمنستان از ذهن و عقیده مردم جدایی ناپذیر است.

۱ - دکترای علوم تاریخی، رئیس انجمن انسان دوستی ترکمنان جهان و مدیر آکادمی تاریخ ترکمنستان - عشق آباد.

۲ - این مقاله در کنفرانس بین المللی مخدوم قلی که در ماه مارس ۲۰۰۰ میلادی (اسفند ماه ۱۳۷۹ شمسی) در اسلام آباد پاکستان - برگزار گردید، قرائت شد، از دوست گرامی، نویسنده و محقق و مورخ بزرگ ترکمنستان پروفسور محمد آیدوجیف که با لطف بسیار این مقاله ارزشمند را برای ترجمه و نشر در فصلنامه دانش در اختیار اینجانب گذاشته است، صمیمانه سپاسگزاری می نماید (مترجم).

مخدوم قلی به عنوان شاعر، متفکر و سخنگوی امیدها و رؤیاهای مردم در آغوش ترکمانان تولد یافت، یعنی در محیطی تاریخی که قبایل ترکمانان زندگی می‌کردند، می‌جنگیدند، برنده می‌شدند یا شکست می‌خوردند. وی در خانواده‌ای ثروتمند و شاعر به نام دولت محمد آزادی که شخصیتی برجسته، تحصیل کرده، معلم اخلاق و سیاست و خیر بود و در آغاز سده هیجدهم در ترکمن صحرا می‌زیست، متولد شد. دولت محمد درباره طرز حکومت، فرمانروایی، ویژگی‌های شخصی رهبری و هدایت، انصاف یا ظلم از سوی زمینداران، مسئولیت آنها برای پیشرفت کشور، توسعه کشاورزی، پیشرفت علوم و آموزش عقاید مخصوصی داشت.

البته احترام و شایستگی دولت محمد آزادی از آن جهت بود که وی در حقیقت همه آن اندیشه‌ها را به فرزندش مخدوم قلی انتقال داد تا او به عنوان شاعر و متفکر برجسته سده هیجدهم ترکمنستان شهرت یافت.

مخدوم قلی ایده‌های شریف پدرش را ادامه و توسعه داد. ایده‌های پیشرفته انسان‌گرایانه بخشی از جامعه ترکمن آن روز، رؤیاهای مردم درباره احیای اقتصادی، اجتماعی و روحانی سرزمین مادری در آثار هنری او مشخص شده‌اند.

مخدوم قلی در زمانه بسیار سختی زندگی می‌کرد، زمانه‌ای که در خاورمیانه حکومت‌ها برای بدست آوردن قدرت بیشتر می‌جنگیدند و امیران ضعیف و در هم شکسته می‌شدند. اگرچه جنگ بین نیروهای سیاسی مختلف در کشورهای همسایه به اوج خود رسیده بود، ترکمن صحرا از این روی دادها دور مانده بود. جنگ برای بدست آوردن قدرت، برای سرزمین‌های بهتر بین حکومت‌های ستیزه جوی همسایه باعث وخیم شدن اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم ترکمن شد و آنها را ناگزیر گرفتار جنگ کرد. آثار بوجود آمده مخدوم قلی در چنان شرایط و جو سیاسی و اقتصادی، تأثیر عظیمی بر روی آثاری داشت که اساساً توسط شعارهای مردمی و بحث‌های فلسفی درباره زندگی بسیار بد مردم تحت نفوذ بودند. وی دستورات بسیار

مهم اجتماعی و سیاسی زمان خود را که با وضعیت تاریخی مردم ترکمن هماهنگی داشت، انتشار داد.

این شعارها نیز خیلی سریع و هنرمندانه در آثار شاعران منعکس شد زیرا مخدوم قلی زندگی سختی داشت و از تمام مشکلاتی که مردمش تحمل می کردند در رنج بود. مشکلات نگهداری روزانه خانواده، غم از دست دادن نزدیکان، مرگ زود رس فرزندان دلبرند، جنگ طاقت فرسا علیه قدرتمندان موجود، مواردی بودند که شاعر و متشکر زمانه را دچار مشقت فراوان کرده بود. سرنوشت مشقت بار نفوذ چشمگیری روی خلق آثارش داشت؛ حتی یادداشت های بدبینانه در کارهای مخدوم قلی در ارتباط با تراژدی مردم ترکمن بود. او فقط شعر نسرود تا مردم برای جنگیدن بخاطر بدست آوردن سرنوشت بهتر از آن الهام بگیرند، بلکه او خود نیز فعالانه در این جنگ ها شرکت نمود و در جایی که مردم برای ضروریات حیاتی بحث می کردند، سخنرانی کرد. مردم برای یافتن راههای خروج از جنگ و مشکلات تلاش می کردند و مخدوم قلی فعالانه در این پروسه شرکت می کرد. او بروشنی دریافته بود که بدون وجود تشکیلات و اتحاد و دستورات داخلی نمی تواند آینده روشنی برای جامعه ای که در هرج و مرج و درگیری است وجود داشته باشد. او نتیجه زیانبخش جنگهای قبیله ای را تشخیص داده بود و بشدت آن را محکوم می کرد. شاعر و سخنگوی ملت ترکمن تأکید داشت که تمام قبایل ترکمن مشکلی نخواهند داشت اگر آنها به عنوان یک روح و یک قالب زندگی کنند و بایکدیگر جنگ نکنند. مخدوم قلی عمیقاً وضعیت سیاسی پراکنده و اقتصاد متشتت سده هیجدهم جامعه ترکمن را احساس می کرد.

ایده گام به گام تثبیت قبایل ترکمن و بوجود آوردن یک قلمرو از میان آثار مخدوم قلی هویدا شده است. وی صبورانه قبایل ترکمن را به تثبیت فراخوانده است، نیز برای شکل گیری قلمرو آینده، دستور ایجاد یک مؤسسه قوی را صادر کرده است. این بیانیه سیاسی دقیق شاعر می باشد.

مخدوم قلی تصویری از فرمانروایی دقیق و عاقل بود که با کلمات شاعر سخن می‌گوید و همانند خورشید رعایایش را گرم می‌کند، تشنگی آنها را مانند چشمه ساران برطرف می‌کند و همانند باد بهاری آنها را نوازش می‌دهد. همچنانکه شاعر می‌اندیشد، حاکم ایده آل می‌بایستی از مردمش محافظت کند، هدفش شادی و خوشبختی مردم باشد، دستورات خوبی را در کشور اجرا کند و حافظ امنیت ساکنان مملکت باشد.

در شرایطی که ترس از غارتگری و تجاوز دشمن وجود داشته باشد، برای فرمانروا بسیار اهمیت دارد که مردم را علیه دشمن آماده کند. مخدوم قلی با شجاعت ترکمن‌های جنگجوی جیگاتی^۱ را که در سپاهیگری مهارت داشتند و برای بدست آوردن سربلندی و آزادی مردم از خود ایثار و فداکاری نشان می‌دادند، تحسین می‌کرد. وی آنها را «شجاعان بی ترس از جنگ» می‌نامید.

سنت‌های سپاهیگری و اشعار حماسی در آثار مخدوم قلی ادامه یافتند. این مفاهیم به روشنی در سده‌های شانزده و هفدهم در اشعار افسانه‌ای «کوراوغلی»، در خلق شاعران «عاشق»^۲ و خوانندگان «بگشی»^۳ ظاهر شده بودند. ترکیب غنای این سنت‌ها با استعداد مخدوم قلی باعث شد تا این سنت‌ها به شکلی کامل در اشعار مخدوم تجسم یابند.

مضامین شهرنشینی در آثار مخدوم قلی به وی اجازه داد تا کمیته تاریخی بزرگی را ترسیم کند که بتواند اتحاد زبانی، روحی، روانی، اخلاقی و ملی مردم ترکمن را که در وضعیت آشفته و پنهانی قرار داشت، حفظ نماید و برای کمک به اتحاد آنها مؤثر باشد. به عبارت دیگر، مخدوم قلی تلاش فراوانی برای بیداری اندیشه مردم نمود تا این ایده را که مردم به یک ملت تعلق دارند و در شکل‌گیری گرایش‌های ملی نقش دارند، برجسته نماید.

Jigits - ۱

ashiks. - ۲

bagshy. - ۳

مخدوم قلی مسلمانی با ایمان بود. تمام رشته های اندیشه اش، گفته ها و تعلیماتش، سنت ها و نمادهایش گواهی می دهند که شاعر، مسلمانی واقعی و متعهد به دستورات اسلام بوده است و عمیقاً آن دستورات را فرا گرفته و معاصرانش را به اجرای آن فرامین فراخوانده و آیندگان را نیز به پیروی از آنها اندرز داده است. اشعار فراغی دارای مضامین غنی قرآن، برگرفته از سوره ها و آیه هاست. حتی در اصل، بخش هایی از قرآن به زبان قابل فهمی برای توده نوشته شده اند. بنابر این، شکی وجود ندارد که بر طبق آثار مخدوم قلی فرهنگ مسلمانان برای توده ها قابل فهم شده و در دسترس قرار گرفته است. او ایده های انسان گرایانه، شایستگی، روحیه عالی و بسیاری ارزش های جهانی دیگر را ترویج کرد.

مخدوم قلی وارث و ادامه دهنده سنت های شعری صوفی خواجه احمدیسیوی^۱ شد. او این رسوم را در هنگام جوانی، در خلال دوران تحقیق برای خلق آثارش آموخت. مخدوم قلی راه شاعری خواجه احمدیسیوی را برای معاصرین جدید به منظور ارزش نهادن به توانایی و ایده های هنری خویش هموار کرد.

مخدوم قلی دانشی جامع در بسیار از موضوعهای علمی داشت. او در مدرسه ادریس بابا در Halach، در مدرسه Gegeldash [= شاید قزلباش: مترجم] در بخارا و در مدرسه شیر قاضی (Shirgazy) در خیوه تحصیل کرد. در طول سالهای تحصیل با آثار ابن سینا، البیرونی، الخوارزمی و دیگر اندیشمندان شرقی و آثار افلاطون و ارسطو آشنا و مانوس شد. وی بخاطر آشنایی با شاعران بزرگی مانند رودکی، فردوسی، عمر خیام، سعدی، نظامی، فاضلی، نوایی و دیگر سرایندگان معروف توانست در میان آنها جنایی برای خود دست و پا کند.

۱ - یسومی: یکی از بلاد ماوراء النهر و از آنجاست خواجه احمدیسیوی از پیشروان سلسله خواجهگان (سلسله نقشبندیه). دهخدا [مترجم]

شک، نیست که اندیشه های فلسفی نقش مهمی در میان کارهای مخدوم قلی ایفا نموده است. در آثارش، زندگی حرکتی بی پایان دارد. فکر تصویری شاعر از توازن بین حرکت زندگی و حرکت کاروان با توقف ها و مکث هایش سرچشمه گرفته است. وی دانش آموخته ای استثنایی بود که دانش زیادی درباره تاریخ داشت و بروشنی به عنوان شخصیت مترقی در آن زمینه شناخته شد.

رشته های مورد علاقه مخدوم قلی بسیار گسترده بود. او فعالانه در تمام حوزه های زندگی جوامع معاصر تأثیر گذاشت. صدای حماسه در اشعار مخدوم قلی نیرومند است. شخصیت شاعرانه او پنهان نیست و مشاهدات او از زندگی بی ربط نیست. نمونه هایی از ویژگی های مردم زمانش و همانیت های آنها بطور کلی و بصورت واقعی در آثارش توصیف شده اند. در تمام آثارش، او شخصیت های مشخص را خلق کرد. برای نمونه، شخصیت عمومی شجاع و مردانه جنگجویان ترکمن موضوع بسینار چشمگیری در زمان شاعر است.

اشعار شاعرانه مخدوم قلی بطرز عجیبی زیبا هستند. در جوانی اش وی عاشق دختری بنام Mengli شد که اهل دهکده او بود، اما نتوانست با وی ازدواج کند. از قرار معلوم، این موضوع باعث شد تا او عنوان «فراغی» (یعنی جدا افتاده) را برای تخلص خودش انتخاب کند. تقریباً تمام غزلهای عاشقانه او به دختر دوست داشتنی اش Mengli هدیه شده است.

شاعر از مسائل عمومی که «چیزهای بسیار کوچک زندگی» خوانده شده اند، جدا نماند. چند قطعه از اشعارش درباره مضرات سیگار کشیدن، بدگویی کردن، دزدی و خود خواهی افراد است.

چنین فرد نابغه ای، بی بایستی تنها در میان مردمی که فرهنگ پیشرفته ای را در خلال تاریخ پر بار و ارزش های روحانی اندوخته اند، متولد می شد. در حقیقت، سده هیجدهم، که زمان تشت سیاسی مردم ترکمن بود، به عصر جهش در زندگی ادبی و دوره خلق و پیشرفت ادبیات کلاسیک ترکمن تبدیل

شد. در حدود چهل شاعر دیگر در زمان مخدوم قلی زندگی کرده اند و شعر سروده اند. استادان سخنی مانند پدر شاعر یعنی دولت‌محمد آزادی، عندلیب، غیبی، مغروپی [(Magrupy) = شاید مغروری]، شیبنده، شیدایی شاعرانی هستند که در میان آنها نقش عمده در شکل‌گیری و پیشرفت ادبیات کلاسیک ترکمن بازی کرده اند. نیز شاعرانی مانند دردی شهید، زنوبی، اراز منگلی در آن زمان می‌زیستند. این شاعران محیط روشنفکرانه ای آفریدند که استعداد شاعر در آن صیقل می‌خورد و رشد می‌یافت. آنها در شکل‌گیری و حرکت سبک شاعرانه، طلوع اشعار اندیشمندانه و غنایی و مهارت‌های سبک‌شناسی شاعر تأثیر گذاشتند اما مخدوم قلی با آشنا شدن با آثار و سنت‌های شعر و شاعری پیشینیان و معاصرینش راه مخصوص خود را در ادبیات خلق کرد. یکی از شایستگی‌های اصلی آثار شاعر نابغه ترکمن اول از همه این بود که وی توانست شکل مناسبی برای انعکاس هنری ایده‌هایش در آن زمان بیابد. در نتیجه در میان آثارش یک همسانی عالی از فرم و محتوا بوجود آمد. در خلق آموزه‌های هنری سنت‌های پیشین، مخدوم قلی موفق شد ابزارهای انعکاس ایده‌های عصر خود را پیدا کند، چنان زبان شاعرانه‌ای که به او توانایی بخشید تا مستقیماً با مردم سخن گوید و تقریباً اندیشه‌هایش را به هر کسی برساند. تمام سیستم شعر سرایی بر طبق تقاضاهای توده مردم ایجاد شده بود و در نتیجه توانست امکاناتی برای پذیرش آثارش توسط مردم بوجود آورد. اشعارش، همانند موسیقی سرگرم‌کننده بین مردم، غالباً اجرا می‌شوند. آنها دارای تمام اندیشه‌ها و رؤیاهای دردها و غمها، شادی‌ها و غرور بسیاری از نسل‌های ترکمانان است. بطور سنتی ترکمانان با دو تار آواز می‌خوانند. آغاز و پایان برنامه‌هایشان با آهنگهای مردمی است که با اشعار مخدوم قلی همراه است. نیروی حرکت مردمی، برآستی با متأثر شدن سحرانگیز از آهنگهای محلی همراه با کلمات و اشعار مخدوم قلی بسیار مؤثر است.

مخدوم قلی ادبیات را به میان توده ها برد و به آن شکلی مردمی داد. تا آن زمان ، ادبیات فقط برای چندین گروه قابل فهم بود. حتی زبان ادبی پدرش دولت محمد آزادی برای خوانندگان عادی کمتر روشن بود . مخدوم قلی می تواند به عنوان بنیانگذار زبان ادبی جدید ترکمن خوانده شود.

علیرغم طرز تلقی شرقی، او توانست اثبات کند که زبان عالی ادبی هنری نه تنها می تواند فارسی یا عربی باشد بلکه زبان مردم ترکمن نیز می تواند در آن حد مورد توجه باشد. زبانی که وی در اشعارش بکار برد، قدرت هنری و انعطاف پذیری و ظرافت بیان شعری مخدوم قلی را کاملاً نشان می دهد. بهمین خاطر وی پایه های ادبی قابل فهمی برای تمام قبایل ترکمن و مناسب با نیازهای هنری آنها آفریده است.

در اشعار مخدوم قلی، همانند آینه، مردم می توانند شخصیت، اعمال، روح حماسی، صحنه های نبرد و زیبایی طبیعی سرزمین خود را در آن ها ببینند. این امکان فقط بخاطر قابل فهم بودن زبان بومی مردمی و شیوه ها و سبک شعری شاعر است.

برای نخستین بار در ادبیات کلاسیک ترکمن ، مخدوم قلی بیرون از اصول اساسی واقع گرایی آموزه های خود کار کرد. واقع گرایی او فقط بر اساس مشاهدات هنری شخصی خود شاعر ظاهر شده است. میراث اخلاقی و روحی گذشته مردم ترکمن منبع این واقع گرایی بوده است. چشم اندازها و ایده های مردم توسط مخدوم قلی در «کارگاه خلقت» و آراستن آنها با رنگهای هنری اصلی دوباره تمرین شده اند. سنت های پیشرفته صوفیه بخش مهمی در سبک آفرینش او هستند. وی با مهارت در خلاصه کردن مشاهدات هنری شخصی، طرز تلقی روحی و اخلاقی پیشینیان و اخلاق صوفیه در آثارش، توانست ویژگی واقعی شعر تعلیمی را خلق کند.

شیوه کار مخدوم قلی قرن ها به عنوان روش های اساسی توسعه ادبیات ترکمن تعریف شده است. به همین خاطر وی معلم ادبی تمام استادان سخن در قرن نوزدهم و دوره بعد از آن بشمار می رود . شاعران برجسته ای مانند

سعیدی، زلیلی، مولا نیپیس، زینکاری، میاتاجی و میسجینقلیچ سنت های شاعری مخدوم قلی را ادامه دادند. سبک شعری او مرحله پیشرفته مجزایی از تفکر هنری ترکمن آفرید. آثار مخدوم قلی معیار بنیادی برای ادبیات کلاسیک ترکمن، هسته اتحاد روحانی این ادبیات و خط توسعه آن شد.

این خط توسعه هنوز نمونه خوبی برای ادامه شعر سرایی شاعران ترکمن می باشد.

مردم ترکمن تقریباً برای دو قرن آثار مخدوم قلی را به عنوان گنجینه روحانی مورد توجه قرار دادند و چه در هنگام شادی و چه در هنگام غم از آنها لذت بردند. هنگام صحبت کردن درباره دلیری و ترس، عدالت و ظلم، سخاوت و خست، ثروت و فقر، عقل و جهل، وفاداری و نادرستی، متانت و بی توجهی، ستایش خداوند و محکوم کردن شیطان، ترکمن ها همیشه به کلمات و اشعار مخدوم قلی مراجعه می کنند. آنها معتقدند که افکار او ضرورتاً درست تر از پندار آنهاست. این نظر مردم درباره مخدوم قلی به عنوان هنرمندی نابغه و چهره ای برجسته، در تاریخ ترکمن بی سابقه است. شهرت و آوازه مخدوم قلی در میان ترکمانان بسیار بالاست. او خود نیز این موضوع را کاملاً تشخیص داده بود. بر اساس قدرت کلماتش، او مستقیماً با مردم سخن می گفت و اندیشه هایی که درباره اتحاد مردم، خوبی و عدالت بود، تحسین می کرد. بنابر این برای اولین بار مردم از طریق مخدوم قلی درباره دردها، رویاهای روشن و شاد خود صحبت کرده اند. به همین دلیل است که آثار او دارای اهمیت اجتماعی عظیمی است. بزرگی شاعر در حقیقت به این علت است که سرنوشت وی با خوشبختی مردم سرزمینش گره خورده است. وی گاهی اوقات با اندوه و زمانی با خشم، و با قدرت عجیب تأثیر عاطفی، نماینده افکار و آرزوهای مردم، احساسات و غرور ملی شد.

ذکاوت و پیش گویی بزرگ شاعر حقیقت یافت. مردم ترکمن استقلال را که قرنهای برای آنها به صورت رؤیا درآمده بود، بدست آوردند. ترکمن ها صاحبان و اربابان واقعی سرزمین کهن خود شدند. پیش بینی مخدوم قلی

نابغه به حقیقت پیوست یعنی بهترین ویژگی های اخلاقی ترکمن ها مانند عزت، سخاوت، وطن دوستی، احترام به همسایگان، و همبستگی ملی از آنها چهره ای شناخته شده در جهان بوجود آورد.

پس از کسب استقلال در سال ۱۹۹۱، شهرت و آوازه شاعر به حد اعلای درجه افزایش یافت. آثارش به تمامی در شمارگان بسیار انتشار یافت. گام هایی برای یاد بود او و معرفی آثارش در سطح کشور برداشته شده است. رئیس جمهوری ترکمنستان آقای صفر ترکمن باشی بخوبی با آثار مخدوم قلی آشنا شده و آنها را مورد تحسین قرار داده است.

بر طبق دستور رئیس جمهوری ترکمنستان، هر ساله در روز ۱۹ ماه مه مردم ترکمن آن روز را به نام روز مخدوم قلی شاعر جشن می گیرند.

در برنامه تحقیقاتی انجمن انسان دوستی ترکمنان جهان، جایزه بین المللی مخدوم قلی به کسانی که در زمینه مطالعه تاریخ، میراث فرهنگی و ادب مردم ترکمن کار کرده اند، اهداء می شود. یوسف آژمن از انگلستان، میراث دردی قاضی از جمهوری اسلامی ایران و لوئی بیسن هرکدام به نوبت مفتخر به اخذ این جایزه شده اند. کار بزرگ برای تبلیغ آثار مخدوم قلی توسط شاخه های انجمن جهانی انسان دوستی ترکمن در چندین کشور انجام گرفته است. برای نمونه، «جامعه شعر دوستان مخدوم قلی» در انگلستان فعال شده است.

مردم ترکمنستان با غرور از مخدوم قلی شاعر، فیلسوف و متفکر یاد می کنند. دانشگاه دولتی ترکمنستان، اتحادیه جوانان ترکمنستان، یکی از خیابانهای اصلی پایتخت در عشق آباد، بسیاری از خیابانهای اصلی، آزاد راهها، پارکها در شهرها و دهکده های ترکمنستان، موزه ها، سینماها، کتابخانه ها، و دیگر مراکز فرهنگی با غرور به نام مخدوم قلی مزین شده اند. بسیاری از بناهای یاد بود مخدوم قلی در عشق آباد و شهرهای دیگر برپا شده است. شعر مخدوم قلی محدودیت ملی و مرزی ندارد. او نه فقط دربارہ ترکمن ها نوشت بلکه برای دیگر مردم آسیای میانه، آسیای مرکزی و جنوبی،

و شبه قاره هند نیز شعر سرود.

آثار مخدوم قلی مورد آشنا و علاقه مردم دهها کشور سراسر جهان است. آثارش به زبانهای زیادی ترجمه و چاپ شده و یادش توسط مردم جهان زنده نگه داشته شده است. بخصوص، نامش برای آنهایی که در مکانهایی که او زندگی کرد، کسب علم نمود و دیدار کرد، عزیز است. در ۲۶ نوامبر ۱۹۹۶ بنای یادبود مخدوم قلی در شهر افسانه ای خیوه جایی که او در مدرسه شیر قاضی کسب علم نمود، گشایش یافت. رئیس جمهوری ترکمنستان و رئیس جمهوری ازبکستان در آن مراسم حضور یافتند. نیز مقبره مخدوم قلی و پدرش دولتمحمد آزادی در دهکده آق توقی در ایران طی مراسم سنگین و پرابهتی در روز ۱۷ می ۱۹۹۹ انجام شد. در آن مراسم رئیس جمهوری ترکمنستان، چند تن از اعضای دولت جمهوری اسلامی ایران، رؤسای استان گلستان (ایران) و بسیاری از دوستان شاعر شرکت کردند.

آثار جاودانی مخدوم قلی در گنجینه های تمدن جهانی محفوظ است. یکی از نویسندگان مشهور معاصر به نام چنگیز آیتف درباره مخدوم قلی گفته است: «من می گویم: مخدوم قلی ما، زیرا در آن دوره، یعنی زمان مخدوم قلی، این خوشبختی وجود داشت که شاعر نابغه در سرزمین ترکمنستان متولد شد. در آسیای میانه او شایستگی بزرگ خود را بدست آورد. دوره بعد از او، قرن هیجدهم در ترکمنستان، قرن مخدوم قلی شاعر بود».

این ارزیابی خیلی عالی درباره مخدوم قلی است. میلیونها مردم که با آثار شاعر آشنا هستند و او را تحسین می کنند، با این نظر توافق دارند.



جناب صفر بیردی نیازف^۱

ترجمه دکتر محمد مهدی توسلی

مخدوم قلی فراغی

بنیانگذار ادبیات کلاسیک ترکمنستان

مخدوم قلی از برجسته ترین فرزندان خاک ترکمنستان، فیلسوف، انسان و شاعری بزرگ بود. دانشمندان علوم اجتماعی معاصر این شاعر را با بزرگانی مانند بیرونی، خیام، نظامی، نوایی، راستاولی و پوشکین و دیگر نوابغ فرهنگ جهانی برابر می دانند. شوق و شور شکسپیر در اشعار شاعر که دقیقاً برای آزادی، شرافت و حیثیت انسانی دفاع می کند و راه درست رسیدن به تکامل را نشان می دهد - وجود دارد. مخدوم قلی معتقد است که واژه واژه های اشعار ابدی هستند، آنها می توانند اندیشه و روح انسان را تغییر دهند و به انسان کمک کنند تا بیشتر شریف و واقع بین و درستکار باشد.

فراغی فرزند شاعر و فیلسوف بزرگ دولت محمد آزادی، در سال ۱۷۳۳ میلادی (برابر با ۱۱۱۲ هـ ش) یعنی حدود ۲۶۷ سال پیش در کنار رود اترک، در یک جامعه قبیله ای متعلق به قبیله گوکلان متولد شد. پدر نامی او، که فراغی از او الهام برگ گرفت، مؤلف رساله عالی فلسفی مشهوری به نام واقزی آزت بود. سهم بزرگ ادبی پدرش جای تجلیل دارد. فراغی در محیطی

فلسفی و ادبی پرورش یافت. او در میان دیگران و به همراه عندلیب نور محمد که بیست سال از وی بزرگتر بود، رشد کرد. عندلیب شاعر دانشمند نه تنها به زبان ترکمنی می نوشت بلکه به زبان فارسی نیز شعر می سرود. نیز به عربی سخن می گفت و حماسه لیلی و مجنون را سرود.

فراغی، بهر حال رشد کرد و ستاره درخشان افق ادبی ترکمن شد. به عبارت دیگر، عمق انسان گرایی او توصیف شدنی نیست. در هر خط از اشعارش آنقدر معانی اجتماعی نهفته است که او را به عنوان شاعر اتحاد و همبستگی معرفی می کند. او تا اندازه ای بخاطر همبستگی انسانها جنگیده است، بنابراین مرتب در جستجوی راههایی که انسان را مهربانتر و شریفتر در رفتار و کردارش نشان دهد و وابستگی بین آنها را بیشتر کند می باشد. وی انسانها را وادار می کند که همیشه بخاطر بیاورند که به یک ریشه وابسته اند.

در اشعار فراغی گرایش به برجسته نمودن اهمیت وجدان برای انسان، که وی آن را خیر خواهی بزرگ طبیعت برای انسان می نامد، تلقین می شود. اشعار وی در اطراف مشکلات و مسائل حل نشدنی انسان می چرخد و سعی دارد تا راه حل درست را بیابد. در چنین مرحله ای جلو افتادن از تمام آن رؤیاهای و آرزوهای یک خیال است و حقیقت بخشیدن به آنها غیر ممکن می نماید. بنابر این علیرغم احتمال کلی، فراغی میهمان خود را هرگز رها نمی کند تا وی بتواند در رفتار و اندیشه اش قوی شود و پیچیده ترین مشکلاتش را حل کند.

نمونه بارز در تمام اشعارش، رسیدن به تکامل رفتار انسانی است و وی معتقد است که مانع اصلی در رسیدن به این صفت برجسته، روابط غلط انسانی است. عقیده او این است که زندگی بی روح، بی معنی و بدون ارزشهای انسانی خواهد بود اگر مردم خود را در دسته های قوی برادری و اخوت منسجم نکنند.

یکی از عوامل پرنفوذ دینی و عرفانی که فشار زیادی روی مخدوم قلی اعمال نموده است، صوفیگری است که درک فلسفی کامل را درباره

احتمالات مرزین روح انسانی با پروردگارش ارائه می دهد و از این رو عمل شخصی انسان محسوب می شود، به طور فشرده و در واقع یک شکل انسان‌گرایی مذهبی است.

شاعر، در هر حال، یک صوفی کامل نیست. اعتقادات دینی و فلسفی او منحصر به اندیشه جزئی و تحجر نیست. او همیشه فکر می کند که خدا مدام با انسان است و انسان با خداست. او مستمر سعی دارد تا مردم را برای قدردانی از زندگی واقعی که در جهان دیگر تداوم ندارد متقاعد کند، نیز آنها را متقاعد کند که بشر فقط برای هدف زیستن و شریف زیستن زاده شده است. او می گوید: «زندگی تنها نباید شما را خوشحال کند، بلکه باید دیگران را نیز خوشحال کند، یا حداقل صدمه به دیگران نزند و باعث آزار یا بدبختی دیگران نشود.»

فراغی اسلام را به عنوان وسیله آموزش حقایق در نظر می گیرد، یعنی امکانی برای درک جهان، جستجویی برای یافتن پاسخ به سؤالات بی جواب در رابطه با وجود انسان. او سعی می کند دلایل نابرابری اجتماعی را بفهمد و طبقه بندی انسانها را به دارا و ندار درک کند. او قدرت های روحی و اخلاقی را می بیند که می خواهند برای درک بالاترین کار انسان کمک کنند.

شاعر تمام ویژگی های نوابغ عصرش را یکجا در خود جمع دارد. توانایی و فرهنگ غنی شاعری او که ادبیات کلاسیک ترکمن برای نسل جدید شاعران رشد یافته اش از آن الهام گرفته است، جای سپاس و قدردانی دارد، شاعرانی مانند:

Mollanepes , Zelili , Seydi , Kemine و غیره...

کتاب های درس های اندیشه و درس هنر از کارهای برجسته فراغی است که برای نسل امروز و فردا نگاشته است. آثارش جزء گنجینه ادبیات جهان به ثبت رسیده اند. ترکمانان پیر می گویند: «مخدوم قلی مانند یک چاه بی عمق است؛ او واقعاً نماد مردم ترکمن است؛ یک منبع مقدس از طلوع روحانیت است؛ او منبع غرور ملی است.»

ترکمن ها با احترام نسبت به سهم این شاعر برجسته که به آنها شعر و شاعری ، ژرف اندیشی ، عقیده گسترده و دید نافذ به روح انسانی را هدیه داده است ، می نگرند. نیز وی بخاطر اندرزهایش که در بردارنده خوبی ها، عدالت و شرافت است، بخاطر خدمت به مردم ، بخاطر میراثی که او برای همه مردم باقی گذاشته است، بخاطر اندیشه های بی همتایش، بخاطر تلاش پایان ناپذیرش برای تحقیق و یافتن حقیقت ، قابل احترام است.

در خلال سده هیجدهم میلادی ، زمانی که مخدوم قلی زنده بود، ترکمنستان مستقل نبود. ترکمانان در یک سرزمین گسترده و وسیع بسر می بردند و بیشتر آنها در صحراها زندگی می کردند. پراکندگی طبیعی مردمان ترکمن یکی از مهم ترین مسائلی بود که مخدوم قلی را نگران می کرد. نوشته هایش که تنها راه برای زنده ماندن ترکمانان و تبدیل آنها به یک قوم ملت موفق بود، به ترکمانان این گونه آموزش می دهد:

«ای ترکمانان ، متحد شوید!

برادران همخون Alili , Saryk , Lomud , Teke یک سرزمین مشترک و یک رهبر مشترک بوجود آورید...

قبایل ، همه برادرند، طوایف دوستان خوب هم هستند.....»

رؤیای شاعر اکنون تحقق یافته است. ترکمانان شهر نشین شده اند و در سرزمین مستقل خودشان حکومت تشکیل داده اند. یکی از خیابانهای اصلی پایتخت ، یعنی عشق آباد، به نام مخدوم قلی خوانده می شود. در یکی از میدانهای پایتخت ، در وسط شهر بنای یاد بود مخدوم قلی برپاست. درجه علمی صفر مراد ترکمن باشی رئیس جمهور ترکمنستان به عنوان جایزه مخدوم قلی در زمینه ادبیات و هنر نه تنها برای اهدا به دانشمندان ترکمن بلکه در سطح جهانی دایر گردیده است. جشن ادبی مخدوم قلی هر سال در روز ۱۹ ماه مه برگزار می شود. این روز برای ترکمانان سرتاسر جهان که نام مخدوم قلی را سمبل احیاء فرهنگ ملی و جدا نشدنی از ایده مقدس سرزمین مادری می دانند، تعطیل رسمی اعلام شده است. بیشتر اشعار مخدوم قلی به

عنوان یکی از شاخه های ادبیات کلاسیک جهان به زبانهای مختلف ترجمه شده است. در کاراکالا، در سرزمین اصلی مخدوم قلی، موزه مخصوصی که به فعالیت های زندگی او اختصاص دارد، بنا شده است.

قبر این شاعر بزرگ نزدیک دهکده آق توقی کنار قبر دولتمحمد آزادی که امروز در سرزمین ایران است، قرار دارد. اکنون مردم برای زیارت قبر مخدوم قلی و دولتمحمد آزادی به آنجا می روند. احترام و علاقه ترکمانان برای فرزند برومند خود هرگز خاموش نخواهد شد.



مخدومقلی افکار و علايق وی با مسلمانان شبه قاره و تاثیر زبان فارسی در اشعار او

دوره زندگی مخدومقلی مطابق به دوره پريشانی ترکمن ها بوده که درین دوره ترکمن ها از هر جانب مواجه به جبر و مظلوم بودند. این اوضاع و احوال سنگین مخدومقلی را نیز مانند دیگر ترکمن ها متأثر نموده است، که به اثر آن مخدومقلی در جستجوی راه بیرون رفت از این وضع می گردد.

در آن وقت مرکز فکری تمدن اسلام از بخارا به هند انتقال یافته بود که در آنجا بنا بر مقابل بودن با تمدن و فرهنگ هند و غرب مواجه با عناد و فشار از جانب آنها می گردد، و در نتیجه آن در بین مسلمانان هند اندیشه «اتحاد امم اسلامی و تبدیل کردن نظریه اسلام از حالت رکود بصورت یک حرکت عملی» بوجود می آید.

مخدومقلی در دوران تحصیل به یک نفر عالم بنام نوری کاظم معرفت پیدا می کند که بر اثر این معرفت ساحه فکری مخدومقلی وسعت پیدا نموده در نتیجه بخاطر کسب علم و معلومات بیشتر باشخصیت مذکور راهی هندوستان می گردد. بدین ترتیب مخدومقلی در هندوستان با سفرهایی که نموده بود صاحب تجارب و معلومات فراوانی می گردد و علاوه بر آن باتفکر مذکور نیز آشنا شده از آن متأثر می گردد، که تأثیر این اندیشه را در اشعار زیرین مخدومقلی می توان دید:

غافل آدم غم آستینده یاتیب سن	اؤتدی عمرینگ اوشاق دوشاق کاربیله
دنیا مار دیر یا ستایب سن یاتیب سن	دینجا لارمی بیله یاتان ماربیله
ایمان غازان انصافینگی یوتمه غین	گؤره بیله اؤزینگ اوده آتمه غین
مونده بیدار گچه ورگین یاتمه غین	آنچه دؤزیب یاتاجاق سن گؤربیله
گؤزینگ یومدینگ سندن آیریلدر مالینگ	اؤلا نسونگ نابیلردیری لرحالینگ
یخشی یامان هر نه ایستگن اعمالینگ	غارشینگ آلیب دورارمدام باربیله

ترجمه به فارسی

ای آدم غافل که در غم خود غرق شده ای / عمر تو مصروف کارهای
ناچیز زندگی درگذر است / دنیا که تو به آن اتکاء نموده ای ، درحقیقت
ماریست / کهجاست راحت و اطمینان به کسی که باماریکجاست / (بصورت
تنبیه، انصاف کن و ایمان حاصل نماوی ایمانی را بگذار) / دیده و دانسته
خود را به آتش (نادانی یا دوزخ) مینداز / از خواب غفلت بیدار شو، اینجا
جای خوابیدن نیست / وقتی به قبر رفتی تابخواهی میتوانی بخوابی / آنگاه که
چشم تو بسته گشت ، مال دنیا از تو جدا می گردد / و آنگاه هیچ کسی از
زنده ها از حال تو خبر نمی گیرد / مگر خوب یا بد، هر عملی که کرده ای /
اوست که همیشه باتوست و از تو خبر گیری می کند.
و یا جای دیگری می گوید:

شکر حقہ بیزم بسویولہ گیریپ گچیردیم بیر نیچه ایامی گوردیم
معرفتینگ دریا سینہ یوز اوریپ عارفلار سؤررلریوز گامی گوردیم

ترجمہ به فارسی

خدا را شکر که ماہم به این راه در آمدیم / و عمری گذرانیدیم و
گذشت ایام دیدیم (از گذشت ایام عبرت و بصیرتی آموختیم) / و وقتی به
دریای معرفت رخ نمودیم / صدها کشتی دیدیم که عارفان ناخدای آن بودند.
و فرد آخر این نیز با «محمد» این کلامی گوردیم یعنی «کلام نازل
شده به حضرت محمد ص» را دیدم» ختم می گردد که مطلب از «دیدم» در
اینجا «از حقیقت آن آگاہ شدم» میباشد.

نابغہ شرق (علامہ اقبال) این تفکر را در نیم قارہ ہند، با کلام خود از
حالات فکر بیرون آورده به آن جان تازه میبخشد کہ بعدها در اینجا این
اندیشہ رشد و تقویت یافته به ثمر ہم میرسد و پاکستان امروزی را میتوان
نتیجہ آن شمرد.

مخدومقلی بعد از مدتی از ہند برگشته ، یک مقدار معلومات و تجارب
جدیدی نیز با خود می آورد و می خواهد کہ مفکوره های مذکور را بالعموم
در آسیای میانه و بالخصوص در بین ترکمن ها ، مطابق تقاضای آن جوامع
انتشار و بسط دهد، اما با وجود علاقہ مند گردیدن ترکمن ها به این افکار و
سخنان مخدومقلی ، بنابر فشارهای استیلاگرانہ روس ها از یک جانب و
فعالیت های استعماری انگلیس از جانب دیگر و بی رحمی شاهان آن وقت
ایران به خاطر تحت تصرف در آوردن مناطق ترکمن نشین و ترکمن ها از
جانب سومی و علاوہ بر اینها بہ اثر اختلافات بین القبیلونی شان ، در آن وقت
برای ترکمن ها فرصت آن میسر نبود کہ درین بارہ بسنجند و یا عملاً اقدامی
نمایند، بلکہ برای آنها زندہ ماندن در بین این حوادث نیز مشکل گردیدہ بود.
این اوضاع و احوال بر مخدومقلی نیز مسلط گردیدہ خانہ و اموال وی تاراج و
کتب و آثارش از بین برده می شود و حتی خود وی نیز اسیر می گردد (کہ بعداً

در اثر تبادل و یا پرداخت بها آزاد می‌گردد). در این مورد در اشعار مخدومقلی شواهد فراوان موجود بوده خصوصاً شعر «ویران ایله دی» (ویران نمود) آن بیان همین وقایع است. مخدومقلی باگذشت فوق این حالات و تجارب از سر خود، بخاطر نجات از این بی‌سروسامانی‌ها اتحاد و همدستی قبایل ترکمن‌ها و در نتیجه تقویت یافتن شان را ازین طریق ضروری دانسته و راه تحقق و میسر شدن این امر را نیز تحت یک مفکوره ممکن می‌داند که «تجدید تفکر دینی و وحدت امم اسلامی» مناسب‌ترین مفکوره درین مورد بود. بنا بخاطر بهره‌ور شدن بیشتر از خصوصیات این اندیشه و حصول تجاربی که بتواند در جامعه ترکمن‌ها نیز عملی شود، در فکر رفتن دوباره به هندوستان می‌شود که این مسئله از شعر تحت عنوان «هندوستانده خیالیم» (فکر هندوستان هستم) او معلوم می‌گردد (اگرچه این امر برای مخدومقلی میسر نمی‌شود) البته هدف مخدومقلی از این هندوستان رفتن، در هند زندگی گذراندن و یا در آنجا در آرامی بسر بردن نبوده بلکه هدف از آن ایجاد روابط بین مسلمانان و در نتیجه نزدیک تر شدن شان با همدیگر و همچنان مستفید شدن بیشتر از مفکوره «اتحاد مسلمانان» بوده که شعر ذیل مؤید آنست:

گیل کونگل من سانگا تیلائی نصیحت یی‌ای دل که بتو نصیحت کنم
 وطنی ترک رایدیت گیدیچی بولمه ترک وطن کرده رونده مشو
 که هندوستان رفتن مخدومقلی غیر از هدف فوق باشد، این شعر مخالف با آن فکر مخدومقلی می‌گردد، و هم از شعر زیر نیز به این هدف مخدومقلی می‌توانیم پی ببریم:

یتمیش ایکی ملت گوماراولی سین

هفتاد و دو ملت مرده خود را دهن می‌کنند

سکه پرست ملتی لاشی یساندیرار

مگرم ملت «سکه» پرست که لاش خود را میسوزاند

قابل یادآوری است که بعضی شارحین اشعار مخدومقلی، کلمه (سکه)

را که بنا بر موجود نبودن «حروف مخلوط الهاء» در زبان های ترکی و فارسی،

بصورت (سگ) نوشته شده، با کلمه (سگ) فارسی اشتباه گرفته «آنهايي که سگ را پرستش مي کنند» معنی کرده اند. چون از یکسو چنین ملتی (که سگ را پرستش کند) در جهان دیده یا شنیده نشده و از جانی هم طایفه (سکه) و مراسم مرده سوزی شان را که در مذهب آنان جسد انسان بعد از مرگ سوزانده می شود، مخدومقلی خود در سفرش به هند حتماً دیده و شاهد آن بوده، بنا بر این با وجودیکه کلمات و جملات فارسی در اشعار مخدومقلی کم نیست، مگر این کلمه نظر به دلایل فوق در حقیقت «سکه پرست» خواهد بوده نه «سگ پرست» و پیوند «پرست» هم بخاطر جور آمد کلام و اشاره به مذهب، ضمیمه شده است.

مخدومقلی در هر حال هم بوسیله اشعار خود و هم در عمل از تشویق و ترغیب ملت خود به متحد شدن و جدوجهد در راه یکپارچگی و استقلال باز نایستاده است و در این راه آنان را قوت و تقویت بخشیده است که شعر ذیل نمونه ای از آن است:

تقدیر نامه بولسه گورولسین ایندی	قورقه قورقه افلاس یا غدایه دو شد یک
دیگمه غان جوش ایلاب اورولسین ایندی	فکر غازاتینده غاینه دیق بیشدیک
نیچه لر آداشدی نیچه فدا دیر	گوزیلین گوردینگیز کویلارگدادیر
علی ذوالفقاری سیریلسین ایندی	ای یارا نلار توت بر جک خدا ویر
غنیمه غالمه سین خان و مانیمیز	ناحق دؤکولمه سین غیزیل غانیمیز
تانگرا ضرور بولسه بیریلسین ایندی	یاده سالینگ امانت دیر جانیمیز
دشمن قول اور مه سین غیزیل گلینه	فراغی یوز توتار ترکمن ایلینه
غرق ایتمأ نکأ رقیب غیر یلسین ایندی	دوستلر در بیزی آخر تینگ سیلنه

ترجمه به فارسی

از ترس و هراس بحالت افلاس در افتادیم / اکنون آنچه در تقدیر ما باشد، دیده شود / در دیگ تفکر جوشیدیم و پختیم / اکنون بگذار که خون هم بجوش بیاید / بچشم سردیدید که بسیاری گدا شدند / بسیاری راه خود گم

کردند و بسیاری هم فدا شدند / ای دوستان! یاری وقوت از جانب خداست /
 اکنون وقت آنست که ذوالفقار حیدری از غلاف کشیده شود / بعد ازین
 خونهای ما به ناحق نریزد / و خان و مان ما بدست دشمن نیفتند / بیاد بیاورید
 که جان در نزد ما یک امانت است / اگر دادن آن به خدا (در راه خدا) ضرورت
 است، اکنون داده شود / فراغی (مخدومقلی) به ملت ترکمن رو می آورد (و
 از او امید دارد) / که نگذارند دست دشمن به گل های شان برسد / ای دوستان!
 قبل از آنکه ما را به سیل آخرت (مرگ) غرق کند / هم اکنون خود دشمن باید
 تا رومار کرده شود.

وی از عواقب نفاق و اختلافات بین خود، آنها را باخبر نموده چنین می گوید:

مسلمانان غیلبچ اور سه بیربرنه	دین دولت لردؤنیب نقصانه گیلر
ظلم ایلاب بیر بیرین ساله اسیری	فلک بو فکوردن پشمانه گیلر
بیرو بیرینی چایماق ایرمس اریکنندن	بوایش شیطانی دیر بلکه کؤرلیکدن
اغزی آله لیق آیرار ایلی دیر یلیکدن	دولت دؤئیب دینلار نقصانه گیلر

ترجمه به فارسی

مسلمانان اگر بهمديگر شمشير بزنند / از این عمل هم به دین و هم به
 دولت نقصان میرسد / اگر به یکدیگر ظلم نموده، همديگر را اسیر کنند / از
 این فکر (عمل) نه تنها به مسلمانان و انسان، حتی به فلک هم جز پشیمانی
 چیزی حاصل نمی شود / غارت کردن یکدیگر کار مردانگی نیست / این
 عملی است شیطانی، و عملی است که از کوری و نادانی سرچشمه می گیرد /
 نفاق ملت و جامعه را از زندگی محروم میسازد / در این صورت به آن ایل
 (جامعه) نه دولت سالم می ماند و نه دین.

بدین ترتیب بخش قابل ملاحظه ای از اشعار مخدومقلی در این باره و
 آنهم به هر کس چه عالم و چه عام، بصورت قابل فهم سروده شده است. بطور
 مثال در شعری می گوید:

بیر سفره ده ادا قیلینسه آشلار گوتاریلر اول اقبالی ترکمنینگ

ترجمه به فارسی

اگر گرد یک دستر خوان غذا صرف کرده شود (به اتفاق هم) در آنصورت است که اقبال ترکمن ها بلند خواهد شد.

در این شعر می بینیم که مخدومقلی باچه وضاحتی آرزوی خود را بیان نموده است (البته یک امتیاز مهم اشعار مخدومقلی نیز همین عام فهم بودن و بزبان عامه بودن آن است).

اگرچه رسیدن به این آرزوها برای مخدومقلی و جامعه او، در زمان حیات مخدومقلی میسر نمی شود مگر اشعار او بحیث یک رهنما در آینده، برای ترکمن ها باقی می ماند. بقول «وامبری» «اشعار مخدومقلی دارای جنبه خاصی است، به این معنی که اولاً نمونه کاملی از زبان ترکمنی را بدست می دهد، ثانیاً در نوشته های او یک قاعده و نظم محکمی وجود دارد که در سایر آثار ادبی شرق بندرت یافت می شود. اشعار مخدومقلی سبب اتحاد طوایف مختلف ترکمن که باهم سرجنگ داشته گردیده است».

بصورت کلی نظریات مخدومقلی را بنا بر مشابه بودن اوضاع و احوال مسلمانان در آنزمان می توان نظریه و افکار مشترک مسلمانان شرق نامید و این اشتراک نظر و تشابه افکار را بطور نمونه در اشعار زیرین اقبال و مخدومقلی می توان مشاهده کرد:

تقدیر

نااهل کو حاصل ه کبھی قوت و جبروت	ه خوار زمان مین کبھی جوهر ذاتی
شاید کویی منطق هو نهان اس که عمل مین	تقدیر نهین تسایع منطق نظر آتی
هان ایک حقیقت ه که معلوم ه سب کو	تاریخ امم جس کو نهین هم ه چهپاتی
هر لحظه ه قومون که عمل پر نظر اس کی	بیران صفت تیغ دو پیکر نظر اس کی

«اقبال»

کۆپ نامبرده مال برب سَن دون دنيا
 قنى عقلىنگ اوده دوشيب يان دنيا
 نه دوغرى گينه مهرينگ ايندير دينگ
 هيچ فرقى يوق سنده مردينگ نامردينگ
 آز عمرينگنى شورسنگ الوان عشرتده
 احقق دار بويرده غالار غفلتده
 دنيا زن دير کۆپ اويناشلى آرى بير
 اؤلانسان سونگ شاه و گدايارى بير
 مخدومقلى گويچلى بين دالاشمانگ
 يخشى يامان سوزيم کۆيدور گوليشمانگ
 گۆرى گۆکده غايغى هي يوق سير گيدر
 نه مرد لربار يوقسيز ليقتده خوار گيدر
 نه ده گيلمه گنه سلام گونديوردينگ
 ارسلان اۆتار، تيلكى اۆتار، شير گيدر
 صونگ شيرين جان غالار اوزين حسرتده
 عاقل بولان اوزغمينى ايرگيدر
 بيرابيشده اتينگ غانينگ سورمى بير
 مونده هرکيم بولدى جاغين بورگيدر
 خيرى غويب شرايسلره اولاشمانگ
 نچون هرکيم ييلديجاگين ديرگيدر
 «مخدومقلى»

ترجمه به فارسی

به بسیاری از نامردان (نالایقان) مال و جاه داده ای ای دنیای دون / که
 نگاه شان به بالاست و بی پروا و سیر می گذرند / کجاست عقل تو، به آتش
 بیفتی و بسوزی / چه مردانی هستند که در ناداری و ذلت می گذرند / نه با آن
 که با تو راستی نمود مهر ورزیدی / و نه با آنانیکه نکردند سلام و محبت
 نمودی / نزد تو هیچ تفاوتی بین مرد و نامرد موجود نیست / پلنگ هم می گذرد،
 روباه هم و شیر هم می گذرد / (خطاب به اهل دنیا) اندک عمری اگر در
 عشرت دنیا می گذرانی (به اتکاء به عشرت دنیا) / بعد آن جان شیرین تو در
 حسرت مداوم باقی می ماند / نادان ها اند که در این جا در غفلت می مانند /
 عاقل کسانی اند که در اینجا غم خود را می خورند و می گذرند / دنیا
 (خواهشهای دنیا) مانند زنیست که عاشقان زیادی دارد / هرکه به او مایل
 می شود جسم و روح ، هر دو را می بازد / مرگ است که به شاه و گدا یکسان
 است / مگر در زندگی هرکسی آنچه می تواند، می شود و می گذرد / مخدومقلى
 (میگوید) با آنچه از توان شما بیرون است تلاش نکنید (چیزی که در توان
 است آن را بکنید) / و خیر را گذاشته به شر مصروف نشوید (با آنکه از عهده

هر دو می توانید برآید) / از سخنان من بعضی به نظر شما خوب آید و بعضی هم بد، به آن مبخندید / چونکه هر کسی آنچه را میداند، میگوید و میگذرد. این بودگوشه ای از افکار مخدومقلی در ارتباط سرنوشت ترکمن ها و مسلمانان در آن زمان، اما بررسی و تحلیل همه جانبه اشعار مخدومقلی اعم از عرفانی، اخلاقی، ادبی، سیاسی - اجتماعی و غیره، ایجاب تحقیق و معلومات وسیع نموده از محدوده این خلاصه و توان نویسنده این سطور بیرون است. مگر این موضوع که با صراحت میتوان گفت و آن اینکه مخدومقلی بنیانگذار ادبیات جدید زبان ترکمنی محسوب گردیده و اشعار او نمونه کامل زبان امروزی ترکمنی است.

شایان ذکر است که امروزه اگرچه مسلمانان شرق و آسیای میانه به استقلال نایل آمده اند، لیکن کارهای زیادی موجود است که در روشنی تعلیمات اقبال و مخدومقلی باید انجام شود. ترجمه و قرارداد آثار اینها در خدمت مردم و در نتیجه رسانیدن کلام آنها به مردم میتواند در حل مسایل کشمیر و افغانستان و همچنان در استحکام علایق و روابط، اعم از سیاسی اجتماعی و فرهنگی بین خلقهای این خطه مؤثر واقع گردیده، موجب شناخت بیشتر و بهتر همدیگر گردد. از جمله بررسیها و تحقیقاتی که از نظر ادبی در دنیای اندیشه بزرگانی چون علامه اقبال و مخدومقلی می توان انجام داد تأثیر زبان فارسی بر اشعار آنان است البته این بررسی در اشعار اقبال به طور فراوان و گسترده انجام شده و همچنان در حال انجام است و از عمده توفیقات محققان وجود اشعار پربار و فراوان علامه اقبال به فارسی است و لیکن درباره مخدومقلی هنوز در آغاز راه است و از علت های اصلی آن شاید عدم وجود اشعار فارسی در دیوان مخدومقلی است اگرچه وی در سرودن اشعار خود برکنار از تأثیر این زبان و ادبیات پرمایه آن نبوده است و لازم است محققان و دانشمندان از این منظر نیز به بررسی اشعار مخدومقلی بپردازند.

تأثیر زبان فارسی در اشعار مخدومقلی

تمدن شرق ، بالاخص تمدن اسلامی هیچگاه منحصر به یک گروه قومی یا زبان و یا منطقه بخصوصی نبوده و اگر هم در دوره ای در یک ساحه اوج و شکوفایی بیشتری یافته ، آن نیز صرفاً مشخصه مردم آن منطقه و محدود به آن نبوده است ، بلکه مردمانی از هر ملت و گروه و منطقه ای در آن سهم خود را داشته است . بدین لحاظ است که علاوه بر تأثیر زبان عربی بر زبان های منطقه ، زبان های خود این منطقه نیز بر یکدیگر تأثیر کرده اند و حتی بعضی کلمات شکل مشترک بین آنها بخود گرفته است .

در اینجا هدف ما بررسی آن کلمات فارسی نیست که بصورت عموم در زبان ترکمنی مستعمل بوده و در اشعار مخدومقلی نیز آمده است بلکه کلمات و اصطلاحاتی است که مخدومقلی در اشعار خود بخاطر تزیین و یا تکمیل و توضیح بهتر معانی سخن از آنها استفاده و بهره برداری نموده است و مادر اینجا بحیث نمونه چند مثالی از آنها را انتخاب و مختصر توضیحی درباره آنها ارائه میداریم .

مخدومقلی در یکی از اشعار خود که مخصوص حمد باری تعالی

ست ، بیتی دارد که میگوید :

مخدومقلی آیدار حقه ستایش هر مشکل ایشیمه سن سن گشایش

«بیجه گوندیزلرگه بریب نمایش خورشید ایله ماه تابان یارانندی

در فرد اول این بیت که «مخدومقلی ستایش خداوند حق را میگوید»

ترجمه شده ، کلمه «ستایش» طوری بکار گرفته شده که از معنی مروج آن که

«مدح» باشد و بحق هر کسی می تواند آن را استعمال کند ، در سطح بالاتری

قرار گرفته است . یعنی بمفهوم «حمد و ثنا» استعمال گردیده است .

در فرد دوم این بیت که ترجمه آن «تویی باعث گشایش یا گشاینده هر مشکل»

می گردد : کلمه «گشایش» فارسی را از حالت مصدری آن بیرون کشیده و

بشکل فاعل بمعنی «مسبب گشایش یا گشاینده» بکار برده شده است .

به دو فرد اخیر که «شب و روز آفرید و بخاطر آرایش آن خورشید و مهتاب آفرید و یا با آفریدن خورشید و مهتاب شب و روز آراست» معنی میدهد، متوجه شویم و می بینیم که علاوه بر «خورشید و ماه تابان» که کلمات فارسی اند، کلمه «نمایش» صرفاً بمعنی «ظاهر ساختن» نه بلکه بصورت مکمل تر آن یعنی «نمود و آرایش» هر دو بکار رفته است.

بدین ترتیب در دو فرد زیر کلمه «اندیشه» به دو معنی متفاوت استعمال گردیده است. در فرد اول که چنین است. «کد خدالیق اندیشه قیله بین دیسنگ اویلان گیل» یعنی «اگر میخواهی در اندیشه کدخدایی باشی، ازدواج کن» در اینجا «اندیشه» بمعنی قبول شده آن «تفکر» بکار رفته، اما در این فرد دیگر «اندیشه لی ایش بیتیرمز، میدان ده دالی بواسه» یعنی «در میدان جنگ تا دیوانگی (بی بروایی) نباشد، با اندیشه نمیتوان کاری را پیش برد» می بینیم که «اندیشه» بمعنی «تردد و تذبذب» استعمال شده است.

اینگونه کمالات بعضاً چنان زیبا و بجا استعمال گردیده که فقط میتوان از یک شاعر فارسی زبان انتظار داشت. مثلاً در بیت زیر کلمه «گوشمال» بمعنی «تأدیب» چنین آمده است:

دیدیم اونندان نفسیم نیجه رام اولار دیدی بیر پیراولان ایله گوشمال
یعنی «گفتم از هوس های دنیا چگونه نفس خود را رام بسازم
(برگردانم) گفت پیرو مرشدی برگزین و از آن طریق تأدیب کن».

بعض کمالات فارسی نه تنها بشکل کلمات مجرد، بلکه بشکل ترکیبات نیز دیده می شود. مثلاً «سبوی معرفت نی جسته من نقدینه سین آلدیم» یعنی «سبوی معرفت را جسته من نقدینه اش را گرفتم» که در اینجا ترکیب «سبوی - معرفت» فارسی بوده و هم «جسته» یعنی «پالیده» نیز یک فعل ماضی فارسی است که درین فرد جا بجا شده است.

و بالاخره این گونه کلمات بعضاً بصورت جملات مکمل نیز آمده است. مثلاً

«رونده و آینه مدام اولیب جوینده زبان سنی گوینده دل سنینگ او چون - نالان» که در این بیت جز «اولیب = گشته» «سن = تو» و «او چون = برای» دیگر همه کلمات فارسی اند و یا «مخدومقلی شب و روز جان گداز و یوراک سوز» که در اینجا فقط یوراک (دل) کلمه ترکی است.

در پهلوی اینها جملاتی نیز موجوداند که ترکیب و جمله بندی آنها فارسی است. کلمات چه فارسی باشند، چه ترکی و یا عربی. مثلاً «سعی قیل آغیل بهار فیض حق دان بیر ثمر» یعنی «سعی کن تا از بهار فیض حق تعالی به ثمری برسی (در رسیدن به ثمر سودی بیری). درین فردمی بینیم که ترکیب جمله «بهار فیض حق» مطابق دستور زبان فارسی جمله بندی شده است..

اما قابل یاد آوری است که این نوع جملات یا کلمات بعضاً باعث گردیده که اشتباهاتی برای تدوین کنندگان اشعار مخدومقلی بار آورده و در نتیجه تفاوت هایی بین نسخه های مختلف دیوان اشعار مخدومقلی بوجود بیاید، که یکی از اسباب نگارش این مقاله نیز همین مسئله بوده است. مثال اینگونه تغییرات را در چند بیتی که در فوق ذکر شد می بینیم.

فرد «سبوی معرفت نی جسته ...» که در فوق ذکر شد، در یک تعداد از نسخه ها دیده می شود که تدوین کننده آن نسخه متوجه معنی «سبو» نگردیده و یا زحمت دقت کردن در آن را بخود نداده و آنرا با تغییر «س» به «ص» و یک «با» ی اضافی بشکل «صبویی» نوشته که شاید مأخوذ از «صباوت» فکر کرده باشد. اما این اشتباه باعث گردیده که تمام این فرد متأثر شده بالاخره بشکل «صبویی معرفت نی جسده (یاخته) من ناهید السین آلدیم» در آید که حتی خود تدوین کننده آن نیز مفهوم این کلمات درهم و بی سروپا را شاید ندانسته باشد. همچنان مصرعهای سوم و چهارم «مخدومقلی شب و روز ...» چنین است.

«بوسبب دن برف و بوز باسار بغره سوز آلان» یعنی «از سبب همین سوز است که برف به سینه میمالد» «برف و بوز» دو کلمه فارسی و ترکی مترادف است مانند «انگور و اوزوم» در بعضی از نسخه ها بنا بر یک اشتباه که «برف»

فارسی را «بریب» ترکی فکر کرده اند، تمام این دو مصرع معروض به تغییر گردیده و برای اینکه جمله دارای یک معنی بوده باشد کلمات «بوز(برف)» به «بوز (روی)» «بغر (جگر)» به «یر (زمین)» و «سوز» به «سود (آب)» تبدیل کرده شده و چنین جمله ای ساخته شده است. «بوسبب دن بریب یوز باساریره سوآلان» که ترجمه فارسی آن «از همین سبب آب گرفته رو به زمین میگذارد» می‌گردد که باز هم جمله مناسبی در ارتباط با دو مصرع اول نمی‌باشد. همین گونه است «سعی قیل الغیل» این فرد نیز در بعضی نسخه‌ها دیده می‌شود که تدوین کنندگان آن با وجودی که آشنایی کامل بزبان فارسی داشته اند، باز هم دچار اشتباه گردیده اند و یا بهتر بگوییم متوجه این باریکی نگردیده اند و کلمه «فیض» را بشکل «پاییز یا فایز» یافته اند و فکر کرده اند که ممکن است «بهار و پاییز» بوده باشد.

موضوع دیگری که باید تذکر داد این است که در بعضی موارد عکس اشتباهات فوق نیز رخ داده است. مثلاً «کؤنگلیمه یدی دور موال گچیلدی» یعنی «به دلم هفت گونه سؤال گذشت» کلمه «دیدی دور» این فرد در بعضی نسخه‌هایی که در ایران چاپ شده بشکل «یدی جور» و در بعضی نسخه‌ها «یدی طور» نوشته شده که علت آن مشابه بودن شکل و معنی «دور» و «جور» که یک اصطلاح معمول فارسی مروج ایران است، مانند «چه جوری - اینجور» و یا «طور» که در فارسی دری معمول است. مانند «چطور و اینطور» می‌باشد، اما باندک دقت معلوم می‌گردد که این کلمه نه «جور» و نه هم «طور» معمول در زبان فارسی بوده بلکه «دور» ترکی است که معادل «قسم، گونه» فارسی می‌باشد و معنی «هفت گونه» را میدهد و یا فرد دیگری چنین است «جان خروشه گیلدی غایناب جوشمه دان» «خروش» که بمعنی «شور و غوغا» کلمه فارسی است، درین فرد بمفهومی بکار رفته که مفهوم بالاتری از «جوش و گداز» را باید تمثیل کند. اما در اثر اشتباهات تدوین کنندگان یا گرد آورندگان، این کلمه نیز بعضاً بشکل «خروج» جان خروجه گیلدی - نوشته شده است. مگر این شکل آن با مطلبی که مخدومقلی میخواست ابراز کند،

تفاوت پیدا می کند.

مثال این گونه کلمات و جملات در دیوان اشعار مخدومقلی فراوان بوده که نمایانگر تأثیر زبان و ادبیات ملت ها بر همدیگر است. اما نکته درخور توجه اقسامی که در فوق نیز ذکر کردیم در اینجا آن است که تعدادی از اینگونه کلمات مواجه با تغییرات نیز گردیده اند که توجه تحقیق کنندگان اشعار مخدومقلی را معطوف و دقت و بررسی بیشتر را ایجاب می نماید.



حضرت مخدومقلی فراغی

مردی خردمند، توانا، شجاع، با عزمی راسخ و با ارادہ قوی و فولادین بود کہ پس از گذشت دو دهہ از قرن ہفدہم میلادی در یک دہکدہ دہقانی در یک خانوادہ بی بضاعت، دیدہ بہ جهان گشود. درین عصر ساختار اقتصادی و اجتماعی با وجود ابزار و آلات کاملاً ابتدایی در مرحلہ ای نسبتاً پیشرفته قرار داشت. در چنین وضعی میزان ثروت، معیار شخصیت، اخلاق و جوہر انسانی بود. ارج و مقام والای انسان عالی تر از ہمہ نعمات موجود جهان شمرده می شود ولی با وجود این مسائل و قضایا و روابط انسانی و بیان مفاخر اجداد و نیاکان در تار و پود مردمان ریشہ دوانیدہ و باگذشت روزگاران استحکام یافته است. ولی او این کژیها و ناراستیها را با استعداد و تواناییهایی کہ داشت بی ہراس در اشعارش بہ نقد می کشید و باز تاب می داد و بر این اعتقاد بود کہ عدل و انصاف و بزرگی «نہ بہ مال است و نہ بہ سال» بلکہ بہ تقوا و معرفت و علم و دانش است و بر آنها در سرودہ های «بولدیم گریانہ» (شدم گریان) و «درد ندر» (درد چیست؟) تأکید کردہ است و غیرت جوانان و ایثار و فداکاری آنان را در چگونگی حفاظت از وطن مقدس، ننگ و ناموس، و اتفاق ہمدلی در اشعاری چون «سیل بیلانی» (مانند سیل)، «داشی سیندیرا» (سنگ را می شکند)، «بو دنیا» (درین دنیا)، «عاریلہ» (مقابلہ با ننگ

و حفظ نام و شرف)، «قلندر بله» (مانند قلندر)، «ناموس بیلان عار گرگت دیر» (ناموس و عار ضرورت است)، «محتاج ایلامه» محتاج نساژ و «قوچ یگیت» (جوانان قوچ)، بخوبی بیان کرده و مورد تأکید و تجلیل قرار داده است.

مخدومقلی فراغی شاعر بزرگ دانشمند و فاضل و دانای بی همتای عصر خود محسوب گردیده است؛ زیرا همیشه آثار علمی مختلف دانشمندان را به دقت مطالعه و هرگونه اشتباهات را به گونه علمی، تحلیل نموده است. اراده آهنین خویش را در مقابل نا ملایمات زمانه مکرراً در سروده هایش که نام برده شده است، نشان می دهد و در کلیه روابط و مناسبات، مردمان را به تقوا و صداقت و عدل و انصاف دعوت نموده است. در آغاز متذکر شدیم که مخدومقلی در یک خانواده بی بضاعت متولد گردید. از اوان خرد سالی برای مساعدت به اقتصاد خانواده اش به فعالیتهای زراعی طاقت فرسایانه در سرزمین میراثی بلکه برای زمینداران و ملاکان شتافت، ولی زمینداران سخن حق و زبان مانند شمشیر برنده شاعر را بر نمی تافتند. وی علاوه بر فعالیتهای کشاورزی در آهنگری و زرگری نیز تجربه کافی داشت. اکثر سروده های پدر در قلب او نقش گردیده بود. آموختن علم و دانش و مطالعه آثار علمی را یگانه آرزوی خویش قرار داده بود. ابتدا در مدارس روستاها و بویژه دهکده اش با وجود مشکلات اقتصادی خانواده اش به تحصیل پرداخت و در آموختن علم و دانش لیاقت و قریحه قوی وی نمونه و الهام بخش سایر همقطاران اش واقع گردید. استادانش به علت قدرت او در فراگیری مسائل علمی به بهانه های مختلف او را به شاگردی نمی پذیرفتند. ولی با کمک مادرش مدتی در مدارس عالی و بویژه در مدرسه زیبای شیر غازی به تحصیل علم و دانش پرداخت. ذوق و دانش او در شعر «گوزل شیر غازی» (شیر غازی زیبا) بخوبی هویدا است. در آن عصر فن و تخصص مانند

امروزه پیشرفت نکرده بود. ستیزه ها و دشمنیهای صاحبان سرمایه و زمینداران به کمک جهالت‌های تاریخی ادامه داشت. مدعیان تقوا، و زهد و حکمت و دانایی، سخنوران صداقت و راستی را زنده می‌بلعیدند. قاضی‌ها، ملاها، و صوفی‌هایی را که بنا بر هراس زمانه و وابستگیهای دنیوی از حق و عدل و انصاف دوری می‌جستند در اشعارش به دستار سفید و ملاحظاب می‌کند و قضاوت سطحی و قلابی قاضیان را در اکثر سروده هایش نکوهش می‌کند. اشعار «گنجیب بار دیر»، «غم بله» و «امیره دوفار» نمونه‌هایی از آنهاست.

او همان‌گونه که قاضیان ریاکار و دین به دنیا فروش را «جاینه دگماز» می‌نامد که با افکار هرزه و پوچ خود باعث بدبختی انسانها می‌شوند از افراد با صداقت و حق‌شناس که در مجالس دانشمندان و علما شرکت می‌کنند و اهل علم و دانش هستند به نیکی یاد می‌کند و در اشعارش از آنها با عنوان «صحبت بخشیدید» نام می‌برد.

دانشجویان و علاقه‌مندان شعر و ادب که بر اثر گردش ایام هر یک به علنی در جایی ساکن گردیده‌اند و بسیاری از آنان با گوشت و پوست خود نبرد حق و باطل را لمس کرده‌اند، دیوان اشعار حضرت مخدومقلی را مانند مردمک چشم حفاظت نموده به آن علاقه ناگسستنی دارند. زیرا سرشت و رفتار و مناسبات اجتماعی بر پایه حق و راستی و تقوا بنا گردیده و بریادگار زوال ناپذیر باز ماندگان و علاقه‌مندان استوار گردیده است. تقوا، صداقت و راستی زوال ناپذیر است و هر اندازه مناسبات اجتماعی بر اساس تقوا و صداقت پی‌ریزی گردد آسودگی، فراوانی، برادری و زندگی شکوفا را مژده - می‌دهد. پیش به سوی افق تقوا، صداقت، اخوت و برادری.



از: صفریردی نیازف^۱

ترجمه دکتر محمد مهدی توسلی

بیرام خان، فرزند بزرگ مردم ترکمن

پیش از استقلال، تاریخ، فرهنگ، سنت‌ها و میراث ملی ترکمنستان مورد بی توجهی قرار داشت، به طوری که این موضوع باعث بی اطلاعی از قهرمانان ملی گذشته مان شده بود؛ اما اکنون دولت ترکمنستان مبادرت به انجام برنامه ای حجیم برای آگاهی بیشتر مردم درباره تاریخ، نیاکان و قهرمانان بزرگ ترکمنستان نموده است. تاریخ ترکمنستان سرشار از مردمانی است که با هدف مثبت به جهانی گام نهادند و نام شان را در تاریخ جاودانه کردند. از جمله شاعران، متفکران و فیلسوفان معروف ترکمن، مخدوم قلی، Mollenepes, Saidi, Zelli و غیره هستند که شکوه و عظمت فرهنگی ترکمنستان را جاودانه کرده اند.

بی شک تاریخ کامل نخواهد شد اگر نام شاعر برجسته، سیاستمدار و رهبر نظامی بزرگ مغول، محمد بیرام خان (بهرام خان) که جای کافی در تاریخ و ادبیات جهان را به خود اختصاص داده است، ذکر نشود. پیش از اینکه او در شبه قاره جایی که بخش اعظم عمرش را سپری کرده، شناخته و مشهور شده باشد، در سرزمین مادریش ترکمنستان مشهور شده بود.

بیرام خان، بنابر بعضی منابع، در بدخشان (مرز تاجیکستان امروز) متولد شد، هرچند بعضی محل تولد او را غزنه (در افغانستان) می دانند. مادرش نگینه خانم و پدرش سیف علی بیگ از نسل میرزا جهان شاه، از امرای مشهور طایفه قراقویونلو و از نزدیکان بابر بود. در زمان فرمانروایی مغولان بزرگ که توسط بابر تأسیس گردید، سیف علی حکمران غزنی بود. بیرام خان بزودی پدرش را از دست داد و از زمان طفولیت به بلخ رفت، جایی که اقوام ثروتمندش تعلیم و تربیت او را بعهده گرفتند و وی در هنر و علم تجربه یافت. بعد از تحصیلات مدرسه ای، بیرام خان زبانهای ادبی اصلی مانند ترکی، فارسی و عربی را آموخت. در شانزده سالگی به طور داوطلب وارد سپاه شاهزاده همایون شد. شجاعتش باعث جلب نظر همایون به او شد و در نتیجه در حلقه ملتزمین همایون پذیرفته شد. بعد از مرگ بابر، همایون در سال ۱۵۳۰ م. به تخت نشست و بیرام خان به عنوان مشاور نزدیک وی منصوب شد. او برای همایون همه کوشش خود را بکار برد، از این رو یکسال بعد از آن که شیر شاه سوری - رهبر نظامی افغانی - تخت مغول را تصاحب کرد و حکومت جدیدی اعلام کرد، بیرام خان تخت از دست رفته مغول را بازگرداند و مرزهای امپراتوری را گسترش داد. با بکار بردن قدرت کامله، همایون را با برادرانش آشتی داد؛ همچنین او دیدار رسمی و سیاسی برای همایون با شاه طهماسب صفوی (فرمانروای ایران) ترتیب داد تا بتواند نظر وی را برای کمک به همایون جلب کند. در جریان ملاقاتها و گفتگوهای عالی بین همایون و شاه طهماسب، بیرام خان بخاطر لیاقت و شایستگی اش در طول آن سالها از طرف شاه طهماسب به لقب خان خانان مفتخر گردید. نیز همایون وی را به عنوان حامی و مربی فرزندش اکبر برگزید.

بعد از مرگ همایون در سال ۱۵۵۶ م، اکبر به عنوان امپراتور نامیده شد، و از ۱۵۵۶ تا ۱۵۶۰ میلادی بیرام خان به عنوان نایب حکومت اکبر فرمانروایی مغول را به عهده گرفت. اکبر برای او احترام فراوان قایل بود و او را «خان بابا» می نامید. در این ضمن، در سال ۱۵۵۷ بیرام خان بانوه دختری

بابر، شاهزاده سلیمه سلطان بیگم که دختر میرزا نور الدین چغانی بود ازدواج کرد. این شاهزاده شاعره ای معروف بود و در اشعارش به "مافی" تخلص داشت.

شاهزاده سلیمه سلطان بیگم همانند بیرام خان از طرف مادری اساساً به یکی از قبایل بهارلوی ترکمن وابسته بود. بر طبق بعضی منابع سلیمه سلطان نه تنها شاعره ای با استعداد و بانوی زیبای خوشرفتاری بود بلکه در رابطه و مذاکره مهارت داشت بطوری که گفتگوهای زیادی را در خلال دوره امپراتوری بزرگ اکبر و فرزندش جهانگیر ترتیب داد. سلیمه سلطان بعد از یک دوره طولانی خوشی و آرامش و زندگی موفق و پر رونق در سال ۱۶۱۲م بدرود حیات گفت. اشعارش که به زبان فارسی سروده شده تاثیر زیادی روی گنجینه ادبی دوره مغولان بزرگ بجای گذاشت.

علیرغم کار بزرگ اصلاحات انجام شده زیر نظر بیرام خان، اعضای خاندان سلطنتی از فرمانروایی ترکمانان راضی نبودند. آنها دائماً در کار نایب السلطنه و روابطش با دربار دخالت و فضولی می کردند و سعی داشتند رابطه حکومت را با بیرام خان درهم بشکنند. امپراتور از طریق دشمنان بیرام خان مطلع گردید که اسراری بین بیرام خان و شاه ایران، طهماسب میرزا وجود دارد به این معنی که وی می خواهد تاج و تخت مغولان را تصرف نماید. در نتیجه، در سال ۱۵۵۶م بیرام خان از کار برکنار گردید و از دربار رانده شد. با وجود این، دشمنان به این راضی نشدند. آنها خاطر اکبر را علیه بیرام خان به قدری مشوش کردند که اکبر راضی شد سربازانش را برای تنبیه حامی و مربی پیشینش روانه جنگ با وی کند. بعد از یک جنگ سرنوشت ساز بیرام خان شکست خورده پیامی به اکبر نوشت و وی حامی و مربی پیشینش را بخشید و تمام القاب گذشته وی را به او بازگرداند.

بهر حال، در سال ۱۵۶۱ میلادی، بیرام خان بطور وحشیانه ای توسط رهبر افغانان به نام مبارک لوکانی به قتل رسید و در Pathn (گجرات) مدفون گردید. هفده سال بعد اقوامش تصمیم گرفتند جسد او را به مشهد مقدس برده

نزدیک حرم مطهر حضرت امام رضا (علیه السلام) بخاک بسپارند. اکبر در همان موقع عبدالرحیم فرزند بیرام خان را به دربار فراخواند و نواخت و او را به تمام القاب پدرش مفتخر گردانید.

بیرام خان همانند بسیاری از رهبران بزرگ زمان خود نه تنها مردی کاردان بود بلکه شخصیتی فرهنگی نیز بشمار می رفت. وی در زمینه مسایل انسانی اشعار خوب و عالی سروده است. نیز همانند بابر، هم در زمان جنگ و هم در زمان تبعید به تدوین اشعارش می پرداخت. وی میراث ادبی گرانبهایی از خود به یادگار گذاشت. وی نیز به فارسی و ترکی شعر می سرود و علاقه وافری به موسیقی ترکی و هندی داشت به حدی که توانست چندین کار برجسته در زمینه موسیقی خلق کند و مجالس ادبی زیادی تشکیل دهد. وی حامی بزرگ شاعران و ادیبان زمان خود بود.

بیرام خان جای بسیار مهمی در تاریخ شبه قاره هند به خود اختصاص داده است. بدون هدایت و رهبری ارزشمند او، بقا و دوام سلسله مغولان امکان پذیر نبود. نیز بدون رهبری او فرمانروایی مغولان بزرگ قطعاً در رنج و عذاب و پراگندگی باقی می ماند. نقش بیرام خان به صورت بازیگری عمده در فرمانروایی همایون، باعث شد میراث و قدرت مغولان تداوم یابد. زمان تصدی وی به عنوان نایب السلطنه و صدراعظم در خلال زمان اکبر، به عصر بیرام خان، شهرت یافت، یعنی زمانی که او با تمام قدرت به خدمت مشغول بود.

عبدالرحیم خان فرزند بیرام خان نیز، که عنوان خان خانان را یافت، حتی از پدر مشهور خود فراتر رفت و نام خود را به عنوان رهبر تشکیلات و کلیه امور برجسته نمود. وی فرماندهی اکثر لشکرکشی ها را به عهده داشت و نگهداری و سرپرستی بیشتر شاهزادگان را عهده دار شد. وی یکی از رهبران عمده نظامی، سیاستمدار و کارگزاری عالی در دوران طلایی امپراتوری مغول بخصوص در زمان اکبر بود. اما او در تاریخ جهان به عنوان شاعری برجسته شهرت یافت که به سیزده زبان بویژه فارسی، عربی، هندی و

سانسکریت تسلط داشت. در دوره آخرین سالهای حیاتش، گرفتار توطئه بعضی از وابستگان جهانگیر امپراتور مغول شد و به زندان محکوم گردید. عبدالرحیم، همانند بیرام خان، نقشی حیاتی در تاریخ مغول هند بازی کرد و تأثیر بزرگی در تاریخ و ادبیات کشورهای منطقه یعنی هند و پاکستان و بنگلادش گذاشت.

درست بعد از استقلال ترکمنستان، در سال ۱۹۹۱، مردم ترکمنستان از تاریخ باشکوه خود نقاب برگرفتند و تلاش کردند درباره قهرمانان ملی گذشته خود - که نقش عمده و اساسی بازی کرده بودند، تأثیر فراموش نشدنی در تاریخ ناحیه بجای گذاشته بودند بیشتر بدانند.

بیرام خان یکی از آن بزرگ مردمی بود که نقش ابدی در دوران طلایی امپراتوری مغول بازی کرد. حکومت ترکمنستان اولویت زیادی به یافتن حقایق و چهره های برجسته تاریخ گذشته اش می دهد. درجه علمی صفر - مراد ترکمن باشی رئیس جمهوری ترکمنستان بوجود آمده است تا محققین معروف علوم، تاریخ و سیاست به منظور احیاء و نقاب برگرفتن از میراث، تاریخ، فرهنگ و سنت های مردم ترکمنستان تلاش نمایند. نیز در این رابطه مؤسسه ای مخصوص بنام «آکادمی ادبیات» که مسؤل تحقیق درباره حقایق ناشناخته در خصوص ترکمانانی است که نام آنها بایستی باز در تاریخ نوین ترکمنستان نگاشته شود، ایجاد گردیده است. مطمئناً بیرام خان یکی از آن شخصیت هاست. برای ادای احترام و بزرگداشت به این رهبر بزرگ زمانه، در یکی از خیابانهای اصلی پایتخت ترکمنستان یعنی عشق آباد بنایی برپا شده که به روشنی نشانه عشق، غرور، و محبت مردم ترکمنستان به اوست. آکادمی ادبیات نیز گزیده اشعار بیرام خان و فرزندش عبدالرحیم خان خانان را به زبانهای فارسی و ترکمنی منتشر کرده است.

ترکمنستان، بعد از کسب استقلال، سیاست دوستی و همزیستی مصالحت آمیز با کشورهای همسایه را آغاز کرده است. این اصول بر اساس سیاست خارجی صلح آمیز ترکمنستان پایه ریزی شده است. سیاستی که

ریشه در پیشینه تاریخی مردم ترکمنستان دارد. انسان دوستی اجداد ما و سیاست کشور توسط آنهاپی پی ریزی و به وجود آمده است که نقش جاودانی در تأسیس افکار مردم ترکمنستان و سیاست خارجی امروز کشور بازی کرده‌اند. با نگاهی به حقایق گفته شده، رئیس جمهوری و حکومت ترکمنستان با توجه کامل و تشویق، تمام مراحل هدایت به سوی زنده کردن سنت‌ها و میراث و تاریخ و حقایق تاریخی عظیم مردم ترکمنستان دارند، نیز توجه به زندگی و فعالیت‌های نمایندگان برجسته ملت دارند. البته بیرام خان یکی از اسطوره‌های ترکمنهاست که سوابق تاریخی اش به عنوان یکی از آفرینندگان وجه آسیایی حکومت در سده گذشته مورد توجه می‌باشد.

در این رابطه بی شک خوش آمدگویی رئیس جمهور ترکمنستان آقای صفرمراد ترکمن باشی به شرکت کنندگان در سمینار بین المللی پانصدمین سالروز بیرام خان در ۲۷ مارس ۲۰۰۰م در اسلام آباد و شرکت هیئت ترکمنی در این کنفرانس به روشنی نشان دهنده علاقه شدید حکومت ترکمنستان در روند احیای سنت‌های باستانی و میراث غنی تاریخی مردم ترکمنستان است.



بیرام خان و ایران

در تاریخ ایران، پیش از آغاز فرمانروایی صفویان، یعنی از اواخر سده هشتم تا سده نهم هجری، حدود ۹۴ سال، یکی از طوایف بزرگ ترکمانان به نام قراقونیلو (بمعنی صاحبان گوسفندان سیاه) در بخش بزرگی از ایران آن روز حکومت می‌کردند. معروفترین امیر این سلسله میرزا جهان شاه بود.^۲ وی مشهورترین امرای این سلسله بود که به ادبیات و هنر علاقه وافر داشت. به همین دلیل آثار معروفی از جمله مسجد کبود در تبریز از وی بیادگار باقی مانده است.

طایفه قراقونیلو خود نیز به طوایف کوچکتری بخش می‌شد. یکی از مهم‌ترین طوایف آن، طایفه بهارلو بود. به گفته مؤلف کتاب عبدالرحیم خان - خانان (۱۳۷۱ هـ ش / ۱۹۹۲ م) در این طایفه شخصیت‌های مهم و معروفی ظهور کردند که جوهره مردانگی و شجاعت آنها در تاریخ زبانزد گردید. از جمله آنها علی شکر بیگ بود که به دلیری و آداب و رسوم سرداری و فن لشکر کشی شهرت داشت.^۳

۱ - استاد دانشگاه و مدیر سابق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

۲ - طبقات سلاطین اسلام، ص ۲۲۶.

۳ - عبدالرحیم خان خانان، ص ۶۱.

صاحب کتاب مآثر الامراء درباره وی می نویسد: «در زمان قدرت دولت سلسله قراقویونلو، علی شکر بیگ ولایت همدان و دینور و کردستان اقطاع یافت، و تا حال آن ولایت به قلمرو علی بیگ شکر مشهور است.»^۱

یار علی بیگ نوه علی شکر بیگ، در زمان حکومت شاه اسماعیل صفوی، در عراق عجم امارت داشت. وی به دلایلی از آنجا به بدخشان مهاجرت کرد و سپس به قندوز نزد امیر خسرو رفت و در اواخر حکومت وی، با پسر خود سیف علی بیگ به خدمت بابر شاه در آمد. یکی از فرزندان سیف علی بیگ، بیرام خان نام داشت. هنگامی که سیف علی بیگ در بدخشان اقامت داشت، بیرام خان متولد گردید و آغاز طفولیت خود را در آن شهر گذراند. از بد حادثه، در همان زمان کودکی، وی پدر خود را از دست داد و ناچار به بلخ رفت و در آنجا به تحصیل علوم پرداخت. در شانزده سالگی به خدمت همایون شاه در آمد.

دهخدا می نویسد: «از امراء و وزرای معروف سلسله تیموریان هند (و اصلاً ایرانی)، متوفی به سال ۹۶۸ ه.ق: پسر سیف علی بیگ از طایفه بهارلو (بود). در بلخ ولادت یافت و در جوانی به خدمت ظهیرالدین بابر و سپس به همایون شاه پیوست. چندی بعد در رکاب همایون به دربار ایران پناه جست و در اعاده سلطنت همایون سعی بسیار کرد. وقتی همایون وفات یافت وی اکبر را امپراتور خواند و اسباب جلوس او را براریکه سلطنت فراهم آورد. بیرام در قلع و قمع مفسدان و مخالفان اکبر اهتمام بسیار نمود مع هذا اطوار خشن و مستبدانه او و نفوذ دایه اکبر عاقبت بین بیرام و اکبر اختلاف پدید آورد. اکبر او را معزول کرد و خود زمام امور را به دست گرفت. بیرام به عزم حج آهنگ مکه کرد اما قبل از عزیمت در گجرات کشته شد. جسند او را به مشهد نقل نمودند. بیرام آیین تشییع داشت و از قریحه شاعری نیز بهره مند بود. دیوان شعرش در دست است.»^۲

صاحب کتاب عبدالرحیم خان خانان می نویسد: «امرای همایون شاه

۱- ص ج ۱، ص ۳۷۹.

۲- ماده ب، لغتنامه دهخدا، ص ۴۹۳.

نیز از علما و شعرا و صاحبان هنر و دانش حمایت و تشویق و سرپرستی می نمودند. در میان این امرا بیرام خان خانان پدر عبدالرحیم خان خانان خیلی شهرت داشت. خود او شاعر خوبی بود، یک دیوان شعر فارسی و ترکی هم از او به یادگار مانده است^۱.

از سرگذشت وی پیداست که بیرام خان بعد از وفات بابر شاه، به خدمت همایون در آمده و در نزد وی بسیار پیشرفت کرد و به مدارج عالییه دست یافت و از خواص دربار همایون شد. وی در چندین جنگ همایون را همراهی کرد و دلیری و شجاعت خود را به اثبات رسانید؛ به ویژه در جنگ قنوج کمال شجاعت و دلیری خود را نشان داد. اگرچه در آن روی داد موفق نشد و ناگزیر به قصد طلب کمک به سوی دیگر شتافت، اما در تمام آن مدت اخلاص خود را به همایون به منصفه ظهور رساند. وی در حالت جنگ و گریز، در راه مالوه با شیر شاه سوری ملاقات کرد. با وجودی که شیر شاه تلاش نمود او را به جانب خود گرداند و از دوستی او به نفع خود بهره برداری نماید، ولی وی نپذیرفت و در حالت یأس و اضطراب در فرصتی کوتاه در نزدیکی برهان پور به همراهی ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار کرده روانه گجرات شد.^۲ متأسفانه در میانه راه، گرفتار عوامل شیر شاه شد و نزدیک بود که هلاک گردد. هر چند وی از آن مهلکه نیز جان سالم بدر برد، ولی دوست بزرگوارش ابوالقاسم قربانی وی شد. سرانجام به گجرات رسید و مورد تفقد سلطان محمود گجراتی قرار گرفت. سلطان محمود سعی فراوان نمود تا بیرام خان در رفاقت وی بماند، اما او نپذیرفت و اجازه سفر حجاز خواست و از آنجا به بندر سورت رفت. در سورت اطلاع یافت که ولی نعمت او همایون در سند است. بنابراین به سرعت خود را به سند رسانید و در مسافرت ایران نه تنها همایون را همراهی کرد بلکه به کارهای شگرف دست زد.

همایون که از دشمن سرسخت خود شیر شاه سوری پی در پی شکست خورده بود و از اختلافات برادرانش عاجز و رنجور بود و تخت و تاج خود را

۱- عبدالرحیم خان خانان، ص ۴۶.

۲- عبدالرحیم خان خانان، ص ۶۳.

از دست داده بود، ناگزیر متوجه ایران شد. در این سفر بیرام خان همراه او بود و در هر منزلی بهترین یار و پناه او محسوب می شد. امرا و خواص و همراهان همایون را در سفر به ایران بین ۴۲ تا ۷۱ تن نوشته اند که بین آنها از همه برجسته تر، بیرام خان بود. زمانی که این کاروان به پوشنگ رسید، بنا به اشاره شاه طهماسب صفوی، بیرام خان به عنوان سفیر همایون، همراه ده سوار و یک پیک بخدمت شاه ایران روانه شد.^۱

نقش بیرام خان در این سفارت بسیار برجسته بود. درایت و کاردانی خاص بیرام خان نظر شاه طهماسب را بخود جلب کرد و در اخذ تصمیم وی برای کمک به همایون، به منظور بازگرداندن حکومت از دست رفته، بسیار مؤثر واقع گردید. رایزنی های بیرام خان باعث شد تا شاه صفوی به افتخار همایون جشن و مهمانی خیلی مجللی ترتیب دهد و از وی پذیرایی گرمی به عمل آورد.

منظره‌ای از آن جشن بر یکی از دیوارهای کاخ چهل ستون اصفهان در همان زمان نقاشی شد. آن منظره به زیبایی تمام شکوه و عظمت آن جشن را به تصویر کشیده است و تا امروز پا بر جاست.

بیرام خان علاوه بر حسن درایت از اخلاق پسندیده و فراست و دانایی فوق العاده ای بهره مند بود به گونه ای که شاه طهماسب تحت تأثیر او قرار گرفت. چون از استعداد شایسته و لیاقت و نجابت و شرافت خانوادگی وی مطلع شد، از وی خواست که هنگام بازگشت همایون، در ایران بماند و منصب امیرالامرای طایفه ترکمانان ایران را بدست آورد. اما بیرام خان نپذیرفت و از شاه طهماسب پوزش خواست. این عمل او بسیار مورد توجه و تمجید شاه طهماسب قرار گرفت و نزد همایون بسیار از وی تعریف کرد و در حق او سفارش ها نمود و طی مراسمی او را به لقب «خان خانان»

۱- تذکره هفت اقلیم، ج ۱: ۴۳۲.

۲- تذکره الوقعات (همایون نامه)

مفتخر گردانید.^۱

صاحب مآثر رحیمی می نویسد: «بادشاه عالیجاه ظل الله شاه طهماسب را این اراده بود که خان خانان بیرام خان را نگاهدارد و طایفه ترکمانان نیز چون سرداری و بزرگی نداشتند در بودن او مبالغه می نمودند و مطلب شاه آنکه سلطنت و بزرگی طایفه ترکمانان را به دستور جد و آبایش در کف کافی او گذارد. خان خانان حقوق خدمت خود و شفقت و مرحمت و الطاف جهانبانی منظور داشته از سلطنت قدیم موروثی و وطن اصلی و اقوام نزدیک درگذشت و خدمت ایشان را بر همه ترجیح داده بماندن راضی نشد.»^۲

زمانی که همایون در آستانه ورود به خاک ایران بود، چون نامه وی به دربار ایران رسید شاه طهماسب صفوی در قزوین پایتخت خویش بسر می برد. وی فرمانی برای محمد خان تکلو حاکم هرات فرستاد و از وی خواست تا مقدم همایون و همراهانش را گرامی دارند. به خاطر حسن شهرت بیرام خان، به امرای خود در «فرمان نامه» دستور داد تا رعایت حال او را نیز بنمایند. صاحب مآثر رحیمی در این خصوص می نویسد که شاه طهماسب فرمان داد «چون امرای مذکور به ملازمت برسند هر روز یک هزار و دویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهان باشد در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود. هریک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه رأس اسپ پیشکش نمایند که سه اسپ صاحبگی باشد و دیگری به امیر معظم محمد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر به امرای مخصوص بهرکس لایق باشد بدهند...» (ص ۵۸۱ - ج ۱ مآثر رحیمی).

چون همایون تصمیم گرفت به هند مراجعت نماید، شاه طهماسب به او رخصت مراجعت داد و فرزندش مراد میرزا را با لشکری از سربازان شجاع و دلیر قزلباش و تجهیزات جنگی با او روانه هند کرد و با تشریفات خاصی با او خداحافظی نمود. همایون در سر راه به هند، قندهار را محاصره کرد و بعد

۱- خانخانان: ص ۶۸.

۲- مآثر رحیمی، ص ۵۰۵، ج ۱.

از چهل روز محاصره شهر را به تصرف در آورد. بنا بر قولی که به شاه طهماسب داده بود، حکومت قندهار را به اسم شهزاده مراد، پسر شاه طهماسب کرد و خود به طرف هند لشکر کشی نمود. در همین زمان، از بد حادثه، شاهزاده مراد بر اثر بیماری مختصری درگذشت. همایون در نتیجه حکومت قندهار را به بیرم خان که خیرخواه و مورد اتحاد وی و شاه طهماسب بود، واگذار کرد. سپس به کابل رفت و برادر سرکش و نافرمان خود را که کامران میرزای نام داشت و حاکم آنجا بود، شکست داد و بر آن شهر تسلط یافت. بعد از اندکی تصمیم گرفت که راه خود را به هند ادامه دهد، به همین خاطر بیرام خان را از قندهار فرا خواند و او را سپهسالار لشکر خود کرد. بدین گونه بیرام خان به همراه همایون عازم فتح هند شد و در جنگهای مختلف هند بویژه در جنگ (ماچھی واره) ماچیواره و «سرهند» باکمال شجاعت و دلیری شرکت کرد و از سعی و کوشش و حسن تدبیر او هند بار دیگر به تصرف همایون در آمد.

امرای همایون از علما و شعرا و صاحبان هنر و دانش حمایت و سرپرستی و تشویق می نمودند. در میان این امرا، همچنانکه صاحب شرح احوال عبدالرحیم خان خانان می نویسد بیرام خان خانان خیلی شهرت داشت. (ص ۴۶). این امیر والا مقام تا پایان عمر همایون همچنان با درایت و شجاعت تمام به خدمت پرداخت و چون همایون بر اثر سقوط از بام ناگهانی درگذشت (محرم سال ۹۶۴) بیرام خان که در آن موقع با شاهزاده اکبر در نزدیک لاهور بسر می برد از ادامه سفر جنگی برای تنبیه و تأدیب معاندان همایون باز ایستاد و به سوگواری پرداخت. بعد از پایان مراسم، در تاریخ ۱۱ ربیع الاول سال ۹۶۳ هجری جشنی برپا کرد و جلال الدین محمد اکبر را به پادشاهی و جانشینی همایون برگزید و به خدمت وی در آمد. زمانی که اکبر بر تخت سلطنت جلوس نمود، نخستین اقدامی که کرد بیرام خان را وزیر اعظم خود نمود و منصب نیابت سلطنت را نیز بدو تفویض کرد. انتخاب مزبور

خود مبین این نظر بود که بهتر و لایق تر از بیرام خان کسی را برای این شغل و مقام سراغ نداشت. زیرا بیرام خان دارای اراده آهنین و مجرب و کار آزموده بود و در سلوک و رفتارش با رعایای متمرّد و سرکش اکبر و نیز برای هدایت و سوق دادن قوای او به طرف کشمکش و جنگی که در جلو داشتند شایسته و قابل بوده است (همان، ص ۴۷). اگرچه اکبر تحصیلات عالی نداشت و حتی وی را فردی بی سواد نوشته اند (ص ۴۷، همان) ولی علما و صاحبان دانش و هنر و شعرا را تشویق می نمود و همه را سرپرستی می کرد. این امر باعث پیشرفت و ترقی علوم و ادبیات در آن زمان شد و آن دوران را در سرزمین او عصر طلایی نامیده اند.

بیرام خان به مدت ۵ سال با اقتدار تمام به رتق و فتق امور مملکت برای اکبر پرداخت و اکبر در کمال آرامش به شکار و سیر و گردش اشتغال داشت. اما دیری نگذشت که حسودان شروع به بدگویی و سعایت به حضور اکبر کردند و سرانجام پادشاه را از بیرام خان متنفر کردند. نتیجه آن شد که اکبر وی را از منصب خود برداشت. بیرام خان بعد از دو روز برای حج و زیارات از اکبر اجازه خروج خواست و عازم شد. اما در راه گرفتار عده دیگری از بدخواهان شد و ناجوانمردانه بر سر او ریختند و او را به قتل رساندند. (جمعه ۱۱ جمای الاول ۹۶۸ هجری). شاعر معروف آن زمان قاسم ارسلان مشهدی این ماده تاریخ را برای وی سرود:

بیرم به طواف کعبه چون بست احرام

در راه شد از شهادتش کار تمام

در واقعه هاتفی پی تاریخش

گفتا که ۹۶۸ ه «شهید شد محمد بیرام»

بعد از مدتی نعش بیرام خان را از پتن (گجرات) به دهلی منتقل کردند و بعدها بنا بر وصیتش به کوشش قلی خان به مشهد مقدس انتقال داده در حوالی

روضه اقدس (باغ در پایین پایی) حضرت امام رضا علیه السلام به خاک سپردند و آنجا ایوان بزرگی تعمیر نمودند.

بیرام عقیده و علاقه وافری به حضرت امام رضا علیه السلام داشت. در زمان صدارت خود یک علم و پرچم مرصع به زر و جواهر نذر مشهد رضویه کرد. روی آن پرچم این غزل مولانا تحریر یافت:

سلام علی آل طه و یسین

سلام علی آل خیر النیین

بیرام خان یکی از شخصیت های برجسته علمی و سیاسی و فرهنگی در تاریخ شبه قاره به شمار می رود. تاریخ نویسان و تذکره نویسان از وی به نیکی یاد کرده اند و همگی صفات ممتاز و هنر دوستی و دانش پروری و معرفت و سیاست و درایت و دلیری و هوش و ذکاوت فراوان او راستوده اند. نیز از دینداری و اعتقادات محکم او سخن رانده اند. وی به بذله گویی و حاضر جوابی نیز شهره داشت. در شعر نیز تبحر داشت و به زبان فارسی و ترکی شعر می سرود. دیوان اشعار او در کراچی به چاپ رسیده است (۱۹۷۱). وی قصیده ای در مدح حضرت رسول اکرم (ص) دارد که با این بیت شروع می شود:

محمد عربی کابروی هر دوسراست

کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او

بی تردید پیشرفت های همایون و فرزندش اکبر مرهون خدمات دو شخصیت برجسته تاریخ هند یعنی بیرام خان و فرزندش عبدالرحیم خان خانان است.



زندگی در صدف خویش گمراهان است

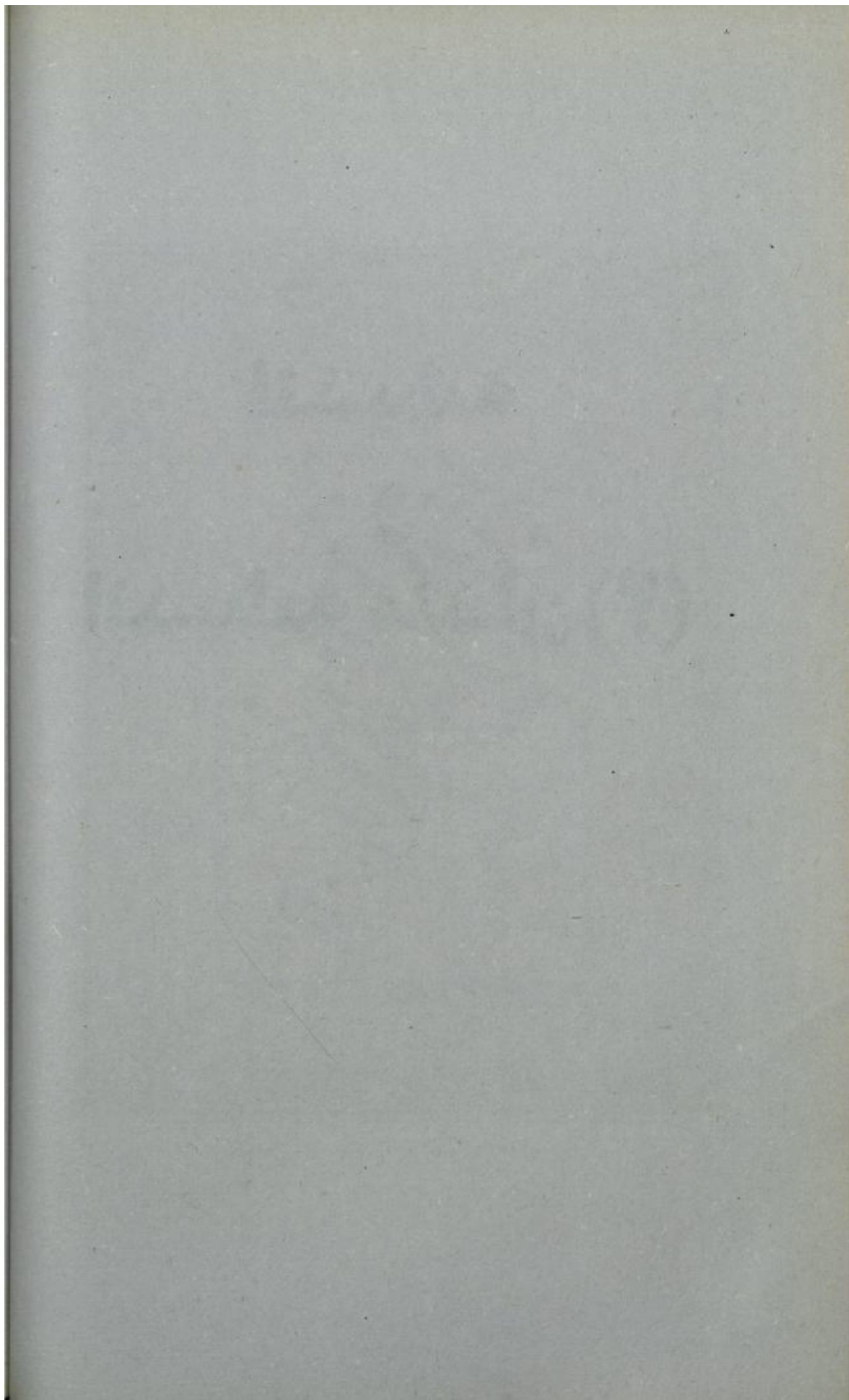
زندگی در صدف خویش گمراهان است
زندگی در صدف خویش گمراهان است
زندگی در صدف خویش گمراهان است
زندگی در صدف خویش گمراهان است
زندگی در صدف خویش گمراهان است

در دل شعله است زرقین گمراهان است

محمد مصدق است در این دنیا
تو ندیدی بدو در صدف آن گمراهان
همیشه در صدف خویش گمراهان
همیشه در صدف خویش گمراهان

تو ندیدی بدو در صدف آن گمراهان
همیشه در صدف خویش گمراهان
همیشه در صدف خویش گمراهان
همیشه در صدف خویش گمراهان

اندیشه
و
اندیشه مندان (۲)



میراث سامانیان در پاکستان

فرمانروایی سامانیان در بخارا، به عنوان رستاخیز فرهنگی مردم آسیای مرکزی، با الهام از اسلام و زبان فارسی بنیاد گذاری شد. رسم و آداب سفدی‌های باستانی احیای یک حوزه فعالیت نوین را زیر نظر تاجیک‌ها و ترک‌ها به دست آورد بطوری که توانست تشکیلات فرهنگی جدیدی به وجود آورد. این گسترش فرهنگی، با دو ویژگی دین اسلام و زبان و ادب فارسی، به مناطق دیگر فرمانروایی سامانیان کشیده شد. شهر بخارا پایتخت جدید این فرمانروایی بود که در مرکز این گسترش فرهنگی نوین قرار گرفت. در حیطه مذهب، نشان جدیدی از شخصیت روحانی بر روی سکه‌های اسلام نقش بست و آن اسلام متصوفه بود که در سرتاسر حکومت سامانیان گسترده شد. آنگاه که فرمانروایان سامانی، خراسان را به کمک فرمانده آنجا یعنی البتکین تسخیر کردند، خراسان یک مرکز فرهنگی فارسی ایرانی اسلامی شد و آداب و رسوم خراسانی را با آداب و رسوم بخارا آمیختند تا آنجا که یک بنیانگذاری فرهنگی نوین به وجود آمد. در همین حال سبکتکین داماد البتکین، بر او برتری یافت، و این فرهنگ را به غزنه و اطراف آن کشانید و شهر غزنه

جایگزین شهر بخارا و خراسان در تمام زمینه‌های فرهنگی گردید. پس از آن که پسر سبکتکین، سلطان محمود، راجه‌های هندو را در سرزمین پنجاب شکست داد، توانست آن فرهنگ را در سرتاسر گوشه و کنار این سرزمین جدید گسترش دهد. بخارا و غزنه و خراسان، صوفیان بزرگ، دانشمندان فارسی، علما، دانشوران و ستاره شناسان را گسیل داشت و آنها دانه‌های این برنامه جدید فرهنگی را در شهرهای ملتان، اوچ و لاهور پاشیدند. باعث تعجب نیست لاهور، که اکنون جزئی از پاکستان است، نخستین دارالخلافت اسلامی (پایتخت مسلمانان) در سرزمین هندوان گردید و به جانب رشد و تعالی روی آورد، همان گونه که قبلاً بخارا و غزنه به ترقی و پیشرفت رسیده بودند.

پیشرفت سپاه سلطان محمود به جانب شرق باعث گردید تا پایتخت حکومت راجه‌ها یعنی شهر اودبهندا پور (کُند جدید در ساحل رود سند) ویران شود و بسیاری از قلعه‌های کوهستانی به تصرف سپاهیان وی در آید و رشته حکومتی و دفاعی هندوان، که روی کوه‌ها و تپه‌ها، مراکز دفاعی ساخته بودند، پاره پاره شود. محمود که از قبیله کایای ترکمان‌ها بود، ارتش نیرومندی را سروسامان بخشید که از نیروهای قدرتمند افغانی تشکیل شده بودند. وی موقعیت نیرومند خود را در قلعه کوهستانی تاکسیلا بنیان گذارد و مستحکم گردانید، همانجایی را که خود تسخیر کرده بود و به «ماری قلعه» موسوم شده بود، همان نام که هم اکنون «مارگله» یا «تپه‌های مارگله» نامیده می‌شود، که در جانب شرقی آن شهر اسلام آباد واقع شده است، همانجایی که پایتخت پاکستان است. در بالای تپه‌های مارگله بنیاد قلعه غزنوی نهاده شده که به نام «گهری قلعه» معروف است و یک مسجد و یک مدرسه نیز دارد. شباهت با همین مراکز فرهنگی اسلامی در پایگاه‌های کوهستانی دیگر شناسایی شده است مانند: چکوره نزد «دیر»؛ در اودگرام نزد سوات، در گالا در ساحل غربی رود سند، و در نندانه در کوهستان نمک، در آنجا که ابو

ریحان بیرونی، طول کره زمین را اندازه گیری کرد. بسیار مهمتر از همه چهار قبر آجری است از چهار شخص ناشناخته در لال مرهه شریف، نزد شهرستان دیره اسماعیل خان که سنگ قبر اسمعیل سامانی فرمانروای معروف بخارا را به یاد می آورد. مراکز اسلامی بزرگتر دیگر در پنجاب جنوبی قرار دارد، که در راه قدیمی از غزنه به هندوستان واقع شده است. این همان جایی است که شهرهای تونس، اوچ، ملتان، و پاک پتن، صوفیان بزرگ غزنوی از سرزمین افغانستان، حضرت شاه محمد سلیمان تونسوی، شیخ سیف الدین کازرونی، شاه یوسف گردیزی و قاضی شعیب جد شیخ فریدالدین مسعود گنج شکر در آنجا آرامگاه‌های مقدس خود را آراسته‌اند. از همان آغاز همه این شهرها، مراکز صوفیانی گردید که روابط فرهنگی و تعلیماتی خودشان را با بخارا وابسته گردانیدند. از آن جمله شهر ملتان است که صوفیان مسلمان، همانند مولانا بهاءالدین زکریا ملتانی، نفوذ معنوی و عرفانی خود را در سند و بلوچستان به اعلا درجه رسانید. صوفی بسیار مشهور دوره بعد در سند، لال (= لعل) شهباز قلندر است که طریقت قلندریه را به طریقه و اسلوب بو علی قلندر پانی پتی جامه عمل پوشانید و پیروی می کرد. شهباز قلندر از شهر مرنند در نواحی تبریز (ایران) به سند آمد و در سیون شریف، همان شهر قدیمی "سیوستان" طریقه خود را بنیانگذاری کرد. به هر حال، مشهورترین مرکز اسلامی که در پنجاب مرکزی گسترش پیدا کرد، شهر لاهور بود که در آنجا شاه اسمعیل بخاری خود را مستقر گردانید، حتی پیش از آن دارالخلافه اسلامی شده بود، و بعد از آن، یعنی بعد از آن که سید علی جلابی هجویری که از هجویر در حوالی غزنه آمد و در این شهر طریقه عرفانی و ادبی خود را آغاز کرد آن شهر به نام داتا نگرې موسوم شد.

۱ - تاکسیلا، ۲ - نندانه

فرماندهان ترکی هندو شاهی، پایگاه‌ها (= قلعه‌ها) و معبدهای خود را در این دو مرکز، که روش دفاعی خود را علیه گذرگاه‌های پادشاهان غزنوی که از طرف سرزمین پنجاب به سوی آنها روی آورده بودند، بنیان کردند. غزنویان نندانه و مسجد نمونه آسیای مرکزی آنجا را که هنوز در همان محل موجود است، گرفتند. قلعه مستحکم نظامی تاکسیلا در گرهی هنوز بر روی تپه صخره‌یی دیده می‌شود که از برآمدگی اصلی یک نهر سرایشی بسیار تند جدا شده است. این قلعه توسط یک باروی دو طرفه مستحکم شده بود. این دیوار به وسیله آخرین نوع سنگ تراشی دو پهلو نما سازی شده است. باروهای دو طرفه در نقشه، نیم دایره هستند، و با فواصل دقیق جایگزین شده‌اند. در تپه‌های مقابل نیز استحکامات وجود دارد، به طوری که قلعه آن تپه بسیار سخت و ناهموار و غیر قابل تسخیر است. در اینجا هر کس می‌تواند باقیمانده‌های خانه‌ها و ساختمان‌های دیگری را نیز دیدار کند.

این قلعه بعدها نیز توسط غزنویان مورد استفاده قرار گرفت، مودود، نوه سلطان محمود، در اینجا یک شهر و یک سرا ساخت و آن را فتح آباد نام گذاری کرد. مورخ مغول، ابوالقاسم فرشته، درباره مدارس و دانشکده‌ها و مساجد و ساختمانهای گوناگون که سلطان مسعود ساخت، گفت و گو می‌کند. در حال حاضر، هر کس می‌تواند یک مسجد قدیمی در داخل قلعه نظامی گهیری نزدیک یک چشمه آب ملاحظه کند. نیز یک مسجد قدیمی در کنار تالاب نزدیک گهیری (= گهیری - گری)، با داشتن دیوارهای قلوه سنگی و گنبد، و سومین مسجد قدیمی با داشتن یک گنبد شیار دار، و همچنین یک زیارتگاه قدیمی در خارج قلعه نظامی وجود دارد. همچنین در همان منطقه یک مدرسه (= دارالعلم) مشهور خود نمایی می‌کند که ادامه هنرهای آرایش و خوشنویسی است. درست تا عهد و زمانه سلطان محمد بن سام غوری در اواخر قرن ۱۳ میلادی، دانشجویانی که از این محل گذشته‌اند آن را همانند مارگله دانسته‌اند.

۳ - یودگرام

یودگرام در سوات، بر سر جاده اصلی لشکر کشی از افغانستان به جانب این منطقه کوهستانی، واقع شده است؛ جایی که راجه های هندو ترکی، یک قلعه مستحکم در قلعه مخروطی کوهی که به نام راجه گیری (= راجه گهیری) معروف است ساختند. این قلعه نیز توسط سلطان محمود غزنوی فتح شد، و بعداً مورد استفاده او قرار گرفت، از این قلعه ها مدارکی شامل چندین چراغ روغنی سنگی با کتیبه هایی به خط عربی بدست آمده. یک کشف مهم در اینجا صورت گرفته و آن قدیمترین مسجد است که در این منطقه در تاریخ ۱۰۴۸ تا ۱۰۴۹ میلادی ساخته شده است. این مسجد توسط منصور نوشتکین در عهد سلطنت سلطان عبدالرشید ساخته شد. این مسجد در یک امتداد بزرگ زمین هموار شده در نیمه راه کوه راجه گیری (= گهیری) واقع شده است. ساختمان آن از سنگ های متورق و آجرهایی در سبک و طریقه گندارای قدیم با تراش های سنگی ساخته شده است. ساختمان مسجد، یک مسجد اساسی با نقشه مربع مستطیل که مرکب می شود از سه قسمت: سالن نماز مستطیل شکل، یک ایوان به جانب مشرق با یک دستشویی چهار گوشه در وسط و بالاخره یک ساختمان اضافی به جانب شمال. ساختمان مسجد، شامل یک آسایشگاه در بالای آن با شکل ستون های مربع شکل، پنج ستون از شرق به غرب، و هشت ستون از شمال به جنوب ساخته شده است. ساختمان اضافی دارای سه اطاق است. دیوار داخلی مسجد، سه با روی مدور شکل دارد. این دیوار های مدور شکل شاید برای حجره های طلاب مورد استفاده قرار می گرفته است. این گونه مساجد از آسیای مرکزی نقش پذیری داشته است.

۴ - لال مرهه شریف

لال مرهه شریف در چهل کیلومتری جنوب دیره اسماعیل خان در دشت گومل واقع شده است، که راه اصلی از غزنه به ملتان بود. در اینجا، قدیمترین قبرهای عهد غزنویان را می توان دید که سبک آرایش و ساختن آنها از قبر اسماعیل سامانی در بخارا سرچشمه گرفته است. ظاهر آن سه چهار قبر در قبرستان لال مرهه شریف بجای مانده، و یک قبر گورستان چیره حفظ شده که در بیست کیلومتری لال مرهه شریف واقع شده است. همه قبرها دارای تک گنبدهای مدور هستند با ساختن ظاهر آجری درنمای خارجی و چند کاشی نیز به کار برده شده است. دو تا از قبرها، برج هایی در گوشه داشته اند و یکی از آنها گنبد شانه یی شانه مانند داشته است. به نظر می رسد که این مکان باید در یک موقعیت جغرافیایی مهم در هنگام پیشرفت سلطان محمود غزنوی از غزنه به جانب سند و پنجاب فتح شده باشد. همانگونه که سنگ قبر در اینجا کاملاً مربوط به معماری دوره سامانی ها در آسیای مرکزی می شود، به همان ترتیب نیز از آرایش ظاهری و ابتدایی این ساختمانها اطلاعاتی می آید. این سبک در تمام منطقه پنجاب جنوبی رائج شد. سبک کاشی کاری استادانه بسیار خوب در ملتان و سند با ارتباط داشتن نشانه های هنری از آسیای مرکزی ایجاد شد.

۵ - اوچ ۶ - ملتان

لفظ اوچ، یک نام نوین است که به "دوگره" داده شده، احتمالاً برای معبدهای پیش از اسلام. این شهر در یک نقطه بلند تر از ساحل رودخانه واقع شده و به همین جهت به نام اوچ (یعنی بلند) گفته شده است. این شهر نزدیک به تلاقی پنج رودخانه قرار دارد که پنج ند (= پنجند) نامیده می شود. این شهر مرکز دو فرقه عرفا و صوفیه یعنی قادریه و سهروردیه است. شهر به دو بخش تقسیم می شود. یکی "گیلانی" و دیگری «بخاری». نخستین

صوفی سهروردی که به اینجا آمد، به نام سید جلال الدین منیر شاه، میر سرخ بخاری، شناخته شده است. او ابتداء شهر «بکهر» در سند وارد شد و سر انجام در تاریخ ۱۲۴۴ م به «اوج» مهاجرت کرد و بنیاد یک مرکز اسلامی را در اینجا استوار گردانید. نوه او، سید جلال الدین مخدوم جهانیان جهان گشت بخاری. برادرش سید صدر الدین مشهور بود، که معروف به «راجو قتال» بود. اینها همه مشغول گسترش عرفان و تصوف اسلام در این منطقه بودند.

شهر ملتان برای سومین بار بعد از ورود شاه یوسف گردیزی در ۴۸۱ هـ/ ۱۰۸۸ میلادی در عهد پادشاهان غزنوی ساخته شد، شهر ملتان در حال حاضر در اطراف آرامگاه شاه یوسف گردیزی که از گردیز (در غزنه) به اینجا آمد، و آن را فتح کرد، بنا نهاده شده است. این آرامگاه در نوع خود یگانه است باشکل چهار گوش (مربع مستطیل) و بام مسطح. آرامگاه حاضر کاملاً با کاشی های لاجوردی و رنگارنگ آرایش شده است و لیکن به نظر می رسد که آرایش های کنونی در دوره مغول تجدید شده است و هنوز شهر جدید در اطراف آرامگاه، الهامات و اثرات شهری خود را، از دوره سامانیان اخذ می کند. در همین شهر قدیمی ملتان است که فعالیت هنری آسیای مرکزی، سبک و اسلوب آسیای مرکزی را هنوز در خود گرفته است. بعداً از زمان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی، سبک معماری دیگری در این شهر معرفی شد که از «مرو» آمده بود. از همه بالاتر، شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی که مرید شیخ جلال الدین منیر شاه بخاری اوچی بود، طریقه سهروردیه را توسعه بخشید و با تأسیس پیوستگی نوین بابخارا، برنامه های تعلیمات تازه را آغاز کردند به طوری که در این منطقه فرهنگی تأثیر عمیق گذاشتند.

۷ - لال (= لعل) شهباز قلندر

نفوذ عارف ملتانی بهاء الدین زکریا به طور وسیع در سند گسترش پیدا کرد. حتی پیش از او، شیخ نوح بهکری که مرید شیخ شهاب الدین سهروردی

بود، نیز در این ناحیه حضور داشت، به هر حال، مرید شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی، لال شهباز قلندر بود، که نام حقیقی او، شیخ عثمان است. او از (مرند) نزدیک شهر تبریز (ایران) آمد. او نیز به شاگردی یا مریدی بو علی قلندر در آمد و به دستور او در سند اقامت گزید و به طریقه قلندریه آغاز تدریس و تعلیم کرد و زندگی عارفانه پیش گرفت. او توسط محمد پسر سلطان بلبن دهلی تشویق شد، تا به ملتان بیاید و در آنجا زندگی کند اما لال شهباز در سند باقی ماند و مشهورترین عارف و صوفی در آن ناحیه شد. اثر و نفوذ شیخ بهاءالدین نشانی از میراث سامانیان است، اما لعل شهباز، طریقه قلندریه را بیشتر عمومی ساخت، و سرانجام پیران صوفیه در سند در میان مردم، بسیار عزیز به شمار آمده‌اند.

۸ - لاهور

نخستین صوفی مسلم که در ۱۰۰۵ میلادی به لاهور رسید، شیخ اسمعیل بخاری نامیده می‌شود. ورود او در اینجا حتی پیش از سلطان - محمود غزنوی بوده و گفته می‌شود نایب او شمرده می‌شد. در همه زندگیش، وی با حدیث و قرآن وعظ می‌کرد که همه آنها را در بخارا فراگرفته بود. او نخست اثر و نفوذ خود را روی مردم محلی اعمال کرد و سپس آنها را به اسلام دعوت نمود.

۹ - حضرت داتا گنج بخش

به هر حال، معروفترین عارف یا صوفی لاهور، حضرت شیخ علی بن عثمان جلابی هجویری است که عموماً به نام «داتا گنج بخش» شناخته می‌شود. او بنا بر دستور پیر خود شیخ حسین زنجانی به طور یک جانشین یا قائم مقام پیر خود وارد لاهور شد. با هوشمندی استادانه خود و سهم او در ادب عرفانی، ثابت کرد که می‌تواند رشته پیوستگی تصوف را آن گونه که در

خراسان و ایران گسترش یافته بود آن را به شکلی مقبول در منطقه شبه قاره آورد. او از هجویر نزدیک غزنه به همراه دو دوست خود احمد حمادی سرخسی و ابو سعید هجویری به لاهور آمدند. او در ۱۰۰۹ م ولادت یافت، و در ۱۰۷۲ م درگذشت. علاوه بر ساختمان (خانقاه) یک مسجد نیز بادستان خودش ساخت. مهم ترین کوشش او در کار تصوف و عرفان اثر او کشف المحجوب است که خلاصه و چکیده دانش تصوف است تا آنجا که بعدها نیز در این منطقه از شهرت خاص برخوردار شده است. او همه آگاهی های عرفانی را از کتاب های مختلف از بخارا تا لاهور گرد آوری کرد و محققان بزرگ تصوف را که در آن زمان معروف بودند، دیدار کرد. او از تصوف یک تعریف شناخت کامل به دست داد. آنگاه که او به لاهور آمد. حاکم لاهور رای راجو بود که به دین اسلام وارد شد و به "شیخ هندی" موسوم گشت. اولاد او از آن زمان تا کنون، نگهبانان درگاه حضرت داتا گنج بخش می باشند. صوفیان دیگر نیز می باشند که نسبت نیاکانی آنان می تواند به زمانه سامانیان در آسیای مرکزی برسد. آنان همگی در گسترش دادن تصوف اسلامی در این منطقه (یعنی شبه قاره اکنون پاکستان) از آسیای مرکزی، و ایران و افغانستان نقش مهمی بازی کرده اند و همین طور این دین کامل را در یک سطح عالی مذهبی در آوردند.

این عارفان (صوفیان) مسلمان یک نقشه ویژه طریقه اسلامی را برای زندگی در دوره سامانیان از آسیای مرکزی شناسانیدند. این میراث سامانی ادامه یافت حتی بعد از حکومت آنان در بخارا که حاکمان ترک دیگر جای آنان را گرفتند. این بسیار اهمیت دارد که متوجه باشیم این حاکمان ترک دیگر، نه فقط به اسلام و ادب فارسی روی آوردند، بلکه آنان را تشویق کرد تا به دوره امیر تیمور نیز رسیدند.

۱۰ - میراث سامانی

بنا بر این در هر جا که ترک‌ها رفتند، آنها میراث سامانی را با خود حمل کردند و اینگونه فرهنگ اسلامی را در مناطق جدید اسلامی از عادات خودشان به شمار آوردند، همین حالت در سرزمین پاکستان برقرار شد. در زمان همین حاکمان جدید ترک بود که آنها تحت تأثیر آداب و رسوم سامانیان بخارا قرار گرفتند، به طوری که سرتاسر پاکستان، یک خانه واقعی اسلامی صوفیانه شد و این بزرگترین هدیه سامانیان به پاکستان بوده است. همانگونه که در بالا دیده‌ایم، حتی بعداً هم این روش مخصوص و برجسته ادامه یافت، و ما می‌دانیم که بعدها چگونه آن صوفی مسلمان، میر سید علی همدانی، به همراه هفتصد مرید خود از تاجیکستان به کشمیر آمد و با خودش نه فقط اسلام عرفانی را آورد، بلکه بسیاری هنرها و صنایع دستی، زبان و ادب فارسی، و آن گونه آداب را آورد که همه آنها، مخصوص تاجیک‌ها بود. برای این منطقه دلیل است که کشمیر و تاجیکستان از نزدیک بسیار به هم پیوسته شده‌اند، و اینگونه شناخت عظیم فرهنگی در این نقشه فرهنگی وجود دارد. در حالی که اروپایی‌ها (خاورشناسان)، درباره حمله‌های سلطان محمود غزنوی آن قدر بسیار گفت و گو می‌کنند، در صورتی که یک چهره سیاسی موقتی است. آنها درباره نتیجه واقعی این حادثه سیاسی کاملاً فراموش کار شده‌اند.

نخستین نتیجه بزرگ اتحاد با وحدت سیاسی در این مناطق بود که اکنون شامل پاکستان و کشورهای آسیای مرکزی است که توسط سامانیان پایه گذاری شده بود. دوم ترقی و پیشرفت اسلام و اسلام آوردن (مردم) است که سرتاسر اخلاقیات تاجیک‌ها، ترک‌ها و پاکستانی‌ها را دگرگون کرد، از جمله کشمیر، که راه زندگیش توسط تأثیر صوفیان اسلامی مشخص شد. اما مهم‌تر زبان و شعر فارسی بود که چهار چوب بیان مقاصد برای این منطقه دست نخورده است و از سند تا آمودریا (سیحون) و سیر دریا (جیحون). خواه شهر لاهور، یا ملتان، خواه شهر غزنه یا کابل، بخارا یا سمرقند؛ فارسی، زبان

همه مردم شد و همین گونه باقی ماند و بالاخره زبان رسمی شد، تا اینکه استعمارگران، زبان انگلیسی را در سرزمین سند تحمیل کردند و روس ها با زبان روسی شان در آسیای مرکزی اعمال نفوذ نمودند. زبان فارسی با خود یک مقصد حماسی نوین و یک سبک و رسم ادبی آورد. در سرزمین سند، حماسه های هندی به حماسه عظیم شاهنامه تبدیل شد. به طوری که تخیلات مردم را در داخل تمام منطقه برای قرن ها تا امروز در بر گرفت. در همین سرزمین زیبای کشمیر است که صدها شاهنامه با تصاویر و مینیاتورهای مکتب کشمیر به وجود آمده است. از همان سرچشمه فارسی است که داستان های مشهور لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا، سسی پنون و دیگر داستان ها در زبان های محلی پاکستان مورد انتخاب و اقتباس قرار گرفته است. آداب و رسوم مردمی و ادب فارسی به طور کامل مورد توجه ادبیات و آداب و رسوم سرزمین سند واقع گردید. وقتی که این مردم با سازهای سیمی موسیقی و دف های خود می نوازند و آواز می خوانند، کاملاً هر کس می تواند در یابد که ضربت های موسیقی عام، همان میراث عام است که از عهد سامانیان در اینجا آمده است. زندگی روزانه مردم این منطقه مهم، به وسیله سبک معماری نوین، طرح های خانه ها و کوچه ها، شغل دوزندگی و صنعتگری، آشپزی و سبک و اسلوب تنورها (تندورهای نان پزی) که همان نوع نان ها، همان کباب ها، همان تکه کباب ها تولید می کنند در سر تا سر منطقه گسترش یافته است. وقتی که سفره خودمان را پهن می کنیم و همان نوع غذا را می چشیم، فقط این میراث همگانی را در می یابیم که آن از روزگار سامانیان به ما رسیده است. هر گاه ما به اطراف و جوانب می رویم در لباس عمومی مردم با شلوار و قمیص و شروانی های دکمه دار نگاه می کنیم، ما از اسب سواری و تصویری از سفر به همراه کاروان و استفاده از کاروانسراهای عمومی را به خاطر می آوریم. این آداب و رسوم است که مردم در سرتا سر منطقه به صورت میراث عمومی از زمانه سامانیان معرفی شده به دست آورده اند.

تاجیک ها یا ترکها، افغان ها یا ایرانیان، پاکستانیان یا کشمیریان در یک نقشه فرهنگی همگانی از روزگار سامانیان تا روزگار ما، به هم بافته شده‌اند، و آن احیای اندیشه و تجدید، میراث عمومی فرهنگی است که سرنوشت آینده ما خواستار آن می باشد.

مراجع

- ۱ - عبدالمجیب: "تاکسیلا تجدید بناشد" در پیشرفت‌های نخستین کنگره تاریخ و فرهنگ پاکستان، جلد اول تألیف: پرفسور احمد حسن دانی، اسلام‌آباد ۱۹۷۰ م ص ۲۷۳ - ۳۱۰.
- ۲ - سیر اورال سنین: دیدار مقدماتی باستان شناسی در شمال غربی هندوستان و در جنوب شرقی ایران، کلکته، ۱۹۳۷ م.
- ۳ - محمد نذیر خان: یک کتیبه تاریخی غزنویه از اوده، سوات، در "شرق و غرب" ج ۳۵، ش ۱، ۱۹۸۵ م.
- ۴ - احمد حسن دانی: باستان شناسی اسلامی. سبک چوبی پاکستان شمالی، اسلام آباد، ۱۹۸۹ م، فصل ۳، دکتر عبدالرحمان، اخوشتکین مسجد راجه گیری، در مجله آسیای مرکزی، ج ۱۱، ۱۹۸۸ م، ص ۳۳ - ۳۸.
- ۵ - دکتر تاج علی: قبرهای ناشناخته در وادی گومل در پاکستان، دانشگاه - پیشاور، ۱۹۸۸ م.
- ۶ - شیخ محمد اکرام: آب کوثر، چاپ فیروز و پسران، ۱۹۵۲ م.
- ۷ - اعجاز الحق: تذکره صوفیان پنجاب، کراچی، ۱۹۶۲ م.
- ۸ - دکتر احمد نبی خان: ملتان، تاریخ و معماری، اسلام‌آباد ۱۹۸۵.
- ۹ - سید محمد اولاد علی گیلانی: اولیای ملتان، لاهور، ۱۹۶۳ م.



نظری به اشعار بعضی از شعرای معاصر تاجیک

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد

تاجیکان از قدیم الایام مردم شعر دوست و شعر سرایند. این بود که در قرن ده میلادی بزرگترین نابغه زبان و هنر استاد ابو عبدالله رودکی را به صحنه ادبیات عالم شمول فارسی آوردند. ظهور چنین استاد سخن یک امر تصادفی نبوده، بلکه افاده کننده استعداد و برجستگی ملی این مردم است. گویند که هر فرد دیهاتی این دیار بداهه شعر می گفت. آری جای تعجب نیست سرزمین سحر انگیز و دلربای تاجیکان که کوه های برف پوش به فلک پیچیده، رودهای شوخ و شفاف، چشمه ساران صاف و زلال، نسیم فرحبخش و گوارا، منظر های دل فریب، مرغکان نغمه سرا دارد، هر بیننده را به وجد آرد و مصرعی چند شعر گوید. زیباییهای طبیعت این دیار در اشعار شعرای آن خیلی فراوان به چشم می رسد:

ای نسیم بهشتی دریا
در دل من قرار کن باری

فرصت خیلی مناسب است که بنده گوشه ای از اشعار بعضی از شعرای معاصر تاجیک را که در اختیار دارد برای معرفی به دوست داران و هواداران شعر فارسی تقدیم کند. جای تأسف از آن است که بضاعت ما از آن چه تقدیم می شود بیشتر نیست و امکانات از این زیادتر را در اختیار نداریم.

لائق شیر علی

شاعر نامدار و مشهور تاجیک - استاد لائق شیر علی ۲۰ مای سال ۱۹۴۱ میلادی در دیه مزار شریف ناحیه بنجکنت استان خجند واقع در شمال تاجیکستان به دنیا آمده است :

ابتدای من دیه خرد مزار

انتهای من جهان بی کنار

او در سال ۱۹۶۳ میلادی از دانشکده معلمین ، بخش تاریخ فیلولوجیا شهر دوشنبه فارغ التحصیل شده، مدتی چند به حیث مدیر بخش ادبی در صدای تاجیکستان ایفاء وظیفه کرد. او کارمند روزنامه "کامسومال تاجیکستان" و مدیر بخش نظم مجله "صدای شرق" بعد از آن سر دبیر این مجله بود، این چنین مشاورت اتحادیه نویسندگان تاجیکستان را به عهده داشت .

او در سال ۱۹۷۸ به جایزه دولتی تاجیکستان به نام "استاد رودکی" در ساحه ادب سرفراز گشت، اینچنین او دارنده عنوان شاعر خلقی تاجیکستان و یک عده نشان و میдал های فخری است.

عضو ریاست اتحادیه نویسندگان تاجیکستان و رئیس بخش نظم آن است. او به ترجمه اشعار ادبیات عالمی از شعرای چون هیاتی به فارسی مکانت ویژه را در میان اهل علم ادب دار است . حالا او رئیس مرکز احیاء زبان فارسی می باشد.

لائق شیر علی تا امروز ده ها مجموعه اشعار خود را برای دوست داران شعر ادب فارسی تقدیم کرده است، قابل تذکر است که بعضی از آن مجموعه ها را نامبر کنیم: "خانه دل"، "خانه چشم"، "مرد راه"، "دعای مادر"، "فریاد بی فریاد رس".

بیهوده نیست که شاعر مجموعه اشعار نوین خود را فریاد بی فریاد رس نام نهاده است، از آن که اغلب اشعار این مجموعه گواه مشاعر و قریحه درد آشنای او و صدای و ندای هزاران دل های پاره پاره و جگر های سوخته فرزندان ملت او است:

صبحی به تاج بی سر ملت گریستم شامی به مرگ مظهر ملت گریستم
یکپارچگیش را همی کردم آرزو، دریغ برپاره پاره پیکر ملت گریستم
لائق شیر علی شاعر ملت خود است. او با دل حساس خود تمام هموم ملت را بر دوش خود می بیند. او از زمره شاعرانیست که به قول علامه اقبال لاهوری در سینه ملت خود وظیفه دل را می بازند:

شاعر اندر سینه ملت چو دل ملت بی شاعر است انبار گل
آری لائق از غم و اندوه، عذاب و شکنجه، فقر و ناداری، دوری از اصل خویش، جدایی از فرهنگ نیاکان، پراکندگی و از هم جدایی، بیگانه پرستی و دشمن تراشی و دیگر مصائب و آلامی که ملت او را گلوگیر است خوب آگاه است و از آن رنج میبرد. به ویژه از مرض محل گراییی که چون و بای ملت او را به گرداب نابودی می کشاند:

در محل بازی مثل گردیده ایم گرچه پیوند کیانی گوهریم
از چنین علت بمیریم عن قریب که تو از فرخارو ما از فلقریم
کس نسپرد تا کجا پرواز عقل؟ "از کجایی" گفته از جا میپریم

روز و شب بیدار شمس خاوران ما ز خواب آلودگان خاوریم
حضرت اقبال بر ما بد مگیر ما اگر در خواب سگته اندریم
"خیز از خواب گران" گفتی ولی در سمرقند آن چنان بی منبریم

در بخارایی که درگاه دریت با دری گفتاری بیرون از دریم
 نیست ملت را ز بس یک پارچگی پاره پاره لقمه شور و شریم
 ریزه ریزه شرحه شرحه جسم و جان بار ملت را کجا هم می پریم؟

شاعر در مقام دیگری می فرماید:

جنگ بین محل اجل آورد ای برادر، بس است، دل به زن است
 یک وصیت کنم، به یاد بگیر در تنت گرنه هیچ پیرهن است
 تاجیکا، اصل خویشرا دریاب! ورنه فردات بی نشان شدن است
 در سال ۱۹۹۲ در آزمون "سرود دوستی ایران و تاجیکستان" دو سرود
 لائق شیرعلی پیش بری شد. اولی به نام "زنده رود و پنج رود" دومی به نام
 "خراسان بزرگ" سرود اولی برنده جایزه اول آزمون گشت:

زنده رود و پنج رود

ز رود رودکی بود سرود ما درود ما
 ز رشته سخن بود بقای تار و پود ما
 طلوع مهر جاودان زمین باش و بود ما

سرود پنج رود را ز زنده رود بشنویم
 درود زنده رود را ز پنج رود بشنویم
 بیا سرود بشنویم بیا درود بشنویم
 سرودی از یگانگی درود جاودانگی
 ز باغ مهر مادم جوانه ها، جوانه ها
 ز مغز و جان ما رسد ترانه ها ترانه ها
 بویم بر کنار هم به سخن بی کنارها

سرود پنج رود را ز زنده رود بشنویم

درود زئنده روود را ز پنج رود بشنویم
 بیسا، سرود بشنویم بیسا، درود بشنویم
 سرودی از یگانگی درود جاودانگی

من و تو!

هیچ دانی، که چه کردیم به مادر من و تو؟ یا چه کردیم به هم، جان برادر، من و تو؟
 سعی کردیم به ویرانی کشور من و تو روکه آف بر تو و من باشد و توف بر من و تو
 هر دو مان مایه ننگیم، امان از من و تو! من و تو هر دو جفتنگیم، امان از من و تو!
 (ملک الشعرا بهار)

من و تو یا تو و من؟ خوب، چه کاری کردیم؟ بادل کُلق چه سان گفت و گذاری کردیم؟
 چه نوری در بر این کهنه دیاری کردیم؟ هیچ! گلزار وطن را چو مزاری کردیم
 بسکه فرهنگ نداریم، امان از من و تو! ناموس ننگ، نداریم، امان از من و تو!

من و تو حوصله تنگیم، امان از من و تو! من و تو دبه و دنگیم، امان از من و تو!
 من و تو گیج و گرننگیم، امان از من و تو! پور دریم و دورنگیم، امان از من و تو!
 من و تو مست و ملنگیم، امان از من و تو! بسنده نشسته و ننگیم، امان از من و تو!

تو از این سو، من از آن سوی چو سنگر کردیم ملک غارت زده را غارت دیگر کردیم
 سروری خواسته و سربری را سر کردیم سر خود را بستودیم و پیمبر کردیم
 بس که ما خود خرننگیم، امان از من و تو! جملگی وقف درنگیم، امان از من و تو!
 تو از این سو، من از آن سوی تفتنگ آوردیم بهر سر کوبی هم، آهن و سنگ آوردیم
 خلق غفلت زده را سخت به تنگ آوردیم از سر راه و راه بر سر جنگ آوردیم
 چون به حکم دیگوانیم، امان از من و تو! دشمن و دوست ندانیم، امان از من و تو!

سخنی هیچ نه از فرکیانی گفتیم تو بدخسانی، خجندی، ختلانی گفتیم
 تو سمرقندی، زرفشانی، و خانی گفتیم تو بخاری، تو حصاری، تو فلانی گفتیم

بسکه بیگانه پرستیم، امان از من و تو! سست و بیمایه و پستیم، امان از من و تو!

داد، صد داد از این خدمت فرزندی ما آه، صد آه از این خویشی و پیوندی ما
یافت چون رخنه به دیوار محل بندی ما بی خرد تافت به اورنگ "خردمنلی" ما
بسکه اورنگ نداریم، امان از من و تو! فهم و ارژنگ نداریم، امان از من و تو!

بانگمان بود به نام وطن و سود وطن بانگمان بود تو گویی همه فرمود وطن
زاتش دعوت ما دعوی بهبود وطن سوخت آن سان، که برآمد به فلک دود وطن
چونکه بی جلوه و رنگیم، امان از من و تو! مثل یک پوکه فشنگیم، امان از من و تو!

اول از بهر دیموکراسی تلاشی کردیم بهر فردای وطن جاده تراشی کردیم
موکنی، روی کنی، سینه خراشی کردیم عاقبت مردم خود را متلاشی کردیم
بسکه یک پاره نبودیم، امان از من و تو! به یک انگاره نبودیم، امان از من و تو!

نیست قانونی، ولی خدمت قانون کردیم خلق را گفته و از زندگی بیرون کردیم
خون او ریخته سرمان و الا خون کردیم القرض دامن تاریخ پر از خون کردیم
بسکه دادار نداریم، امان از من و تو! بسکه سالار نداریم، امان از من و تو!

من و تو؟ آه زدست شرو شور من و تو! آه از دست دل و دیده کور من و تو!
آه از کوتاهی عقل و شعور من و تو! هر دو کندیم به هم پنجگی گور من و تو!
هر دو بدخواه خود استیم، امان از من و تو! که چنین خوار شدستیم، امان از من و تو!

اینک از، بهتری باد به کف مردم ماست از پی پاره نانی زده صف مردم ماست
مانده حیران و پریشان دو طرف مردم ماست بین آب و الو^۱ بیم و تلف مردم ماست
خرمن سوخته داریم، امان از من و تو! دو لب دوخته داریم، امان از من و تو!

۱ - الو: آتش.

نظری به اشعار بعضی از شعرای معاصر تاجیک

وای بر ما که کیان تاج کیان را کشتند
خویش و بیگانه همه تاجیکمان را کشتند
پیش من، گو، نه فقط پیرو جوان را کشتند
پیش من گوی همه کمون و مکان را کشتند
چون که ما دشمن خویشیم، امان از من و تو!
آتش خرمین خویشیم، امان از من و تو!

بعد از این فاجعه چون باز سرفراز شویم؟
باز چون هم رمق و هم دل و هم راز شویم؟
چون که ما باز همانیم، امان از من و تو!
باز چون قابل شهکاری و اعجاز شویم؟
که در این زندگی از مردگی آغاز شویم؟
بهر هم گور کنانیم، امان از من و تو!

حال با شوکت دیرینه تهی پاشده ایم
تاج داران نگون بسخت تهی پاشده ایم
دور از اصل خود افتاده و در وا شده ایم
املیت نیست که و امانده دنیا شده ایم
لائق قهر خداییم، امان از من و تو!
که چنین زنده جداییم، امان از من و تو!

پس، بیا، دست به هم داده و پیمان سازیم
در بدو نیک به هم بوده و دوران سازیم
در حریم دلمان معبد ایمان سازیم
نه شمالی، نه جنوبی، یکی انسان سازیم!
تا دیگر بار نگوئیم: امان از من و تو!
تا به تکرار نگوئیم: امان از من و تو!

بازار صابر

شاعر نامور تاجیک استاد بازار صابر ۱۰ اکتبر سال ۱۹۳۸ میلادی در
دیه صوفیان ناحیه فیض آباد جمهوری تاجیکستان در خاندان کشاورز به دنیا
می آید ولی به زودی از پدر یتیم می ماند، او در جنگ دوم جهانی شهید شده
بود.

در سر کوچه های فیض آباد

چشم بر راه کهنه شام و سحر

کودکیم هنوز گریان است

در کف او خط میاه پدر

پس از مرگ پدر، بازار در یتیم خانه شهر حصار پرورش یافت، در سال

۱۹۵۷ دیپلم متوسطه گرفت و سال ۱۹۶۲ دانشگاه دولتی تاجیکستان را در

رشته زبان و ادبیات تاجیکی (فارسی) ختم کرده، سالها در مطبوعات

(همچون روزنامه معارف و مدنیت مجله صدای شرق، هفته نامه عدالت) خدمت کرده و ده سال در اتحادیه نویسندگان تاجیکستان به عنوان مشاور نظم کار کرده است.

بازار صابر قریحه و استعداد خود را در شعر ذاتی و شعر را همزاد خود

می داند.

من آن شاعر که استادی ندارم روان شد شعر من از شیر مادر بازار صابر چون هر یک فرد تاجیک دوست دار و محب سرزمین نیاگان خود است این نکته در اشعار او هویدا است. واضح تر از این مقاله نوشته او در نشریه ادبیات و صنعت در سال ۱۹۹۲ است که بعد از سفر اولین او به کشور نیاگان بود، وی تأثرات سفر خود را چنین نگاشته است:

"سفر من به ایران، سفر به سرزمین سبزی بود که سالها اینجانب آرزویش می کردم. سفر به جوی رکن آباد و باغ مصلا، سفر به زاینده رود و دماوند و جنگلستان مازندران، سفر به قدمگاه پر افتخار عزیزانم، نیایم، سفر به جایگاه مقدس به برج و گنبد و مقبره ها، به سمبولها، به طلسم و تعویذ و فال. سفر به عالم فرهنگ به عالم عشق، سفر به شهرهای قدیم، سفر به بوستان و گلستان، سفر به شاهنامه، سفر به تمدن سفر به افسانه..."

او یاد ایران را هرگز از لوح دل ستردنی نمی داند.

از دل نرود یاد توگر خون رود از دل یاد تو چو خون نیست که بیرون رود از دل بازار صابر در سال ۱۹۷۸ به جاززه ادبی رودکی نائل گشت و در سال ۱۹۹۵ به سمت نمایندگی در مجلس تاجیکستان رسید. تا امروز هفت کتاب بازار صابر به طبع رسیده است:

"پیوند" (۱۹۷۲) "آتش بزرگ" (۱۹۷۴) "گل خار" (۱۹۷۸) "مژگان شب" (۱۹۸۱) "آفتاب نهال" (۱۹۸۲) "باچمیدن باچشیدن" (۱۹۸۴) "چشم سفیدار" (۱۹۹۱).

با تو چون دیوار می شینم

دریغ است ایران که ویران شود به کام پلنگان و شیران شود

فردوسی

خشگلان در زیر گل از زلزله
گیلانیان در زیر گل از زلزله
جنگل مازندران تابوت شد
تابوتکش دنیا همه

از جهان خارا شکن نی
گورکن می خواهد ایران
جامه نی، بهر شهیدانش کفن می خواهد ایران

من همین سال روان را سال ماتم کردم اعلان
سال ماتم ایران
این دل من از المهای سیاه است
چون علمهای سیاهش از المهای شهیدان

ای سپاس مرز ایران
نیست کم در گردن من قرض ایران
این زمین زیر پایم بخش بی منت از ایران است
این زبان مادریم قرض بی مهلت از ایران است
دیده ام من زور قانون کشیش
در خون ایرانی خویش

باتوام، مرز شهیدان بهشتی
باتوام، ای ملک آیتها، زیارتها

باتوام، ای عالم فاتح و فاتحه
باتوام، گیلانی و رشتی
باتو چون دیوارت می شینم که دیورات نشسته
باتو من محکومتر از دیوار می شینم

از جسد های عزیزانت، ایا ایران!
گر بروی دست من نیست
هست در روی دل من مرده ها بسیار تر از هر مزار
مرده بسیار است مارا در مزار و در کنار

می شناسد مردم خاور شناس
شهر مارا در دوسه روز
لیک گورستان مارا در دوسه سال
نیست آخر شهر ما مردم وسیع
هست گورستان ما مردم وسیع

خوابهای شرقی مارا
می پراند زلزله
یا صلوات جنازه
خوابهای شرقی ما تا سحر خواب سوالی
فردای ما فالی

خوابهای شرقیم را من
با آب چشمم می کنم تعبیر
این زمان در آب چشمم
رشت و گیلان می شود تصویر

ساعت شهر ایستاده

در ساعت مرگش

روزنامه ، هفته نامه ، ماهنامه

نامه ها و نامه ها و نامه ها و نامه ها

جمله از تعزیت و صورت سپه پوش

هر طرف پر از تلفهای المناک عمومی

خاکدانها چون وطن خاک عمومی

سختی بی حد عمومی

بدبختی بی حد عمومی

جانها یکجایه و جانها عمومی

گوشه دلها تگ گلها عمومی

در مصیبتها

می نشینند آدمان رسمی با رسم عزا

یک لحظه خاموش

لیک من ، هوشم به ایران

هر لحظه مدهوش

می تراود شفق

می تراود شفق از شیشه صبح

می برد چشم مرا چون دریا

به هوا می گذرند از نظرم

صبحدم سیله مرغان هوا

گویی از لانه چشمان من

می پرند این همه مرغان بهار

من به آنها به الم می نگرم
که بهار آمد و من بی خبرم

خواهم امروز پرفشان باشم
همره سیله مرغان باشم
همره باد بهاران باشم
من پریشان باشم
بگریزم مگر از خویش
بگریزم مگر از بی خویشی
که من عمری کس تنها بودم
همه جا بودم و بی جا بودم
چون به مرغان هوا می بینم
در افقها در و امی بینم
خواهم از شادی همه برگردم
چون پرستو به وطن برگردم

دلم آزرده و چشمم پر نم
بنشینم به لب بام پدر
و در آن گوشه سبز
لانه ای از گل و خاشاک کنم

گلرخسار صفی

شاعره گلرخسار صفی در سال ۱۹۴۷ میلادی در دیه یخچ ناحیه در بند
جمهوری تاجیکستان به دنیا آمده است، او در کودکی والده خود را از دست
داده درد و غم جدایی از مادر مشاعر این طفل را آرام نمیگذاشت. این بود که
او نخستین شعر خود را در دوازده سالگی سرود و در پانزده سالگی آنرا

منتشر کرد.

اغلب اشعار گلرخسار صدای درد و رنج دلهای مردم مظلوم و ستم کشیده تاجیک است:

برای زرد و خزان

شعر یاد می گویم

برای سبز و جوان

بیت شاد می گویم

دمی که گریه ز خمین کند گلو گیرم

به عشق مرده خود

زنده باد می گویم

شعر گلرخسار به فرموده علی اصغر شعر دوست یکی از زنده ترین، زیباترین و هنری ترین وجوه شعر تاجیک را به تماشا نهاده است. دایره وسیع واژگان، تنوع درونمایه های شعر، اسلوب و ساخت زیبا برخوردار از پشتوانه غنی فرهنگی و... موجب شده است که وی را نه تنها در ایران بلکه در اکثر محافل فرهنگی جهان به عنوان سخنگوی شعر تاجیکستان بشناسند. دل مشغولی های متنوع شاعره به شعر او رنگارنگی و تنوع خاص بخشیده است. نخستین این دغدغه ها دغدغه انسانی ناب است فارغ از حس جنسیت و فراتر از محدودیت تعلق به جای.

گاهی که عاشق نیستم دنیا همه غمخانه است

عشق و امید دیگران از بهر من افسانه است

تا امروز چندین مجموعه اشعار از گلرخسار چاپ شده است.

مهمترین این مجموعه ها "بنفشه" (۱۹۷۰) "خانه پدر" (۱۹۷۳) "بنیاد دل"

(۱۹۷۷) "گهواره سبز" (۱۹۸۰) "آتش سفید" (۱۹۸۱) "روح عریان یا هفت

سرود ناگفته رابعه" (۱۹۸۳). در همین سال داستان "ماتم سفید" و در سال

۱۹۸۹ "تخت سنگین" را منتشر کرد.

زخم نهان

بمان گلبرگ روی من خزان گردد
تو عمری بی خزان و گل فشان باشی!
بمان من سوزم و تو در امان باشی
بمان من میرم و تو جاودان باشی
بمان، هر لحظه جنگ نامرادیها
به رخسارم خط آژنگ بگذارد
بمان عشق تو چون زخم نهان دل
مرا هر لحظه و هر روز آزارد

توان بس توانا را به تو بخشم
بیفتم من اگر تو ناتوان باشی
به پاس این همه امید قربانی
مبادا دشمنم را یار جان باشی
مبادا که عزیز دیگران باشی

گویید به نوروز.....

گویید به نوروز که امسال نیاید
بر کشور خونینکفنان در نگشاید
بلبل به چمن نغمه شادی نسراید
خون می دمد از خاک شهیدان وطن وای
ای وای وطن وای!...

خلیل الله خلیلی

گویید به نوروز
که نویست غم ما
از حسرت خونین کفنان

چشم نم ما
از وحشت عاق پدران
پشت خم ما
گویید به نوروز که هر روز بیاید!

هر روز بیاید!
در غمخانه گشاید
ز آینه دل زنگ جراحی بزداید
بلبل الم ملت بیچاره سراید
گویید به نوروز که نوروز بیاید!

گویید به نوروز
که رزمیده بیاید
از سنگ مردان شرف دیده بیاید
از گور شهیدان گل غم چیده بیاید
گویید به نوروز که پیروز بیاید!

تا میهن ما پایگه میرشکار است
در گلشن ما کشتن گل غنچه بهار است
هر پشته مزار است
مزار دل زار است
گویید به نوروز الم سوز بیاید!

در گوش رسد ناله مرغان گرفتار
گل بوش کند مرقد یاران وفادار
جاوید کند عمر فر برق شرربار

گویند به نوروز که خوش روز بیاید!
 بی حسرت و بی وحشت و مسرور بیاید
 بر فاتحه داور مستور بیاید
 بر چشم و دل غمزدگان نور بیاید
 گویند به نوروز فرآموز بیاید...
 دلخواه و دل آگاه و فرآموز بیاید
 برگلشن سرمازده خوش سوز بیاید
 گویند به نوروز که نوروز بیاید
 عاشق نکند یاد گل افشای چمن وای
 شاعر نرسد بر در امداد سخن وای
 "خون می دمد از خاک شهیدان وطن، وای!..."
 ای وای سخن
 وای چمن
 وای وطن
 وای!...

نمیبخشم!

تو می گویی که بی من شام تو روز است
 ترا در جای من باد صبا بخشد
 تو می گویی، زمستان تو نوروز است
 ترا دیوار برفی بی صدا بخشد
 تو می گویی: سمای بخت تو صاف است
 دروغت را دل درد آشنا بخشد.
 تو می گویی که بی من سخت خوشبختی
 نمی بخشم ترا، هرگز
 دروغترا اگر بخشد

خدا بخشد!

عصیان خستگی

زندگیم منت افسانه است
بوستانم زینت ویرانه است
سرگذشتم قصه هر خانه است
خسته ام، از خودنمایی خسته ام!

ناپسندان را پسندم ساده نیست
دعوی دار بلندم ساده نیست
سوز و درد پند بندم ساده نیست
خسته ام، از خود جزایی خسته ام!

خویش بدکیشم حبیب دیگر است
درد بخش من طیب دیگر است
روزی روزم نصیب دیگر است
خسته ام، از پارسایی خسته ام!

رهنما و رهنوردم رهن است
آنچه می سوزم به سانش گلخن است
آنکه می دانم جهانش میهن است
خسته ام، از باوفایی خسته ام!

طایر بر بسته کیهان خود
زاده آزادی و زندان خود
زیور خود، قیمت ارزان خود
خسته ام، از بی نوایی خسته ام

از فغان خنده های خویشتن
 از صدای بی صدای خویشتن
 از سر بی سر پناه خویشتن
 در پناه اشک و آهم خسته ام ،
 خسته ام، از پادشاهی خسته ام!

فیض سفر

شاعر فیض سفر ۷ نومبر سال ۱۹۶۵ در شهر کولاب استان کولاب واقع در جنوب تاجیکستان در خاندان شاعر عشور سفر به دنیا آمده است . تحصیلات ابتدایی خود را در شهر کولاب به پایان رسانیده، به دانشگاه دولتی تاجیکستان (واقع در شهر دوشنبه) در بخش زبانهای شرق قبولی گرفت، در سال ۱۹۹۰ بعد ختم دانشگاه به زادگاهش برگشت و بحیث استاد زبان عربی در مکتب زادگاهش ایفای وظیفه کرد. فعلا استاد دانشگاه دولتی به نام ابو عبدالله رودکی شهر کولاب است . اشعار او مدام در روزنامه و مجله های جمهوری به طبع رسیده اند. او خیالات رنگین، سخن آرای گوارا و نگاه بی آرایش عاشقانه و شاعرانه دارد او اشعار خود را در قوالب عروض سنتی می آفریند.

مجموعه "کسب پدر" نمونه بهترین اشعار او را در بر می گیرد:

هر صفحه ای برای قلم جانماز بود
 در شعر هم عبادت دلبر نموده ایم
 داننده کلام خداوند پی برد
 جز بر خدای عاشق دیگر نبوده ایم

شمار ملت ما هم نمی بیند فزونی را

شمار ملت ما هم نمی بیند فزونی را

اکر ایزد نگیرد ره کشاکشهای خونیرا

نظری به اشعار بعضی از شعرای معاصر تاجیک

گلستانی که در وصفش زبان بود ناتوان، شد خار
به عیب غیر می بینیم خاری و زبونی را
برون از مرز که خویش است و که درویش از ما پرس،
چرا که خوب می دانیم اوضاع برونی را
شراب تلخ صوفی می نبوده، حرف ربانیت،
سواد می شناسی نیست ساقی کنونی را
پیایی باده می نوشد، غزل در وصف می خوانده،
که گویا خوب می فهمد غزلهای جنونی را
درون سینه دل دارد ز غمهای جهان سوزش
نمی دانم کجا سازم غم و سوز درونی را
صحرای بخت گر چه پر از خار دیده ایم
کردیم وانمود، که گلزار دیده ایم
وز باب عشق یار سخن گفته ایم اگر
جانها به زور نفس گرفتار دیده ایم
جز خویش بس که مادیگران خوانده ایم بد
بیگانه را ز خویش دل آزار دیده ایم
آسودگی دهر گر امید کرده ایم
عمری به دهر محشر و بازار دیده ایم
کردیم آرزو و هوسهای بیشمار
ما خوابها به دیده بیدار دیده ایم

هر آن که قدر یاری را نداند گمان دارم، که خواری را نداند
شود صیاد روزی صید بازی اگر باز شکاریرا نداند
کسی دلشاد گردد از برارم آله، بی براری را نداند
چرا من دوست دارم آدمیرا که هیچ او دوست داریرا نداند؟
که میگوید، که در راه محبت دل ما بی قراری را نداند؟
زنوسازند اگر تخت سیاست محبت باز سازی را نداند

لعل جوبه میرزا حسن

شاعر لعل جوبه میرزا حسن ماه ناومبر سال ۱۹۵۱ میلادی در دیه تودیم ناحیه شغنان به دنیا چشم گشاد، ناحیه شغنان از زیبا ترین مناطق استان بدخشان واقع در شرق تاجیکستان است.

لعل جوبه سال ۱۹۷۳ دانشگاه آموزگاری شهر دوشنبی را ختم کرده چون استاد زبان و ادبیات در مکتب رقم ۵۸ ایفای وظیفه می کند، او از سال ۱۹۷۶ به این طرف شعر می گوید. در این مدت شعرهای او در روزنامه‌های "بدخشان ساویتی" جوانان تاجیکستان "آموزگار"، "ادبیات و صنعت" به طبع رسیده اند، نخستین مجموعه اشعار او "روزبهار" است.

اشعار لعل جوبه بیان گر طبیعت سحر انگیز دلربای زادگاه او بدخشان اند:

به زیر شعله مه شام گاهان	نهاده قله سر در چادر خواب
به تارش پاره ابر سیاهی	نهان سازد نگاه گرم مهتاب

روزبهار

در محفل و در خنده گل های بهار
آهنگ طرب ناک سراب است نوائن
گل باغ سرور است چو دنیای جوانی
چون تیر و کمان کوه و کمر ساخته رنگین
این روز چه روزیست،
فیروز بهاریست

آن بلبل شوریده در غنجه نهانی
با تار دل خویش همی خواند ترانه
با خنده گل بشکند ارمان بهاری
از بعد بسا قصه شیرین شبانه
این روز چه روزیست،

فیروز بهاریست

دمساز گلی تا به سحر دانه شبنم
در صبح صفا سوی فلک رخت کشد باز
در دیده خورشید کند خانه خلوت
چون بوی گلی سوی هوی تخت کشد باز
این روز چه روزیست،
فیروز بهاریست.

بس در کف هر خنده خورشید بهاری
ریزند همه شوشه شیرازه بامت
در برگ گل تازه پندار تجلی،
با شبنم اندیشه کشم شعر به نامت
این روز چه روزیست،
فیروز بهاریست

امواج دمان میپرد از صخره این رود
در دامن هر موج او بوی بهار است.
کان می رود امروز به هر کوی و به هر جوی،
نوشید، ببوید که پیغام بهار است،
این روز چه روزیست،
فیروز بهاریست

دیه

به زیر شعله مه شامگاهان
نهاده قله سر در چادر خواب
به تارش پاره ابر سیاهی
نهان سازد نگاه گرم مهتاب

ز قلبش شر شره ریزد به پایان
 رسد گردی ز دریا تا به خورشید
 به تار خاره سنگ کوه پیچد
 تو گویی موج چون دستار اسپید
 به مشت خویش کوبد باد سردی
 به رویش با هزاران آه و غلغل
 به فرقش ماه میریزد غبارش
 به گردش پیچتابی خورده دریا

به تارش گاه باران است گه برف
 بهاران جنگ دارد با زمستان
 ز پای ترها سر میکشد گل
 رسد آواز طبل کوه ساران

خراشد با ستیغش سینه ابر
 سحرگه قله تا دامان مهتاب
 چراغان میشود از شعله ماه
 سحر دیهم به زی پرده ماه

غزل

گر دل مرا ز سینه برون میکنی بکن
 دیدم که لاله داغ جدایی به دل نهاد
 بار فراق میکشم ای سنگدل شنو
 شمع و فاست مونس من در دل شبان
 گر صبح جام لاله ز شبم نمود پر
 بنیاد گشته کاخ وفا با ستون عشق
 سوزد ز عشق جان، نسوزد ایمان من
 با زور عشق خویش جنون میکنی، بکن
 قلبم چو لاله غرقه خون میکنی، بکن
 این بار را اگر تو فزون میکنی، بکن
 آنرا خموش گر تو کنون میکنی، بکن
 در دیده ام سرشک تو خون میکنی، بکن
 گر با سپه تو میل ستون میکنی، بکن
 آن گاه عشق گر تو نگون میکنی، بکن

مظفر سغدزاد

شاعر مظفر سغد زاد سال ۱۹۵۰ در دیه نیکنات ناحیه پنجکنت استان خجند واقع در شمال تاجیکستان به دنیا آمده است. او سال ۱۹۷۲ دانشگاه دولتی تاجیکستان را ختم نموده فعلا به حیث استاد در مکتب به نام فیض الله انصاری زادگاهش کار میکند.

اشعار مظفر در بسیاری از مجله و روزنامه های جمهوری به طبع رسیده اند. این چنین بعضی از اشعارش در مجموعه های دسته جمعی "رشته باران"، "نوسفر"، "به جوی نو آب آمد" نشر شده اند. اشعار سغدزاد بیانگر عشق و محبت، مهر وطن و تجسم گر دیار کهسار خوش منظر او می باشد:

در لب رودهای کوهستان
بادل پر سرور می گردم
در دل من ترانه دریا
از غم و غصه دور می گردم
می براید چو آفتاب از کوه
در دلم آفتاب می رخشد
همچو گل ماهیهای زرینی
در نظر موج آب می رخشد

آبک چشمه مصفایی،
عاقبت رفته و به جو ریزد
همچو آوای کبک خوش خوانی،
از دل من ترانه می خیزد

من و دریا

نشینم در لب دریای کوهی
بینم روزهای رفته ام را

ببینم چین و آژنگ جبینم
من از آژنگ و چین روی دریا

دل دریا برابر با دل من
دل من هم برابر با دل او
دل او سنگ ساحل را رباید
دل من می رباید یار نیکو

من از پستی بلندی ها بجویم
ولی دریا به پستیها روان است
سرود او اگر فریاد آب است
سرود من همه فریاد جان است

ترا بار دیگر دریابم ای گل
فدای چشم های پر خمارت
به جلوه آب کردی پیکر من
تبسم در لبانت موج بر موج
خیال رنگه رنگه در سر من

ترا می جستم از آواز بلبل
ترا از آسمان پر ستاره
ولی دریافتم باری ز تقدیر
ترا در این جهان بیکناره
ترا دریافته شاداب هستم
واز هر يك نگاهت مست بی یاد
ولی ناگه برفتی از بر من
درون سینه ام فریاد فریاد

ترا بار دیگر دریابم ای گل
همه عالم به دست می سپارم
اگر خواهی، دل و جانم برایت
همان چشمان مست می سپارم

محمد یوسف دوران زاد

شاعر محمد یوسف دوران زاد سال ۱۹۶۳ در دیه آخوند ناحیه در بند
جمهوری تاجیکستان چشم به دنیا گشاد. تحصیلات خود را در رشته
اقتصادیات بازرگانی دانشگاه دولتی تاجیکستان فرا گرفته، در حال حاضر
مشغول در امور بازرگانی است.

دوران زاد اکثر اشعار خود را در قالب شعر نو یا خود شعر آزاد ایجاد
می کند، اگرچه اشعار نوشته او در وزنهای سنتی هم کم نیست. اشعار محمد
یوسف بیانگر دل آگاه و گواه محبت و عشق صمیمی شاعر نسبت به وطن و
مردم اویند:

مرا در سینه تنهاراز من نیست در آن باشد تمام راز دنیا
دمی گر گوش بدم بر دل خویش سراپا بشنوم آواز دنیا

مادر

دوشنبی، ای دوشنبی
مادر سبزینه سبزینه پوش من
نبیند درد را اصلا سر سبزت
نماند از تپیدن هیچ گه نبضت
دوشنبی، ای دوشنبی
مادر من،
مادر او،
مادر صدها هزاران قهرمان مادر
وای مادر اندر مردان بی مادر

ترا کی ماه و روزت هست؟
تولد میکنی هر ساعتی صد بار
تولد میکنی تکرار با تکرار
تو پیریرا نمیدانی
ز بس از طفل سیریرا نمیدانی
اگر چه پیرگردیدیم
همچون کودک شیر خوار
نمی خواهیم ز آغوشت رهایی را
جدایی را
بهشت جاودان ماست
دور دامن سبز تو،
ای مادر،
تولد میکنی هر ساعتی صد بار
تولد میکنی تکرار با تکرار
که این را زمره ای گمره نمی خواهند
به هر جایی دهند آواز
کو امروز یا فردا
رود ناگه سر فرزند
تمنایم ایا مادر
تولد کن به قصد این گمره
کسی تا در کنارت غیر فرزندت نیابد ره ...
دوشنبی، ای دوشنبی
مادر سبزینه سبزینه پوش من
نبینی درد و داغ کودکانت را
نبیند کودک تو درد و داغت را

دل من خود بود شش قطعه دهر

نمی دانم چرا گویند مردم دل کوچک درون سینه خواب است
دل من خود بود شش قطعه دهر چو رود قطعه ها در پیچ و تاب است

مرا در سینه تنها راز من نیست در آن باشد تمام راز دنیا
دمی گر گوش بدهم بر دل خویش سراپا بشنوم آواز دنیا

گاهی باشد دلم جان باز بیکار گهی باشد دلم سرباز سرحد
امانی دیارم را شب و روز نگه بانی کنند از نیک و از بد

ببند او که در یک گوشه مردم حقیر و گشته و بیحال گشته
به سان کشته پامال بیکس زدست ناحق پامال گشته

دل من همچو دنیای گشاد است ورا هست آسمان و ماه و انجم
چو در روی زمین در مزرع آن نمو یابد بهاران دانه گندم

دل من خود بود شش قطعه دهر ندیدم گر چه پیکار گشته
ولی از کشتگانش یاد آرم دل من می شود هر بار کشته

دل من خود بود شش قطعه دهر بود این قطعه ها پر سوز و پر ساز
تپشهای دل خلق جهان را همیشه میکنم در سینه احساس



سهم افغانستان در اقبال شناسی

چنانچه می دانیم آشنایی با علامه اقبال در افغانستان توأم باشعر هایش به افغانستان از طریق چاپ و نشر اشعار فارسی آن بزرگوار و همچنین از طریق اشخاصی که در هند آن زمان از محضر او کسب فیض نموده اند، آغاز شده و بنا بر جذابیت و مساعدت فضای فرهنگی افغانستان گسترش یافته است. این آشنایی و تأثیر پذیری از علامه اقبال بطور محیرالعقولی گسترده بود. نه تنها در میان حلقات ادبی، بلکه در میان علمای دینی، مراجع طریقت، عرفان و تصوف و تمام منورین افغانستان او را به یک چهرهٔ مانوس خودی، مؤثر و محرک تبدیل کرده است. من مطلب را از خاطرات و یادداشت های شخصی خودم آغاز می کنم تا تصویری ولو مختصر و محدود نفوذ و تأثیر اقبال در افغانستان در میان مردم حاصل گردد.

۱ - در سال های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ من در جریان گشت و گذرهایی به گوشه و کنار کشور به محلاتی از ولایت تخار افغانستان سفر کردم این محل که ماورای کوکچه را در بر میگرفت شامل ولسوالی های رستاق، چاه آب ینگی قلعه و دشت قلعه بود. من کمتر، کتابخانه شخصی را دیدم که در آنها کلیات یا مجموعهٔ جداگانهٔ اشعار اقبال موجود نباشد. مرحوم حاجی عین -

الدین عینی از فضلالی چاه آب و مرحوم میرزا محمد ابراهیم تقصیر از شعرای رستاق از مقلدین و پیروان اقبال در ادب و سخن بودند، در محافل ادبی که به اشتراک شعرا، فضلا، علمای دین و حتی ریش سفیدان و متنفذین صورت می گرفت، از قدما بیدل و از معاصرین اقبال همیشه مطرح بوده و محتوای فکری و بدایع آثار ایشان مورد بحث قرار می گرفت. آقای سلطان وکیل کریم الله خان، میرزا غلام محمد خان، محمد علی خان که یک دکاندار و بزاز محلی بود، بسانکات و اشعار از اقبال نقل می کردند و قطعات مکملی از او را حفظ داشتند. در سالهای اخیر در شهر مزار شریف من شرف مصاحبت عالم و فاضل گوشه گیر افغانستان مولوی صالح محمد فطرت را داشتم. موصوف دهها سال بحیث مدرس در دارالعلوم دینی اسدیة مزار شریف وظیفه داشته است. تمام افکار، اظهارات و صحبت های خود را با استفاده از اشعار و اقوال علامه اقبال تقویت می نمود و زینت می بخشید. نباید فراموش کنم که اولین مشوق شخصی من به مطالعه آثار اقبال، مولوی عبدالرزاق ترکمن بود که سابقه بیشتر از نیم قرن مدرسی در ولایات شمال کشور دارند. همچنان من با ارادمندان حلقه ادبی و عرفانی عارف شهیر معاصر افغانستان غلام سرور دهقان کابلی صحبت ها و دیدار هایی داشته ام که از جانب او با اندیشه های اقبال آشنایی یافته بودند. این تأثیرات، در زبان محتوا، عواطف و جذبات اشعار عارف موصوف افغانی بیشتر مجسم است بایاد آوری این خاطرات می خواستم به یک نکته اساسی اشاره کنم که نباید از اینکه در افغانستان آثار و تحقیقات زیاد درباره علامه ما به نشر نرسیده است، به این نتیجه رسید که تأثیر اقبال در آنجا محدود بوده، همچنین به این خصیصه فرهنگی افغان ها توجه دهم که آنان هنوز فیض صحبت زنده را از آثار قلمی برجسته تر می دارند و از قرائت باوجد و حال و اظهار نظرهای عارفانه و حکیمانه درباره آنها بیشتر مستفیض می گردیدند تا از طریق کتب و رسالات. بلافاصله باید نکته سوم را نیز ذکر کنم و آن برجستگی مشرب عرفانی اقبال است که در افغانستان آن زمان زنده، پویا و جوشان بوده است، من بسا از صوفیان طریق،

علمای دین و مردم عامی را دیده ام که به قرائت شعر:
 ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز کاشانه ما رفت به تاراج غمان خیز
 گریسته اند در زندان پلچرخی، با میر محمد ولی از ریش سفیدان تخار
 و جمشید خان شعله از فضلالی آن ولایت همصحبتی هایی دست داد. این دو
 شخصیت بسا از اشعار اقبال را به حافظه داشتند و با زمزمه آنها محظوظ
 می شدند. میر محمد ولی دعائیه مشهور اقبال:

یارب درون سینه دل باخبریده

را با وجد و حال خاصی زمزمه می کرد که شور انگیز بود.

۲ - جنبه های انقلابی افکار اقبال در میان شعرای انقلابی حتی
 چپی های افغانستان تأثیرات ژرف داشت. یکی از زندانیان سیاسی تندرو،
 حاشیه دفاعیه خود را با این اشعار انقلابی مزین ساخته بود که انعکاس
 گسترده ای در حلقات سیاسی داشت.

هر که حق باشد چو جان اندر تنش خم نگرده پیش باطل گردنش
 در جهان نتوان اگر مردانه زیست همچو مردان جان سپردن زندگیست
 و این تأثیر پذیری از اقبال حتی از زمان مشروطه خواهان مشهور است.
 همچنان اشعار:

خواجه از خون رگ مزدور سازد لعل ناب

از جفای دهخدایان کشت دهقانان خراب

انقلاب، انقلاب، انقلاب ای انقلاب.....

ساحل افتاده گفت: گرچه بسی زیستم.....

خدا آن ملتی را سروری داد.....

قبای زندگانی چاک تاکی.....

مذهب زنده دلان خواب پریشانی نیست.....

وصدها اشعار دیگر در اکثر میتینگ ها و تظاهرات و اجتماعات سیاسی
 گروه های انقلابی قرائت و استقبال می گردید. در اینجا نیز باید نکته ای علاوه
 کرد که این انقلابیون و سیاسی ها اشعار اقبال را مطابق افکار خود تعبیر و

تفسیر می کردند و به گفته مولانای بزرگ هر یک به ظن خود یار او شده بودند. در هنگام کودتای داودخان برای مبارزه با خوشبینی ساده اندیشانه روشنفکران و مردم در میان شعرای تخارو بدخشان مشاعرهای به اقتضای غزل معروف علامه اقبال:

لاله این چمن آغشته رنگ است هنوز سپر از دست مینداز که جنگ است هنوز
به راه انداخته شد که به حدود سی پارچه شده بود. متأسفانه من امروز چیزی از آنها به حافظه ندارم.

۳ - تأثیرات اقبال در مطبوعات رسمی افغانستان از زمان سراج الاخبار دیده می شود خصوصاً محمود طرزی اکثر سرمقاله های این نشریه را با اشعار زیبا و متین اقبال مزین می ساخت از جمله مقاله مشهور «عروة الوثقی» با این مصرع حضرت اقبال شروع شده است:

حدی را نیز تو می زن چو محمل را گران بینی

قرار معلوم اولین رساله درباره شرح حال و اندیشه های اقبال از طرف شاهزاده احمد علی درانی در مجله کابل سال ۱۳۱۱ نشر شده است. می گویند این شخص در مدت اقامتش در هند از محضر علامه اقبال، فیض فراوان برده است.

گزارش جریان سفر اقبال به افغانستان با اشعار و مقالات استقبالیه از جانب قاری عبدالله ملک الشعراء، عبدالعلی مستغنی، جیلانی اعظمی، سرور صبا، سرور گویا اعتمادی در رساله ای نشر شده و اشعار اقبال درباره افغانستان و تأثیرات او از جریان سفر به زیارت آرامگاه ظهیرالدین محمد بابر در کابل، مزارات غزنه و قندهار در رساله ای در کابل چاپ شده که حتماً در دسترس محققین قرار گرفته است.

شعرای افغانستان از جمله استاد خلیل الله خلیلی قصاید، قطعات و غزلیات پر شوری درباره شخصیت و افکار علامه به نشر رسانده اند. استاد غلام حسن مجددی، مقالاتی در مجله ادب پوهنتون کابل درباره اندیشه های اقبال به نشر رسانده اند.

مرحوم عبدالهادی داودی اشعار اردوی اقبال را به فارسی ترجمه و در کابل نشر نموده بودند که سرور گویا نیز قبلاً به صورت پراکنده به این مهم اقدام نموده بوده است.

ضیا قاری زاده شاعر برجسته معاصر، فرزند ملک الشعرا قاری عبدالله یک رساله پروفیسور احمد آتش محقق ترکی درباره علامه را ترجمه و به چاپ رسانده اند.

نویسنده محقق و ژورنالیست برجسته افغان محمد قدیر تره کی درباره جاویدنامه مقاله پر محتوایی به نشر رسانده اند.

استاد بهاء الدین مجروح پروفیسور فلسفه، جوانب فلسفی افکار اقبال را در چند مقاله توضیح نموده اند. شاعر فقیر و متصوف افغانستان مولوی خال محمد خسته که مدتی را در هند مهاجر بوده اند با علامه اقبال محشور و همصحبت بوده و در اشعار و افکارشان تأثیرات اقبال بسیار بارز بوده. موصوف رساله‌ای به نام «بنده خاص خدا = ۱۳۵۷ هـ ق» که ماده تاریخ وفات علامه نیز هست، نوشته اند که متأسفانه اقبال چاپ نیافته و در آرشیف ملی افغانستان محفوظ است.

رساله‌ای تحت عنوان معنی عشق از نظر اقبال بقلم دکتر روان فرهادی چاپ شده است. هم‌چنان نمونه‌های اشعار علامه اقبال در نصاب تعلیمی مضامین قرائت فارسی بعد از صنف چهارم الی دوره تحصیلات عالی زبان و ادبیات در افغانستان شامل و معمول بود و ازین طریق اهل معارف باذوق، مشرب و تفکر موصوف آشنا می شدند.

در شماره ششم جدی سال ۱۳۶۹ اخبار هفته در مقاله‌ای تحت عنوان «فرهنگ باید سیاست را تلطیف کند» در شماره ۱۷ اسد سال ۱۳۷۰ انیس تحت عنوان «موقعیت تاریخی و مسئولیت ادبی ما» بحثی مبتنی بر اینکه انقلاب فکری واقعی در زبان فارسی از اقبال آغاز می شود، از طرف اینجانب طرح و در مطبوعات و محافل پیگیری گردید که بعداً در جریده ندای اسلام در شهر مزار شریف نیز انعکاس یافت و حتی تا حال در بین شعرا و

نویسندگان این بحث ادامه دارد.

با آنکه به نسبت وجود سیاست های نامساعد و مشکلات طبع و نشر، آثار مطبوع زیاد درباره اقبال، چاپ نشده، اما تأثیرات او در میان اهل عرفان و ادب، علمای دینی، سیاسیون، روشنفکران و دیگر بخش های آگاه جامعه افغانی بسیار گسترده بوده و او را به یک چهره کاملاً خودی تبدیل کرده است. یک نکته دیگر که شاید چندان مهم به نظر نیاید ولی بر اشاعه و تأثیر اندیشه های او نفوذ وسیع داشته است ساختن آهنگ ها برای اشعار اقبال از جانب موسیقی دانان افغانی بوده است که این پارچه ها را من به خاطر دارم: «برخیز که آدم را هنگام نمود آمد»

و

«گشاده روز خوش و ناخوش زمانه گذر»

از ضیاء قاری زاده با تخلص هنری کبوتر

«به بحر رفتم و گفتم به موج بیتابی»

و

«صورت نپرستم من، بتخانه شکستم من»

از دکتر صادق فطرت ناشناس

«بیا که تازه نوامی تراود از رگ تار»

از مسحور جمال

«جانم در آویخت باجویاران»

از وحید قاسمی

«ناقه سیار من»

و ده ها آهنگ دیگر.

۴ - اما عمده ترین هم آواز اقبال و ادامه دهنده راه او در طریق احیای تفکر دینی در اسلام، در افغانستان علامه استاد صلاح الدین سلجوقی است. چنانچه می دانیم در زندگی نامه اقبال که به همت فرزند فرزانه شان نشر گردیده از همصحبتی های اقبال با قونسل افغانی در بمبئی و دهلی

صحبت‌هایی رفته. این قونسل، همانا صلاح الدین سلجوقی است. علامه سلجوقی در خط فکری اقبال و در جهت تفصیل مطالبی که از جانب علامه اقبال به اجمال یاد آوری شده آثار ارزشمندی به نشر رسانده اند. کتاب پیراج تجلی خدا در آفاق و انفس، ادامه و تکمیل احیاء تفکر دینی در اسلام یک اثر برجسته است. مقدمه‌ای بر علم اخلاق، تفصیل اسرار خودی و رموز بیخودی بامراجعه به تمام تاریخ حکمت و عرفان علی‌الخصوص در تمدن اسلامی می‌باشد. کتاب جبیره یک اثر ابتکاری در جهت توضیح، نکوین عالم امکان و تکامل جامعه بشری است که با دیدگاه قرآنی تشریح شده است. تقویم انسان ادامه این کتاب است درباره مقام انسان و نقش اعتقاد در کمال یابی او و همچنین جستجوی یک بنیان گسترده و قویم تفکر دینی. رسالات گوشه‌ای از پیغام نو که در ذیل ترجمه محمد «ص» در شیرخوارگی و خرد سالی چاپ شده. تفصیل اجتماعیات و سیاسیات اندیشه اقبال است که بامبانی حکمی و عرفانی تقویت گردیده است، و کتب نگاهی به زیبایی، افکار شاعر و نقد بیدل ادامه و تکمیل نظر علامه اقبال در زمینه احیاء و انکشاف ادب و هنر در جوامع اسلامی می‌باشد و بالاخره کتاب افسانه فردا موضعگیری اعتقادی و فرهنگی اسلامی است در برابر جهانی شدن تمدن، اقتصاد علم، تکنولوژی و فرهنگ معاصر. یعنی می‌خواهم بگویم که لب افکار علامه اقبال درباره ضرورت احیای تفکر دینی، تقویة سلوک و تهذیب اسلام، احیای شخصیت دینی و بعد دلیرانه اخذ و جذب تمدن بر این مبادی و مبانی قویم، آن طوری که به صورت تفصیلی و منسجم در آثار علامه سلجوقی اشاعه یافته، من اطلاع ندارم که در جای دیگری چنان پیگیرانه تعقیب شده باشد که متأسفانه هم در افغانستان، هم در ایران و پاکستان مسکوت مانده و باید مورد توجه قرار گیرد. و اما عرایضی که خودم می‌خواهم علاوه کنم این است، حرکات سیاسی کردار گرایانه و تسلط دیدگاه‌های مبتنی بر منافع تنگ نظرانه سیاسی باعث به فراموشی سپرده شدن بعضی از جنبه‌های اساسی فکر اقبال گردیده است که باید به آنها عمیقاً توجه گردد. چنانچه شاهد هستند امروز در افغانستان تلاش

عظیم تاریخی در جریان است، متأسفانه مطبوعات ظاهربین، منفی بیا ف
دنیاى معاصر چهره تاریكى ازین توفان عظیم تاریخی ارائه می کنند. این
مردمی که نقش قاطع در ازهم پاشی امپراتوری شوروی ایضا کردند امروز
دریافته اند که پیکر بریده شده امت اسلامی در آسیای میانه بدون ایجاد یک
نظام باثبات، دور اندیش و هدفمند در افغانستان احیا نمی گردد و آنها به طور
کامل به شخصیت خود دست نمی یابند، آنها باصدها رشته علایق با ملل
مسلمان منطقه از نیم قاره گرفته تا ایران و ترکیه پیوند داشته اند اما امروز
مراجع سیاسی و فرهنگی دول مسلمان به افغانستان و آسیای میانه یعنی
جوشان ترین کانون تمدن اسلامی در طول تاریخ، خاستگاه امام بخاری ها،
امام سفدی ها، امام ما تریدی ها و صدها افتخار دیگر عالم انسانیت و جوامع
اسلامی توجه شایسته ندارند. منظور من البته مداخله سیاسی درین کشور ها
نیست. احیای علایق دینی و فرهنگی است. مجامع دینی ترکیه با ایجاد چند
مکتب در افغانستان و آسیای میانه دور نمای خوبی از روابط خود با این
کشورها ترسیم کرده اند. آیا ایران و پاکستان در کنار درگیری ها و مصروفیت
های گسترده شان در منطقه، نمی توانند به چنین اقداماتی که جنبه آشکار،
مؤثر و مثبت دارد متشبث گردند؟ آیا حلقهات فرهنگی این کشور ها با ایجاد
مراکزى برای مطالعه و جوهات مشترک تاریخی عقیدتی و فرهنگی نمی توانند
بسا از گره ها و معضلات را باز کنند؟ بطور مثال اگر اندکی توجه را به
گسترده گى تاریخی و جغرافیایی طریقه شریفه نقشبندیه نمایم به احیای یک
سلطنت معنوی از دهلی گرفته، تا اوش و سمرقند یاری نکرده ایم؟

آیا احیای حلقهات بیدلی، انگشت گذاشتن به یک نقطه حساس
اعتقادی، ذوقی و ادبی مشترک نیست؟ ما می توانیم از اندیشه های علامه اقبال
در راه احیاء و التیام این روابط و سیمابره بگیریم طریقه شریفه نقشبندیه که
متعالی ترین نحله معرفت اسلامی در تجسم و تمثیل متوسط بودن دین اسلام
در رابطه به معنویت و مادیت، فردیت و جمعیت است، بیان معاصر خود را در
اندیشه های اقبال یافته است. اسرار خودی و رموز بیخودی، تأکید اقبال

برخلوت و اعتزال آگاهانه، کمراری و زیرکی ارزش وقت را دریافتن و تمرکز همه قوای باطنی بر امر لازم به نظر من تفصیل همان مقولات سفر در وطن، خلوت در انجمن، هوش دردم و نظر بر قدم است و این افکار وقتی به ثمر می‌رسند که با این نهاد عمیقاً اعتقادی پرورده شده در طول تاریخ پیوند بیابند. امروز حرکت اسلامی در افغانستان از یکجانبگی صدمه زیاد می‌بیند، این یکجانبگی را به نظر ما جنبه عرفانی اندیشه اقبال تکمیل می‌کند و می‌تواند حلقه وصل تمام اقوام مسلمان منطقه گردد، از تندی و خشونت بکاهد، تعصبات را کم کند، وحشت و هراس را زایل سازد و تبلیغات منفی را خنثی کند. به این ابیات توجه کنید در اسرار شریعت:

آدمی اندر جهان خیر و شر	کم شناسد نفع خود را از ضرر
کس نداند زشت و خوب کار چیست	جاده هموار و ناهموار چیست
شرع برخیزد ز اعماق حیات	روشن از نورش ظلام کاینات
گر جهان داند حلالش از حرام	تأقیامت پخته ماند این نظام

اما اگر در همین جا توقف کنیم، ممکن است دین به ظاهر بینی، قشریت، جمود و تعصب بینجامد که این بزرگترین خطر برای احیای مسلمین است، راه چاره حرکت به سوی باطن است و آن توسط طریقت حاصل می‌گردد، علامه اقبال می‌فرماید:

پس طریقت چیست ای والاضفات؟	شرع را دیدن به اعماق حیات
فاش می‌خواهی اگر اسوار دین	جز به اعماق ضمیر خود مبین
گرنبینی دین تو مجبوری است	این چنین دین از خدا مهجوری است

آگاهان می‌دانند که این اظهارات اقبال کاملاً منطبق بانص و روح قرآنی است:

تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است گفتم کنایتی و مکرر نمی‌کنم
والسلام علی من اتبع الهدی .



آشنایی با آستانه حضرت علی بن موسی الرضا (ع)

هارون پسر دوم مهدی ملقب به الرشید به سال ۱۷۵ هجری، فضل بن یحیی برمکی را از حکومت خراسان معزول و به جای او علی بن عیسی را به حکمرانی آنجا منصوب می کند.

علی بن عیسی مرکز حکومت خود را در شهر بلخ قرار می دهد و ظلم و ستم و تجاوز را به مردم خراسان پر دامنه تر از حکام گذشته دنبال می نماید. چنین است که در زمان این حاکم جبار، خطه خراسان به رهبری رافع بن نصر، سرزمین آشوب و ناآرامی و اعتراض می شود (فصل نامه شماره ۱۳). هارون در سال ۱۹۲ برای رفع غائله رافع و رسیدگی به تعدیات علی بن عیسی و جنگ با خوارج مشرق ایران با سپاهیان خویش عازم آن دیار می گردد لیکن در راه ناخوشی بر او راه می یابد و چون به گرگان می رسد مرض شدت می کند، وی از آنجا با حال نزار به توس می رود و مرگ او در جمادی الثانی سال ۱۹۳ در این شهر اتفاق می افتد. به فرمان مأمون جسد هارون را در کاخ حمید بن قحطبه که بعدها جسد مبارک حضرت رضا (ع) نیز در آنجا مدفون شد. به خاک می سپارند (۱).

۱ - برگرفته از: سرزمین مسا، سروری به تاریخ معماری ایران، تهران: نشر کیهان، ت.ن، ص ۱۳۳-۱۶۱.

در زمان خلافت مأمون، علویان عراق نهضت شدیدی ایجاد می کنند. مأمون برای رفع این جنبش و جلب نظر علویان و ایرانیان و تحکیم پایه های خلافت خود و شرعی نشان دادن آن از ارادت و عشق مردم خراسان سود می جوید و امام هشتم (ع) را از مدینه به خراسان دعوت می نماید. ابتدا حضرت رضا (ع) از دعوت مأمون سرباز می زند اما پس از اصرار فراوان که با تهدید همراه بود، آن را می پذیرد و با همراهان خود از طریق بصره و اهواز و فارس به سوی زادگاه زبادری هجرت می نماید و در ادامه راه بسر زمین فیروزه (نیشابور) در محله ای که کوی قزوینی ها نام داشت نزول اجلال می فرماید. اما پس از ترک نیشابور (۲) و رسیدن به مرو مأمون با شایستگی تمام از آن حضرت استقبال می کند و احترام و تجلیل برای ورود و اقامت آن حضرت در آن شهر بجا می آورد. حضرت رضا (ع) مدتی را نیز در مرو می گذراند و سپس مأمون دختر خود را به عقد او در می آورد و مقام ولایت عهدی را به معظم له پیشنهاد می کند؛ حضرت باناخشونودی و ناراحتی، برای مصالح اسلام آن امر را قبول می کند. این اعمال اگرچه مورد استقبال شیعیان قرار می گیرد لکن مقبول طبع پیروان سنت و جماعت قرار نمی گیرد و بهمین خاطر مأمون آن حضرت را در توس مسموم و به شهادت می رساند و آنگاه برای فریب مردم جنازه آن حضرت را با احترام هرچه بیشتر تشییع می کند و آن را بر بالای سر هارون به خاک می سپارد. پس از این رخداد سناباد به مشهد الرضا شهره می شود و رفته رفته از رونق و اعتبار شهر توس کاسته می گردد و مشهد الرضا به اعتبار می رسد.

مشهد در فراز و نشیب

اما این اعتبار و توسعه و رونق مدت زمانی به طول نمی انجامد، بدین معنی که بنای اولیه آرامگاه آن هشتمین اختر تابناک بر اثر جهل و تعصب سبکتگین ترک (۳) ویران می گردد، و دوباره بنا به دستور محمود غزنوی و به همت سوری بن معتز، جان تازه ای می گیرد (۴)، و سپس در دوره سلاجقه

ساختمان مقبره به دست غزان که دردناک تر از حمله مغول بود، خراب می‌گردد و بعد به موجب کتیبه متصل به متن سنگ قبر آن حضرت، بنا در حدود سال ۵۱۶ هجری، به دست شخصی به نام ابوالقاسم احمد بن علی - العلوی حسینی برپا می‌شود (۵)، و چند سال بعد نیز ابوطاهر بن سعد القمی وزیر سلطان سنجر گنبد باشکوهی بر روی قبر آن حضرت بنا می‌کند (۶)، و زمرد ملک دختر سلطان محمود بن محمد سلجوقی ازاره روضه را با کاشی‌های نفیس رنگی به اشکال کوبی و مسدس و مثنی می‌آراید و مجدداً در زمان سلطنت محمد خوارزمشاه، شهری که تمامی تحولات اجتماعی و تاریخی خود را مدیون آستان قدس رضوی بود با حمله خانمان سوز مغول یکسره به یغما می‌رود و ویران می‌گردد و همین مسأله سبب می‌شود که خرابیهایی نیز به ساختمان بقعه وارد گردد و نزدیک به یک قرن بعد غازان خان (۷) به تعمیر بقعه می‌پردازد و سپس به فرمان برادرش سلطان اولجایتو، گنبدی مرتفع برشانه‌های دیوار حرم برپا می‌گردد (۸) و روی آن گنبد در سال ۹۳۲ به فرمان شاه طهماسب اول زرانود می‌شود و دیری نمی‌گذرد که طلاجات مذکور به وسیله سپاه عبدالؤمن اوزبک فرزند عبدالله خان ثانی امیر اوزبکان به غارت می‌رود، لکن این چپاول و غارت را شاه عباس اول بنا بر نداری که کرده بود جبران می‌کند. (۹)

مجموعه آثار آستان قدس رضوی

این مجموعه که یکی از باعظمت‌ترین اماکن مقدسه جهان اسلام است بحق موزه‌ای است از آثار گوناگون فن معماری که می‌توان آن را از نظر کتابت خطاطی و آیینه‌کاری و گچ‌بری و کاشی‌کاری و نقاشی و مقرنس‌کاری و سایر رشته‌های هنری، زینتی بر تارک معماری ایران و تاریخ هنر اسلامی به شمار آورد.

این ابنیه بی‌نظیر در حال حاضر مشتمل بر پنج صحن به نام‌های انقلاب و آزادی و امام و جمهوری و قدس، و همچنین بناهایی به اسامی مسجد گوهر

در زمان خلافت مأمون، علویان عراق نهضت شدیدی ایجاد می کنند. مأمون برای رفع این جنبش و جلب نظر علویان و ایرانیان و تحکیم پایه های خلافت خود و شرعی نشان دادن آن از ارادت و عشق مردم خراسان سود می جوید و امام هشتم (ع) را از مدینه به خراسان دعوت می نماید. ابتدا حضرت رضا (ع) از دعوت مأمون سرباز می زند اما پس از اصرار فراوان که با تهدید همراه بود، آن را می پذیرد و با همراهان خود از طریق بصره و اهواز و فارس به سوی زادگاه زبادری هجرت می نماید و در ادامه راه بسر زمین فیروزه (نیشابور) در محله ای که کوی قزوینی ها نام داشت نزول اجلال می فرماید. اما پس از ترک نیشابور (۲) و رسیدن به مرو مأمون با شایستگی تمام از آن حضرت استقبال می کند و احترام و تجلیل برای ورود و اقامت آن حضرت در آن شهر بجا می آورد. حضرت رضا (ع) مدتی را نیز در مرو می گذراند و سپس مأمون دختر خود را به عقد او در می آورد و مقام ولایت عهدی را به معظم له پیشنهاد می کند؛ حضرت باناخشونودی و ناراحتی، برای مصالح اسلام آن امر را قبول می کند. این اعمال اگرچه مورد استقبال شیعیان قرار می گیرد لکن مقبول طبع پیروان سنت و جماعت قرار نمی گیرد و بهمین خاطر مأمون آن حضرت را در توس مسموم و به شهادت می رساند و آنگاه برای فریب مردم جنازه آن حضرت را با احترام هرچه بیشتر تشییع می کند و آن را بر بالای سر هارون به خاک می سپارد. پس از این رخداد سناباد به مشهد الرضا شهره می شود و رفته رفته از رونق و اعتبار شهر توس کاسته می گردد و مشهد الرضا به اعتبار می رسد.

مشهد در فراز و نشیب

اما این اعتبار و توسعه و رونق مدت زمانی به طول نمی انجامد، بدین معنی که بنای اولیه آرامگاه آن هشتمین اختر تابناک بر اثر جهل و تعصب سبکتگین ترک (۳) ویران می گردد، و دوباره بنا به دستور محمود غزنوی و به همت سوری بن معتز، جان تازه ای می گیرد (۴)، و سپس در دوره سلاجقه

آشنایی با آستانه حضرت علی بن موسی الرضا (ع)

ساختمان مقبره به دست غزان که دردناک تر از حمله مغول بود، خراب می‌گردد و بعد به موجب کتیبه متصل به متن سنگ قبر آن حضرت، بنا در حدود سال ۵۱۶ هجری، به دست شخصی به نام ابوالقاسم احمد بن علی - العلوی حسینی برپا می‌شود (۵)، و چند سال بعد نیز ابوطاهر بن سعد القمی وزیر سلطان سنجر گنبد باشکوهی بر روی قبر آن حضرت بنا می‌کند (۶)، و زمره ملک دختر سلطان محمود بن محمد سلجوقی ازاره روضه را با کاشی‌های نفیس رنگی به اشکال کوبی و مسدس و مثنی می‌آراید و مجدداً در زمان سلطنت محمد خوارزمشاه، شهری که تمامی تحولات اجتماعی و تاریخی خود را مدیون آستان قدس رضوی بود با حمله خانمان سوز مغول یکسره به یغما می‌رود و ویران می‌گردد و همین مسأله سبب می‌شود که خرابیهایی نیز به ساختمان بقعه وارد گردد و نزدیک به یک قرن بعد غازان خان (۷) به تعمیر بقعه می‌پردازد و سپس به فرمان برادرش سلطان اولجایتو، گنبدی مرتفع برشانه‌های دیوار حرم برپا می‌گردد (۸) و روی آن گنبد در سال ۹۳۲ به فرمان شاه طهماسب اول زرانود می‌شود و دیری نمی‌گذرد که طلاجات مذکور به وسیله سپاه عبدالؤمن اوزبک فرزند عبدالله خان ثانی امیر اوزبکان به غارت می‌رود، لکن این چپاول و غارت را شاه عباس اول بنا بر نذری که کرده بود جبران می‌کند. (۹)

مجموعه آثار آستان قدس رضوی

این مجموعه که یکی از باعظمت‌ترین اماکن مقدسه جهان اسلام است بحق موزه‌ای است از آثار گوناگون فن معماری که می‌توان آن را از نظر کتابت خطاطی و آیین کاری و گچ‌بری و کاشی‌کاری و نقاشی و مقرنس‌کاری و سایر رشته‌های هنری، زینتی بر تارک معماری ایران و تاریخ هنر اسلامی به شمار آورد.

این ابنیه بی‌نظیر در حال حاضر مشتمل بر پنج صحن به نام‌های انقلاب و آزادی و امام و جمهوری و قدس، و همچنین بناهایی به اسامی مسجد گوهر

شاد، مهمانسرای حضرتی، نقاره خانه، دارالسعادة، دارالخلاص، دارالولاية، دارالشکر، دارالسلام، دارالحفاظ، دارالسرور، دارالذکر، دارالزهد، دارالسیاده، حرم، ضریح، گنبد زراندود، دومناره با روکش طلا، کتابخانه و موزه، مسجد بالاسر، غرفات دواشکوبه، و سقاخانه و گنبد اللهوردیخان و گنبد حاتم خانی و متعلقات دیگر می باشد.

صحن انقلاب (عتیق یا عباسی سابق) که در جبهه شمال روضه مقدسه جای گرفته به شکل شمالی و جنوبی ساخته شده و برگرد خود چهار ایوان و غرفاتی را با ترکیب موزون و هم آهنگ کنار یکدیگر جای داده که در آن نشانه‌ای از معماری زمان امیر علی شیر نوایی (۱۰) و مجموعه‌ای از ویژگیهای معماری قرن یازدهم هجری قمری شکل گرفته اند.

در این صحن که طول آن حدود $۱۰۴/۵۰$ متر و عرض آن به $۶۴/۵۰$ متر می رسد گذشته از آنچه گفته شد و همچنین سه در ورودی و پنجره بزرگی از برنز و فولاد، سقاخانه‌ای بنا شده معروف به سقاخانه اسمعیل طلایی. این سقاخانه دارای ساختمانی است با سقف گنبدی با هشت دهانه بربدنه و با پوششی از طلا، در داخل سقاخانه سنگاب یک پارچه‌ای به ارتفاع $۱/۳۶$ متر و ضخامت ۲۵ سانتیمتر و محیط $۶/۲۰$ متر و دهانه $۱/۹۸$ متر گذارده شده که می گویند به امر نادر شاه آن را از هرات آورده اند.

ایوان شمالی

ایوان شمالی که طول آن $۱۴/۸۰$ متر و عرض آن $۸/۲۰$ متر و ارتفاعش به $۲۲/۵۰$ متر می رسد در زمره بناهای دوران سلطنت شاه عباس صفوی است لکن به موجب کتیبه‌ای که برپیشانی آن به خط ثلث زرد بر زمینه کاشی‌های لاجوردی رنگ نقش بسته به عهد شاه عباس دوم مورد بازسازی و مرمت قرار گرفته است. این کتیبه که مورخ به سال ۱۰۵۹ هجری و به خط محمد رضا امامی می باشد به شرح زیر است:

امر به تعمیر هذه العمارة المباركة الرضوية السلطان الاعظم و الخاقان المعظم مولی الملوك العرب و العجم السلطان بن السلطان ابو المظفر شاه عباس الثاني الصفوی الموسوی الحسينی بهادر خان خلد الله ملكه، كتبه محمد رضا الامامی فی ۱۰۵۹

ضمناً در این ایوان گذشته از ساخت و سازهای درونی همراه با مقرنس کاری و خطوط مختلف فراوان، دو کتیبه بر دو سر پایه های ایوان جای گرفته که مضمون آن دو حاکی از آن است که ایوان مذکور به عهد محمد شاه قاجار به وسیله شخصی به نام حاجی قباد علی مرمت کامل شده است. این دو کتیبه به شرح زیر خوانده می شود:

۱ - بسعی مقرب الخاقان حاجی قباد علی بیگای حاجی خانقلی
بیگای نایب آقائی

۲ - ناظم امور سرکار فیض آثار جناب حاجی میرزا موسی خان از مال
موقوفه موفق به تعمیر شد.

ایوان غربی

ایوان غربی که زیر برج ساعت قرار گرفته، با سنگ خلیج و ازاره سنگ سیاه و سطح نمای آن با کاشی کاری نفیس زیبا و کاشی های معرق چند رنگ همراه با مقرنس های تزیینی و خط نوشته هایی مانند آیه الکرسی و سوره هل اتی و آیه مبارکه نور و احادیثی از صحیح بخاری پوشیده شده و از متن کتیبه ای که به خط ثلث برجسته بر لوحی از سنگ نقر گردیده و بر سر در خارجی ایوان نصب گردیده چنین پیداست که ایوان مذکور به عهد شاه عباس اول برپا شده ولی در زمان سلطنت شاه عباس دوم به وسیله ایشیک آقاسی تاجر باشی و به معماری استادانی چون شریف و عرب شیرازی تجدید بنا گردیده است. این کتیبه که خط محمد رضا امامی را به تماشا می گذارد به شرح زیر خوانده می شود:

امر هذا بتجديد الباب المبارك العباسی ، السلطان الاعظم و
 الخاقان الاكرم مالک الرقاب الامم مولی الملوك العرب والمعجم
 السلطان بن ، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابو
 المظفر شاه عباس الثاني الصفوی حسینی بهادرخان خلدالله ملكه

ایوان شرقی

ایوان و سردر شرقی صحن که نقاره خانه آن ظاهراً در عهد قاجاریه برپا
 شده (۱۱)، تزیینات سطوح آن متقارن با ایوان غربی شکل گرفته و در ورودی
 آن بر اساس کتیبه موجود در سال ۱۰۴۴ ساخته و پرداخته شده است. این
 کتیبه که بر پیشانی سردر جای گرفته به شرح زیر است :

هو الباقی

در زمان شهنشه دوران	آن نسب بسوتواب دین پرور
خسرو برو بحر شاه صفی	سایه لطف ایزد داور
دری از بهر صحن کرد تمام	بسنده نیک خواه آن سرور
کلب آل علی خلف که بود	حلقه درگوش درگهش قیصر
وه چه در کز پی ضیاء مرصیح	بوسدش آستان شه خاور
وه چه در کز ره شرف جبریل	کرد جاروب گردش از شهپر
چون زدولت سرای شاه رضا	یافت این باب زینت دیگر
خواند معمار کاینات اورا	تبله گاه دعای اهل نظر
چون پی چشم زخم او گردون	اختر آورد و ریخت در مجمر
بانگ تحسین ز آسمان برخاست	که مریزاد دست صنعت گر
دمرگفت این نشان دولت را	کس میناد بسته تا محشر

هاتفی گفت سال تاریخش

بهر فردوس ره بجو زین دره
 ۱۰۴۴

ایوان جنوبی

کهن ترین و جالب ترین و مهم ترین قسمت این صحن ایوان جنوبی آن است که حدود سال ۸۸۵ هجری به فرمان امیر نظام الدین علی شیرنوایی بنا شده است (عکس شماره ۱۷). در این ایوان که سطوح نمای داخل آن با پوسته‌ای از طلا پوشانده شده و بر روی آنها برگره های شش بندطبل مثل تزئین گردیده است (شکل شماره ۶) گذشته از چهار در طلا که هر یک ارتباط و فضای ایوان را با بخش هایی از داخل حرم برقرار می کند و علاوه بر دو کتیبه سراسری حاوی عباراتی درباره فضیلت زیارت مرقد حضرت رضا (ع) و آزاره ای به ارتفاع دو متر از سنگ مرمر الوان و کتیبه دیگری درباره تعمیر ایوان که از عهد ناصرالدین شاه به یادگار مانده، مشتمل بر قصیده مفصلی است در بیست و دو بیت که مضمون آن حکایت از این می کند که در اواخر سلسله صفویه، به وسیله والی خراسان نادر قلی (نادرشاه بعد) ایوان مذکور و مناره بالای آن تعمیر و زراندود گردیده و منار پشت ایوان عباسی - که می نویسند معمار آن استاد علینقی مشهدی بوده - ساخته و پرداخته شده است (۱۲). این قصیده که شاعری ندیم نام یا تخلص بوده و کاتب آن محمد - علی بن سلیمان نام داشته، به شرح زیر است:

حبذا زین منظر عالی که فردوس برین

بر در صحنش چو زائر از صداقت جبهه ساست

آسمان زین آستان فیض سعادت می برد

وز فضایش عالم انوار در کسب ضیاست

چشم انجم روشن از گردوغبار درگش

دیده سیاره را مانند ثاقب تویاست

شهریاران را از این ایوان کیوان روزو شب

دیده امید چون کشکول بردست گداست

ماه از مهر می بخشد ضیاء آئینه اش
 شکل خورشیدی عیان اینجاز هر خشت طلاست
 رسته از صحن جنان گلدسته ای زرین مهر
 آشیان مرغ آمین است یسار دست دعاست
 یافروزان مشعل نورست در دست زمین
 کز فروغ آن مسنور تا ابد صحن سماست
 جان فدای روضه ای کز فضل رب العالمین
 مغفرت در جستجوی و معصیت در دست و پا است
 فیض رحمت بین کز اندک اشک در یک طرفه عین
 رستن گلهای عفو از تخم عصیان جابجاست
 کرد تجدید بنا اینجا سکندر طالعی
 کز غلامان در سلطان علی موسی الرضاست
 کلب درگاه امیرالمؤمنین نادرقلی
 آنکه در هر کار امیدش بتوفیق خداست
 والی ملک خراسان آنکه از اخلاص و صدق
 نیت صافش بحق از روز اول آشناست
 دیده تا فیض نظر از ساقی کوثر مدام
 برکفش مانند نرگس متصل جام طلاست
 هم زیمن فیض او اندر جهان افشار را
 بر تمام خلق ایران تاقیامت فخرهاست
 چون ز دست جود او اینجا بمصرف می رسد
 این طلا را هر که دست افشار می گوید رواست
 تاجبخش عرصه عالم که از شمشیر او
 نته و آشوب ها پنهان به کنج انزو است
 آنکه از چین جبین و تهرسان صولتش
 رای هند و قیصر و خاقان بمحنت مینالاست

لشکر او را خطاب از غیب شد اصحاب دین
در حقیقت حامی شرع مبین مصطفی «ص» است
شحنه عالم در آن ملکی که شبگیری کند
دزد را رنگی نباشد گر همه دزد حناست
از قزلباشی علم گشته ز شخص همتش
صفه و گلدسته و صحن مقدس زوطلاست
شد بتوفیق خدا ایوان و گلدسته تمام
باد باقی تا اثر از گردش دوران پیاست
از زبان کعبه گفتم بهر تاریخش ندیم
دم بدم زان صفه و ایوان هویدا صد صفاست

کتابه محمد علی بن سلیمان الرضوی غفر ذنوبهما فی شهر سنه
خمس و اربعین ومائة و الف (۱۱۴۵ هـ ق).

مناره ها

به طوری که بیان شد در ساختمان آستان قدس رضوی دو مناره به قرینه
شکل گرفته اند. یکی از این دو مناره در مجاورت گنبد و آن دیگری به فاصله
نسبتاً زیادی در شمال صحن عتیق و بر بالای ایوان شمالی (عباسی) به نمایش
در آمده است. مناره گنبد که از روی یک پایه مدور ارتفاع گرفته، احتمالاً
متعلق به عهد سلجوقیان می باشد و از بالا به پایین شامل دو کتیبه است که سال
ساختمان آن در هیچیک از کتیبه ها موجود نیست، ولی مؤلف تاریخ آستان
قدس آن را از زمان شاه طهماسب اول (۱۳) دانسته، و دانشنامه ایران و اسلام
آن را به عهد سلطان محمود غزنوی و سوری بن معتز (۱۴)، نسبت می دهد.
بهر حال ارتفاع این مناره که بوسیله نادر شاه زرانود گردیده از سطح زمین
۴۰/۵۰ متر و محیط قاعده آن به ۱۳ متر می رسد و کتیبه زیر مقرنس آن به خط
ثلث بهاء الدین محمد جعفر الخادم مشتمل بر صلوات بر رسول اکرم «ص» و

ائمه معصومین «ع» و آیه شریفه ۴۱ از سوره فاطر و برکتیه تحتانی آن یک آیه از اول سوره (الفتح) نقش بسته است، و اما مناره دیگر که پشت ایوان شمالی برپا شده از لحاظ شباهت ظاهری با مناره مذکور رقابت دارد منتها با این تفاوت که مناره اولی در عهد سلاجقه ولی مناره اخیر الذکر در زمان نادر شاه افشار بنا گردیده است. کتیبه این مناره بشرح زیر است:

عالیجناب سلاله سادات العظام امیر سید احمد الحسینی سرکشیک
و کلب عتبه علیه روضه رضویه محمد جعفر الخادم فی شهر رمضان
المبارک ۱۱۴۶

دارالسیاده

از ایوان طلا به دارالاخلاص و از آنجا به دارالسیاده می رویم. قدمت دارالسیاده که در امتداد محور شمالی و جنوبی طراحی شده به زمان سلطان - محمد بن مسعود سلجوقی می رسد (۱۵) ولی به امر گوهر شاد خاتون همسر شاهرخ شاه تیموری ساختمان آن تعمیر و بازسازی شده است. بانی آینه کاری آن را صاحب المآثر والآثار، محمد تقی میرزای رکن الدوله برادر ناصرالدین شاه ذکر کرده و می نویسد: آینه کاری دارالسیاده از اروقه ملحقه بروضه حضرت رضوی علیه السلام در تولیت نواب والا محمد تقی میرزای رکن الدوله در سنه ۱۲۹۹، انجام شده است (۱۶). فضای داخل دارالسیاده بوسیله یک در طلا ارتباط خود را با مسجد گوهر شاد برقرار می کند و وجود یک راهرو و یک در طلای دیگر که در جانب شرق دارالسیاده قرار گرفته اند ارتباط این قسمت از مجموعه را با دارالحفاظ برقرار می سازند. بر بالای این سر در قطعه ای است در دوازده بیت بخط خوش نستعلیق برجسته، دچار شکست هایی شده که بفرمان نامبرده در سال ۱۰۸۶ هجری تعمیر و مرمت گردیده است. این قطعه همچون متن چهار ترنجی - که برگریوه گنبد جای گرفته و اشاره بخرابی زلزله نموده است - بشرح زیر خوانده می شود:

سلیمان زمان چشم و چراغ دوده شاهان
که کمتر چاکر درگاه او فغفور خاقان شد
بنا تا کرد قصر دولتش از صنع یزدانی
بنای ظلم در روی زمین یکباره ویران شد
شهنشاهی که گرگ از لرزه بیم شبان دایم
بدور عدل او در پوستین بره پنهان شد
کجا شیر ژبان دارد بعهدهش دست برصیدی
بن ناخن بخون آغشته اش از زخم دندان شد
بفرق شاه گرتاج شهی نازد روا باشد
که خاک درگهش زینت ده دیهیم شاهان شد
بحمدالله عطا فرمود ایزداین سلیمان را
هرآن چیزی که فخر خسروان و تاجداران شد
تزلزل چون به این عالی بنا افتاد و داد لرزش
بهرسو رخنه ها چون چاک در دلها نمایان شد
بتجدید بنایش داد فرمان شاه دین پرور
کف گنجور همت از پیش سیم و زر افشان شد
چو نیشان کف جودش نمود آغاز درپاشی
کف سائل صدف سان پرزگوهرهای الوان شد
بساندک مدتی از معجز اقبال سلطانی
بنائی شد که چشمان ملائک روشن از آن شد
چراغ دولت شه باد روشن تا ابد یارب
چنان کز مهراین گنبد فروزان شمع ایوان شد
خرد گفت از زبان قدسیان تاریخ تعمیرش
مطاف جن و انس آباد در عهد سلیمان شد

دارالحفاظ

دارالحفاظ که ساختمان آن در دوران تیموریان شکل گرفته، بنایی است مستطیل شکل که ارتفاع آن تا زیر طاقش که با سه تویزه پوشیده شده به ۱۲/۸۳ متر می‌رسد. آئینه کاری دارالحفاظ بفرمان حسام السلطنه سلطان مراد میرزا صورت گرفته (۱۷) (ایران‌شهر جلد سوم ص ۱۳۱۰) و مزار عباس میرزا نیز در جبهه جنوبی آن جای داده شده است.

این قسمت از مجموعه بوسیله یک در طلاکاری شده ارتباط خود را با حرم مطهر برقرار می‌کند، در اطراف این سر در بخط ثلث برجسته برکاشی‌های چینی کتیبه ای جاسازی شده که بانی آن را علی بن محمد مقری، و کاشی ساز را محمد بن ابی طاهر و سال اتمام آن را ۶۱۲ هجری تعیین می‌کند این کتیبه که در دنبال آن بخط سفید برجسته در دو سطر نام عامل و کاشی ساز آن ذکر گردیده به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم هذه الروضة المقدسة المعظمة المكرمة
المطهرة لمولانا الامام المعصوم الشهيد المظلوم الرضا علي بن
الكاظم ابن الصادق، جعفر بن الباقر محمد بن زين العابدين علي بن
الشهيد بكر بلا حسين اخ الحسن بن علي ابن ابي طالب، امير المؤمنين
و امام المتقين و وصي رسول رب العالمين محمد بن عبد الله ابن
عبدالمطلب صلوات الله عليه و علي آله الطيبين الطاهرين و
اصحاب المنتجبين. عمل العبد المذنب الراجي رحمة ربه مولى
الامام عليه الصلوة والسلام علي بن محمد المقرى غفرالله له،
اضعف عبادالله محمد بن ابى طاهر بن ابى الحسين ما عمله و صنعه
فى تازيخ غرة جمادى الاولى سنة اثنى عشر و ستمائة غفر الله له
وللوالديه و لجميع المؤمنين و المؤمنات بمحمد و عترته الطاهرين.

حرم مطهر

حرم بصورت مربعی بوده به ابعاد (۱۰/۴۰ × ۱۰/۴۰ متر) که مساحت آن بعد از عملیات توسعه به ۱۳۵ متر مربع بالغ شده است. ضلع جنوبی حرم (پیش روی مبارک) ۱۳/۲۰ متر، ضلع شرقی (پایین پای مبارک) ۱۱ متر، ضلع شمالی (پشت سرمبارک) ۱۳/۲۰ متر و ضلع غربی (بالای سرمبارک) ۹/۴۰ متر می باشد.

از داخل حرم بوسیله چهار صفه به خارج رفت و آمد می شود که هر یک از آن ابنیه نام جداگانه ای دارد، حرم از صفه پیش روی مبارک به دارالحفاظ و از صفه شرقی به گنبد حاتم خانی و از صفه غربی به مسجد بالاسر و از صفه شمالی به توحید خانه متصل می گردد، و ازاره آن تا ارتفاع ۲۰ سانتی متر از سنگ مرمر شفاف و بالای آن به ارتفاع ۹۲ سانتی متر باکاشی های خشتی بسیار گرانبها و ارزشمند مشهور به سلطان سنجری مزین شده و روی این کاشی های نفیس آیاتی از قرآن و احادیث معصومین و کلمات قصار حکیمانه با خطوط رقاع و ثلث و نقش های اسلیمی برجسته را بنمایش گذارده اند.

از بالای این کتیبه تا منتهی الیه پوشش سقف تمام سطوح و سقف مقرنس کاری شده آن آینه کاری شده و در کمر بند زیر کاسه گنبد کتیبه ای دیگر جای گرفته بخط ثلث جلی به عرض ۸۰ سانتی متر شامل سوره مبارکه (الجمعه) که پس از ختم کتیبه، نام علیرضا عباسی در آن نقش بسته است.

بر روی بام حرم مطهر، گنبد زرین و درخشانی برپا گردیده که از دو قسمت تشکیل شده است (گریو و تیزه) ارتفاع گریو آن ۸/۷۰ متر و بلندی سرطوق یعنی تیزه گنبد ۳/۵۰ متر و ارتفاع آن از کف حرم تا بالای گنبد ۳۱/۲۰ متر و بلندی از کف حرم تا مرکز کاسه گنبد ۱۸/۸ متر و محیط خارجی آن به ۴۲/۱۰ متر می رسد.

آقای غلامحسین معماریان درباره این گنبد دوپوش می نویسد: گنبد داخلی در پاکار خود ضخامتی برابر ۷۰ سانتیمتر دارد که در تیزه آن که به

حدود ۳۰ سانتی متر می رسد روزنه هایی در محل پاکار گنبد تعبیه شده اند. استخوان بندی گنبد داخلی از ۸ باریکه طاق تشکیل شده که هر یک از آن ها در محل تیزه گنبد به وسیله نهبن یا کلاف آجری بهم متصل شده اند. عرض این باریکه طاق ها ۴۵ سانتی متر و در محل شروع برابر ۹۲ سانتی متر و در محل اتصال بانهبن ارتفاع آن در حدود ۵۰ سانتی متر است و قطر کلاف آجری آن در حدود ۲/۵۰ متر می باشد. قطر داخلی گریو در حدود ۱۱/۶۰ متر و دهانه گنبد خارجی در حدود ۱۱/۲۸ متر است و افزاز گنبد از تیزه گنبد داخلی تا تیزه گنبد خارجی در حدود ۱۱/۷۰ متر می باشد. گریو در محل شروع ضخامت در حدود ۸۰ سانتی متر و ارتفاع ۸/۷۰ متر ضخامتی برابر با ۶۰ سانتی متر دارد. ضخامت مقطع گنبد خارجی در محل شروع آن ۷۰ سانتی متر و در محل تیزه در حدود ۵۰ سانتی متر است. استخوان بندی داخلی گنبد بیرونی از ۸ خشخاشی بزرگ و ۱۲ خشخاشی کوچک تشکیل شده، خشخاشی های بزرگ دارای عمقی در حدود ۱/۷۵ متر و عرضی در حدود ۴۵ سانتی متر و ارتفاعی در حدود ۱۳ متر دارند. خشخاشی های اصلی از محل شروع با باریکه طاق های گنبد داخلی بهم متصل می شوند. خشخاشی های کوچک دارای دو اندازه متفاوت می باشند، ۹ عدد از آنها دارای عرضی در حدود ۴۳ سانتی متر و عمقی در حدود ۱/۱۵ متر و سه عدد آنها در حدود ۴۳ سانتی متر عرض و ۶۰ سانتی متر عمق دارند و ضمناً ارتفاع خشخاشی های کوچک از خشخاشی های بزرگ بیشتر است.

استفاده از چوب در ساختمان گنبد بانظمی خاص صورت گرفته، از ارتفاع حدود ۷ متر چهار عدد تیر چوبی در دو جهت در داخل پوسته گریو متصل می باشند و بین خشخاشی ها و در ارتفاع بالا نیز این اسکلت چوبی با نظم کامل دیده می شود (نیازش سازه های طاقی ص ۲۵۰).

سطح نمای گنبد مذکور با دو ردیف کتیبه بخط ثلث برجسته آذین شده مضمون کتیبه ای که در داخل چهار ترنج بشیوه موج کشیده جای گرفته حکایت از این دارد که گنبد طلای رضوی بر اثر زلزله سال ۱۰۸۴ هجری خرابی

پیدا شد و در سال ۱۰۸۶ هجری شاه سلیمان صفوی آن را باز سازی و تعمیر نمود، و اما در کتیبه ای دیگر که در مرزگریو و تیزه گنبد نقش بسته اشاره به نذری می کند که شاه عباس اول آن را بر عهده داشت و در سال ۱۰۱۰ هجری قمری آن را عملی نموده است. کتیبه دوم بنقل از مطلع الشمس بشرح زیر خوانده می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم من عظام توفیقات الله سبحانه ان وفق
السلطان الاعظم مولی الملوك العرب و العجم صاحب النسب
الظاهر النبوی و الحسب الباهر العلوی تراب اقدام خدام هذه الروضة
الملكو تية مروج آثار اجداده المعصومين السلطان بن السلطان ابو
المظفر شاه عباس الحسينی الموسوی الصفوی بهادر خان فاستسعد
بالمجیئی ماشياً علی قدمیه من دار السلطنة اصفهان الی زیارة هذه
الحرم الاشرف و قد تشرف بزینة هذه القبة من خلص ماله فی سنة الف
و عشر و تم فی سنة الف و ست عشر. عمل کمال الدین محمود نازل
یزدی، کتبه علیرضا العباسی.

گنبد اللهور دیکخان

گنبد اللهور دیکخان که در زمان نادر شاه از آن بعنوان مهمانخانه سلطنتی استفاده می شد (عالم آرای نادری ص ۱۰۳) در شمال شرقی حرم مطهر بنا شده و از جنوب به گنبد حاتم خانی از آثار حاتم بیگ اردو بادی تبریزی ملقب به اعتماد الدوله از اعقاب خواجه نصیر الدین توسی، و از آنجا به دارالسعادة محل مدفن محمد ابراهیم خان امین السلطان ارتباط می یابد. این بنا که بخرج اللهور دیکخان (۱۸) ساخته شده از داخل بصورت هشت ضلعی زیبایی است که تمام جدار آن با کاشی های عهد صفوی تزیین یافته است. بنای مذکور به استثنای جبهه شمالی از هر طرف بوسیله یک صفا به ابنیه

متصل بحرم ارتباط دارد و ازاره آن از سنگ مرمر و کاسه گنبد آن از نظر مقرنس کاری حائز اهمیت و در زیر کاسه آن کتیبه ای است کمربندی بخط ثلث سفی برزمینه کاشی های آبی رنگ که در ابتدا سوره (الجمعه) و بدنبال آن سوره مبارکه اخلاص جای گرفته است.

صحن آزادی (صحن نو)

این صحن که در مشرق رواق های اطراف حرم قرار دارد بموجب کتیبه ای که بر بالای ایوان جنوبی آن نقش بسته ، در عهد فتحعلیشاه قاجار از در آمد موقوفات آستانه بنا گردیده و کاشی کاری و تزیینات آن در زمان محمد شاه قاجار به کوشش حاجی میرزا موسی خان خاتمه پذیرفته است (۱۹).

صحن مذکور که طولش ۸۱/۵۰ متر و عرضش به ۵۱ متر می رسد دارای چهار ایوان در چهار طرف و دو طبقه غرفات فوقانی و تحتانی است. ایوان غربی که زیر قوس یک و چهار قرار گرفته (۲۰) (نگاه کنید به شکل ۷) و ارتفاعش به ۲۰/۱۰ متر و عرض به ۷/۲۵ متر می رسد به عهد حکومت آصف الدوله (۲۱) به اهتمام میرزا محمد حسین خان قزوینی عضد الملک مطلا گردیده و بهمین سبب معروف به ایوان طلا گردیده است. بر پیشانی این ایوان که سطوح داخلش با گره کندسرمه دان و گره سرمه دان قناس بزرگ تزیین گردیده (نگاه کنید بشکل ۸) به خط ثلث زرد بر زمینه کاشی های لاجوردی رنگ که بشرح زیر خوانده می شود:

العظمة والجلال و القدرة و الكمال لخالق اعلام الشامخة و الجبال
الراسيات و هذا الطاق الرفيع و البنیان المنيع شاهد على قدرة الصانع
المبدع للبدایع وقد تشرف بعمارة هذه الرواق و الايوان بانى مبانى
العدل و الاحسان و الى مملكة خراسان آصف الدوله العلية العلية و
زين لمطلق الموقوفات كتبه محمد حسين الشهيد المشهدى فى

۱۲۶۲

۱۵۴

صحن امام

این صحن در سمت جنوب حرم مطهر و مقابل خیابان تهران قرار دارد و مساحت کل آن ۹۳۹۸ متر مربع است که از آن مساحت حدود ۱۰۲۴ متر مربع زیربنای موزه و کتابخانه و مقبره شیخ بهائی و ۶۰۰ متر مربع زیربنای تالار تشریفات و ۷۷۷۴ متر مربع مساحت صحن می باشد (۲۲).

ساختمان این دو عمارت که تماماً با بتون مسلح بنیان شده در سال ۱۳۱۶ شمسی آغاز و در سال ۱۳۲۴ به اتمام رسیده است. در موزه آستان قدس علاوه بر اشیاء گرانبها از قبیل دو محراب نفیس با تاریخ ۶۱۲ هجری قمری و سنگاب بزرگ بی نظیری کار احمد و محمد سنگ تراش بتاریخ اول شعبان ۵۹۷ و منبر سه پله خاتم کاری شده با تاریخ ۱۳۰۱ هجری، سنگ قبری وجود دارد بابعاد (۳۰×۴۰ سانتی متر) متعلق بمرقد مطهر حضرت رضا (ع) که از جمله آثار تاریخی و هنر خطاطی بشماو می رود. این سنگ که در سال ۵۱۶ هجری تراشیده شده و حجار آن، عبدالله بن احمد مره بوده شامل یک متن محرابی شکل در وسط و دو کتیبه در حاشیه بخط کوفی برجسته و یک کتیبه بخط نسخ برجسته در کنار محرابی و کتیبه ای در پایین می باشد. این کتیبه ها به شرح زیر خوانده می شوند:

حاشیه اول: بسم الله الرحمن الرحيم صل علی محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و الحسن و القائم الحجة حاشیه دوم بموازات حاشیه اول: انما وليکم الله و رسوله و الذین آمنو الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون حاشیه سوم که محراب دربرگرفته: امر بعمارة المشهد الرضوی علی بن موسی علیه السلم العبد المذنب الفقیر الی رحمة الله ابو القاسم علی ابن احمد العلوی الحسینی تقبل الله منه پیشانی و متن: الله اکبر، هذا مقام، الرضا علیه، السلم اقبل، علی صلواتک،

و لا تکن من الغا فلین شعبان سنة، ستة عشر و خمسين حاشیه پائین
سنگ : مائة عمل عبدالله بن احمد مره

مسجد گوهر شاد

این مسجد که از بناهای ارزنده و برجسته قرن نهم هجری قمری بشمار می رود، در جنوب ساختمان دارالسیاده قرار گرفته و در مدت ۶۰۰ سالی که از بنای آن بدست استاد قوام الدین شیرازی گذشته (۲۳) (عکس شماره ۱۸) عناصر تزینی خود را که متعلق بدوره تیموریان و صفویه می باشد همچنان محفوظ داشته است.

در این مسجد که صحن آن بشکل مستطیل ساخته شده گذشته از تاریخ اتمام بنا که ۸۲۱ رقم خورده، تاریخ های دیگری از ۱۰۵۲ الی ۱۲۷۶ هجری بنظر می رسد که تماماً حاکی از تعمیراتی است که در این فاصله بوسیله شخصیت های دوران صفویه و قاجاریه در داخل آن بعمل آمده است. صحن مذکور که برگرد خود چهار ایوان همراه با خطوط گوناگون، ثلث، نسخ، نستعلیق، کوفی، بنائی، و کاشی های نفیس معرق و غیر معرق و نقوش گره از قبیل، سرمه دان سلی (عکس شماره ۱۹) و شش بندی ته بریده (عکس شماره ۲۰) در بغل کش ایوان جنوبی، و هشت صلیب آلت لغت در بغل کش ایوان غربی (نگاه کنید به شکل شماره ۹) و همچنین منبری از چوب گردو و گلابی بشیوه منبت و گنبدی پیازی شکل و محراب و دو مناره پوشیده با اسماء الهی و گره هشت مقرنس و هفت شبستان و غرفاتی که با ترکیب موزون و هم آهنگ کنار یکدیگر جای داده همه و همه طرحی از تزینات و آرایش سطوح نماها را به نمایش می گذارند که در زمان شاه تيموری شکل گرفته اند. مهم ترین قسمت این مسجد ایوان جنوبی آن است که با مقرنس کاری و سوره های قرآنی و احادیث و اسماء الهی آذین شده است، دهانه این ایوان ۱۲/۴۸ متر و ارتفاع آن ۲۶ متر و عمق آن ۳۵/۳۶ متر و ارتفاع کل آن به

آشنایی با آستانه حضرت علی بن موسی الرضا (ع)

۴۲/۶۴ متر می رسد. بر لبه این ایوان دو نیم ستون تو پر قرار گرفته به ضخامت ۶ متر و ارتفاع ۴۲/۶۴ متر که بطور یقین بیشتر به جهت جلوگیری از رانش طاق در طرح منظور شده اند.

بانی این مسجد ملکه نیکوکار و خیراندیش گوهرشاد خاتون همسر شاهرخ شاه تیموری و دختر امیر غیاث الدین ترخان است (۲۴) که نام این زن و شوهر بخط ثلث فرزندشان بایسنغر (۲۵) بر متن کتیبه دونمای ایوان مذکور نقش بسته است. این کتیبه در پایان به این عبارت ختم می شود، کتبه راجیا الی الله بایسنغر بن شاهرخ بن تیمور کورگان فی ۸۲۱.

گنبد مسجد با تزیینات ساده و زیبای خود بر گوشه سازهایی استوار گشته که از سطح زمین تا زیر سقف یکپارچه بنظر می رسد و این امر سبب شده تا سقف در این بلند تر و کشیده تر جلوه کند.

گنبد مذکور بر روی ساقه نسبتاً کوتاهی برپا شده و درباره آن آقای غلامحسین معماریان می نویسد: دهانه آن حدود ۱۵ متر و محیطی در حدود ۶۳ متر داشته با ضخامتی حدود ۲/۵۰ متر با مقطع گنبد داخلی از بیضی باخیز زیاد با استخوان بندی داخل هر دو گنبد از خشخاشی های بزرگ و مجموعه ای از تیرهای چوبی با ضخامت در حدود ۳۰ تا ۴۰ سانتی متر که متأسفانه گنبد اصلی بر اثر بمباران روس ها آسیب می بیند و بهمین سبب در سال ۱۳۳۹ شمسی گنبد اصلی برچیده می شود و گنبد فعلی از بتون مسلح توسط آقای مهندس آخوندزاده با همان اندازه جایگزین گنبد اصلی می گردد (نیارش سازه های طاقی).

زیر نویس

- ۱ - تاریخ کامل ایران ، ص ۹۴
- ۲ - شهر زیبای نیشابور در شمال استان خراسان بین ۵۸ درجه و ۵۰ دقیقه طول و ۳۶ درجه و ۱۳ دقیقه عرض جغرافیائی قرار گرفته و ارتفاع آن از سطح دریا به ۱۲۱۰ متر می رسد.
- ۳ - زینت المجالس ، ص ۲۲۲
- ۴ - راحة الصدور ، ص ۹۴
- ۵ - برای دیدن این سنگ می توانید به موزه آستان قدس رضوی مراجعه کنید.
- ۶ - ایرانشهر ، ص ۱۳۰۷
- ۷ - صاحب تاریخ جهانگشای جوینی می نویسد : غازان خان بن ارغون خان به مساعدت امیر نوروز در سنه ۶۹۴ بدست صوفی زاهد شیخ صدرالدین داماد علاء الدین عطا ملک ، مسلمان می شود و به تبعیت او تمام امرا و لشکریان مغول اسلام می آورند.
- ۸ - مطلع الشمس ، جلد دوم ، ص ۵۳
- ۹ - بطوری که دور گنبد مطهر نوشته شده ، شاه عباس اول در سنه ۱۰۱۰ هجری بنا بر نذری که کرده بود از اصفهان پیاده به مشهد می رود.
- ۱۰ - نظام الدین امیر علی شیر متخلص به نوائی از امرای دانشمند دربار سلطان حسین بایقرا نبیره امیر تیمور گورکانی است. وی در سال ۸۴۴ هجری در هرات متولد شد و از دوران کودکی با سلطان حسین میرزا همدرس و هم مکتب بود و زمانی که سلطان حسین به هرات مسلط شد این مرد درویش مسلک را به امارت دیوان خاصه منصوب کرد و در سال ۸۹۲ او را بحکومت استرآباد فرستاد و چندی بعد او را بوزارت برگزید.
- ۱۱ - نقاره خانه قبلی که در همین محل در زمان قاجاریه ساخته شده بود چون مصالح آن از چوب و حلبی تهیه شده و فوق العاده نازیب و سست بود

برداشته شد و به جای آن نقاره خانه جدید با استحکام و زیبایی خاصی بنا گردید.

۱۲ - مجمل التواریخ، ص ۳۶۴

۱۳ - تاریخ آستان قدس، ص ۱۰۳

۱۴ - دانشنامه ایران و اسلام، جلد اول، ص ۹۰

۱۵ - مشهد طوس، ص ۴۴۲

۱۶ - المآثر والآثار، ص ۷۸

۱۷ - سلطان مراد میرزا پسر سیزدهم عباس میرزا نایب السلطنه، در ربیع الثانی سال ۱۲۳۳ متولد و در دوم جمادی الاولی سال ۱۳۰۰ هجری در سن ۶۷ سالگی درگذشت و در همین دارالحفاظ بخاک سپرده شد.

۱۸ - از اللهوردیخان که در تسلط مجدد ایران بر جزایر و بنادر خلیج فارس و بسیاری از نبردهای دیگر شرکت داشت پلی هم در اصفهان بر جای مانده به نام پل اللهوردیخان باسی و سه چشمه و یاپل جلغا که دو بخش از شهر اصفهان را بهم متصل می سازد.

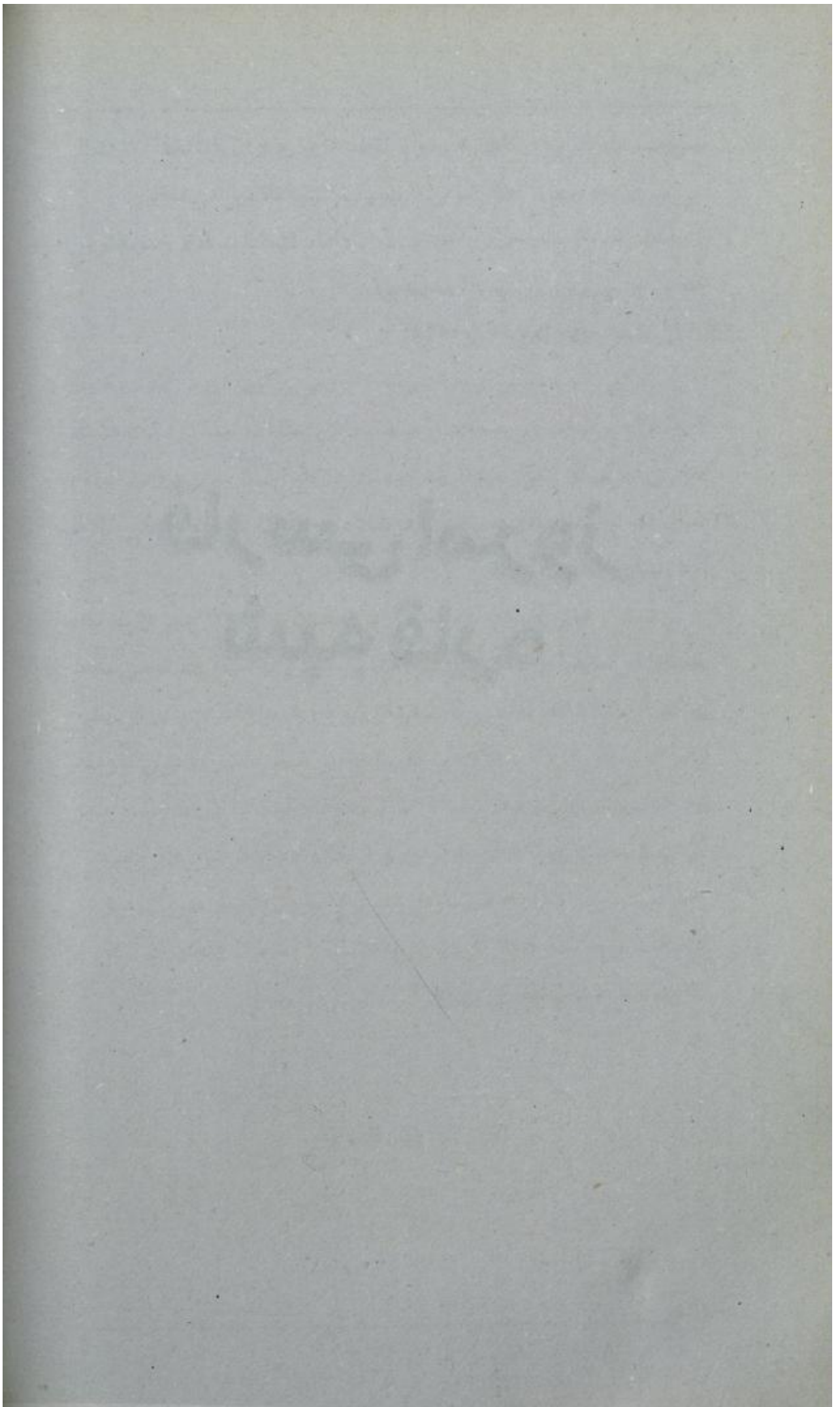
۱۹ - حاج میرزا موسی خان برادر کوچکتر میرزا ابوالقاسم قائم مقام و داماد فتحعلیشاه قاجار است. وی در سال ۱۲۲۰ هجری متولد و پس از مرگ پدر بوزارت عباس میرزا نایب السلطنه رسید. نامبرده از سال ۱۲۴۸ تا سال ۱۲۶۲ هجری نیابت تولیت آستان قدس رضوی را داشته و در سال ۱۲۶۲ در مشهد در سن ۴۲ سالگی درگذشت و در داخل حرم مدفون گردید.

۲۰ - طریقه ترسیم قوس یک و چهار: دهانه کار خط B و A را به چهار قسمت مساوی تقسیم می کنیم و بعد خطی عمود بطول نصف دهانه بر نقطه L وارد می سازیم و سپس میخی روی نقطه L می کوییم و بعد ریسمان را به نوک مدادی بسته آن را روی نقطه A قرار می دهیم و با حرکت ریسمان قوس A.D را رسم کرده و بعد میخی روی نقطه M کوییده و

- سرریسمان را از روی نقطه K رد و بر نقطه D وارد و آن را تا نقطه W دنبال می‌کنیم و بعد سمت دیگر قوس را بهمین ترتیب تکمیل می‌نماییم.
- ۲۱ - آصف الدوله پدر حسن خان سالار، داماد فتحعلیشاه و خواهرش همسر عباس میرزای نایب السلطنه بود.
- ۲۲ - ایرانشهر، جلد دوم، ص ۱۳۲۱
- ۲۳ - استاد قوام الدین پسر زین الدین که نام وی بر کتیبه ای بر انتهای کتیبه دورنمای ایوان جنوبی مسجد گوهر شاد نقش بسته در نیمه دوم قرن هشتم هجری قمری در شیراز متولد شد و بعدها در خراسان بسر برد و سرانجام ۲۳ سال پس از اتمام بنای مسجد گوهر شاد در حالیکه از سال خوردگی نالان بود زندگی را بدرود گفت.
- ۲۴ - گوهر شاد خاتون را در نهم ماه مبارک رمضان سال ۸۶۳ هجری بفرمان سلطان ابو سعید بن محمد بن میرانشاه بن تیمور به اتهام جاسوسی بنفع ابراهیم بن علاء الدوله پسر بایسنغر که نبیره وی بود اعدام و در نزدیکی فخر المدارس هرات همانجایی که بعداً امیر علی شیر را دفن کردند بخاک سپردند، و ابو سعید نیز ۱۲ سال بعد در جنگ با اوزون حسن اسیر گردید و بدست یادگار محمد تیموری از خانواده گوهر شاد بقتل رسید.
- ۲۵ - بایسنغر پسر شاهرخ شاه، اهل هنر را تشویق بسیار می‌کرد و در کتابخانه او پیوسته چهل تن از خوشنویسان و مذهبیان و مصوران مشغول کتابت و تذهیب و تصویر بودند.



فارسی امروز
شبه قاره



نگاهی در مسلک و مشرب و اسلوب شیخ عطار در آئینه آثار و اشعاروی

عرفان و تصوف به شعر و ادب فارسی رونق بخشید، در آن روح تازه دمید و دامنه آن را وسعت و گسترش داد. عرفان چشم بصارت ادبیات فارسی را نور بصیرت بخشید و تصوف دامن تخیل و تعقل ادب فارسی را با گلهای تفکر و تعمق مالا مال نمود. ادبی که در گذشته صرف اظهار فصاحت و بلاغت مدح و ستایش امراء و سلاطین و داستان سرائی رزم و بزم و ذکر گل و بلبل و شمع و پروانه و حسن و عشق می گردید با عرفان و تصوف رنگی تازه یافت و سیر آن از ظاهر به باطن و از مجاز به حقیقت و از الفاظ به معنی تغییر داده شد. بالفاظ دیگر توجه افکار و احساسات شعراء و نویسندگان فارسی بجای «عالم سازی» به «آدم سازی» معطوف گردید. کلام شعرای صوفی که مراحل مجاهده و ریاضت را در مکتب عرفان سپری کرده و مشتمل به افکار پاکیزه بود، با کلام شعرای بی خبر از سیر و سلوک خیلی تفاوت دارد:

میان ماه من تمامه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است
جایی که ظهیرالدین طاهر بن محمد فاریابی (متوفی ۵۹۸ هجری)
شاعر نیمه دوم قرن ششم هجری که به مسلک تصوف ارتباط نداشت، میگوید:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیرپای تابوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد^۱
 صد قرن برجهاں گذرد تازمان ملک اقبال درکف چوتو صاحب قران دهد^۲
 آنجا صد سال بعد در نیمه دوم قرن هفتم شاعر معروف سعدی شیرازی
 می فرماید:

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیرپای قزل ارسلان
 مگو پای عزت بر افلاک نه بگو روی اخلاص بر خاک نه^۳
 و همان حکیم سنائی غزنوی که در نخست در مدح و ستایش سلاطین
 از قصیده سرایی دمی نمی آسود و بخاطر بدست آوردن یک لقمه نان و یک
 سکه زر و سیم و یک دانه درو گهر سپاهی کمتر از خود را مدح می نمود و در
 برابر او زانو میزد:

ای سنائی نشود کار تو امروز چو چنگ تا بخدمت نشوی و نه کنی قامت چنگ
 سر سرهنگان، سرهنگ محمد هروی که سر آهنگان خوانند، مراورا سرهنگ
 گر بسقلاب برد باد نهییش نشگفت که سیه روی شود مردم سقلاب چوزنگ
 بر پلنگ ار بنهد دست ز روی شفقت نجم سیاره نماید نقط از پشت پلنگ^۴
 ولی عرفان و تصوف چنان درسی از بی نیازی به وی داد که از دنیا و
 مافیها بکلی مستغنی گردید چنانکه در یک قطعه می فرماید:

من نه مرد زر و زن و جامم بخدا گمکنم و گم خواهم
 ورتو تاجی نهی ز احسانم بر سر تو که تاج نستانم^۵
 زبان شیرین فارسی در سخنوری عارفانه و صوفیانه سه امام دارد حکیم
 سنائی و فریدالدین عطار نیشاپوری و مولانا جلال الدین رومی. سنائی
 خشت اول این عمارت نهاد، عطار این عمارت عارفانه را بالا برد و رومی آن
 را به عروج رسانید و راست اینست که ظهور سنائی و عطار تمهید ظهور

۱- دیوان ظهیر فاریابی چاپ اول طوس مشهد ۱۳۳۷ ص ۱۱۲.

۲- ایضاً ص ۱۱۴.

۳- کلیات سعدی شیرازی (بوستان ص ۱۲) انتشارات اقبال تهران.

۴- دیوان حکیم سنائی غزنوی مرتبه مظاهر مصفا چاپ امیر کبیر، تهران ص ۱۸۷.

۵- مصیبت نامه تصحیح دکتر نورانی وصال ص ۳۶۷.

رومی و باعث تخلیق عظیم ترین شاهکار شاعری عارفانه «مثنوی معنوی» شد چنانکه بقول مولانا رومی:

عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پس سنائی و عطار آمدیم
نام عطار بدون تردید محمد است زیرا علاوه بر آنکه اغلب تذکره
نویسان او را به همین نام نامیده اند خود شیخ عطار در بعضی از اشعارش نام
خود را محمد ذکر کرده است چنانکه گوید:

من محمد نامم و این شیوه نیز ختم کردم چون محمد ای عزیز
لقب عطار نیز بدون تردید فریدالدین است زیرا باز علاوه بر اینکه تمام
مؤرخین و تذکره نویسان او را بدین لقب خوانده اند خود شیخ عطار در
بسیاری از قصاید و غزلیات خود را فرید می نامد:

ختم کن اسرار گفتن ای فرید چون بسی گفتم ز گویایی بست^۱
آن ستم گز صنم کشید فرید بی گمان آفت دل و دینست^۲
همدم عیسی شود بی شک فرید گردمی برهد ازین زندان که هست^۳

زندگی عطار

آغاز و پایان زندگی عطار بدرستی معلوم نیست. سال تولد و وفات او را تذکره نویسان به تفاوت ذکر کرده اند^۱. سال تولد عطار در حدود ۵۴۰ هجری می باشد و سال وفاتش در حدود سال ۶۱۸ هجری در قتل عام نیشاپور در فتنه مغول اتفاق افتاده است. بنا بر این شیخ عطار قریب به هشتاد سال عمر کرده است چنانکه خود درباره سنین عمر خویش ذکر می کند:

۱- دیوان عطار تصحیح تقی تفضلی چاپ پنجم ۱۳۶۸ تهران ص ۴۸.

۲- ایضاً ص ۶۶.

۳- ایضاً ص ۷۰.

۴- ولادتش بقول دولتشاه و قاضی نورالله در سال ۵۱۳ هجری و بگفتار هدایت در ریاض العارفین و مجمع الفصحاء بسال ۵۱۲ هجری اتفاق افتاده است. همین طور درباره مرگ عطار در اقوال تذکره نویسان اختلاف خارق العاده ای وجود دارد چنانکه قاضی نورالله شوشتری مرگ او را در ۵۸۹ هجری ذکر میکند ولی دولتشاه و حاجی خلیفه در کشف الظنون و امین احمد رازی در هفت اقلیم ۶۱۹ هجری و ۶۲۷ هجری ذکر کرده است و همه از نفحات الانس جامی نقل کرده اند.

مرگ در آورد پیش وادی صد ساله را عمر تو افگند شست در سر هفتاد و اند^۱
 شیخ عطار از خدا خواسته بوده است که با رویی از گریه خونین و
 پیشانی خاک آلوده جان بجهان آفرین تسلیم کند :

خدایا جانم آنکه خواه کاندر سجده گه باشم ز گریه کرده خونین روی و خاک آلوده پیشانی^۲
 و شاید تصادفاً از تیغ خونریز مغول باچنین وضع و حالی یعنی باروی
 خونین و پیشانی خاک آلوده جان بجهان آفرین تسلیم کرده باشد.

شیخ عطار در نیشاپور^۳ ولادت یافته و در طلب مشایخ و اولیاء سفر
 بسیار نموده و ری و کوفه و مصر و دمشق و مکه و هندوستان و ترکستان را
 سیاحت نموده و بالاخره باز در نیشاپور اقامت گزیده، میگوید :

شهر شابورم تولد گاه بود در حرمگاه رضا ام راه بود
 سر بر آورده بمجبوی عشق سیر کرده مکه و مصر و دمشق
 کوفه و ری تاخراسان گشته ام سچن و جیحونش را بسبریده ام
 ملک هندوستان و ترکستان زمین رفته چون اهل خطای سوی چین
 عاقبت کردم به نیشاپور جای او فتاد از من بعالم این صدای

عطار روزگار جوانی را با تحصیل معارف و خدمت مشایخ و تهذیب
 نفس و کسب علوم گذراند تا سر انجام خود بمقام ارشاد رسید و کعبه اهل دل
 گردید. دولتشاه میگوید «بیست و نه سال در شهر نیشاپور بوده است بسیاری
 از اکابر و مشایخ را دریافته بود و باعارفان صحبت داشته و چهار صد جلد
 کتاب اهل طریقت را مطالعه نموده و جمع کرده^۴. چنانکه از اشعار ذیل
 مستفاد می شود :

۱- دیوان عطار ص ۷۵۶.

۲- دیوان عطار ص ۸۳۴.

۳- تذکره نویسان مولد شیخ عطار را کدکن از اعمال نیشاپور قرار داده اند. پس از حمله غزان بسال
 ۵۴۸ هجری شهر نیشاپور ویران شد و چندی بعد شادیاخ که در جانب راست نیشاپور واقع بود جای
 آنرا گرفت و چون باز در حمله مغولان ویران گشت این بار نیشاپور به محل قدیم خود عودت یافت. بنابراین
 این مولد عطار خواه کدکن و خواه شادیاخ که هر دو از اعمال نیشاپور بوده اند منسوب به شهر نیشاپور
 است.

۴- تذکره الشعراء ص ۱۴۰.

دریغاسی و نه سال تمامت بکردم در معانیها سلامت
همه اوقات من در پیش مردان برفت از دست کومرد صفادان
از ابتدای کار او اطلاعی در دست نیست جز آنکه نوشته اند که پدر وی
در شادیخ عطاری 'عظیم القدر بود و بعد از وفات او فریدالدین کار پدر را
دنبال کرده و دکانی آراسته است و علاوه به دارو فروشی در دواخانه سرگرم
طبابت نیز بوده است چنانکه در خسرو نامه گوید:

بمن گفت ای بمعنی عالم افروز چنین مشغول طب گشتی شب و روز
طب از بهر تن هر ناتوان است و لیکن شعر و حکمت توت جان است
جای دیگر در همین خسرو نامه گوید:

بداروخانه پانصد شخص بودند که در هر روز تبضم می نمودند^۱
در این ضمن که از شفای جسمانی فراغتی می جست بامور روحانی
می پرداخت و اشعار معنوی میساخت چنانکه در باب نظم مثنوی مصیبت
نامه و الهی نامه گوید:

مصیبت نامه کاندوه جهانست الهی نامه کاسرار عیانست
بداروخانه کردم هر دو آغاز چگویم زود رستم زین و آن باز^۲
مسلک و مشرب شیخ عطار

شیخ عطار علاوه برداشتن دار و خانه ای که در هر روز در حدود پانصد
شخص باو مراجعه میکرد و باو نبض می نموده اند ظاهراً مردی متمول و
متمکن بوده است و بطوریکه خود شیخ عطار می فرماید نه تنها احتیاج بکسی
نداشته بلکه بیش از آنچه باید داشته و از همه کس فارغ بوده است:

بجمدله که در دین بالغم من به دنیا از همه کس فارغم من
هر آن چیزی که باید بیش از آن هست چرا یازم به سوی این و آن دست^۳

۱ - عطار در آن روزگار کسی را می گفته اند که همه اصناف داروها را بفروشد یا بسازد و شغل دارو
فروشی در پیش، مثل امروز در فرنگستان تا درجه ای متلازم با صنعت پزشکی بوده است.

۲ - خسرو نامه چاپ تهران بتصحیح احمد سهیلی خوانساری ص ۳۳.

۳ - ایضاً.

۴ - الهی نامه چاپ استنبول بتصحیح ه. ریتز ص ۳۶۷

و به مناسبت همین بی نیازی است که شیخ عطار مناعت طبع و همت بلند خویش را حفظ کرده است و از قدر و قیمت سخن نکاسته و آن را بمدح نیالوده چنانکه گوید:

به عمر خویش مدح کس نگفتم دری از بهر دنیا من نسفتم
از آثار عطار بخوبی پیداست که وی مردی وارسته از هوای نفسانی و هواجس دنیوی بوده و خود را از سالکان واقعی وادی طریقت میدانسته است چنانکه بنظریه وحدت وجود و اتحاد باحق و فنای در او اعتقاد داشته تمکن این حالات عرفانی و کمالات نفسانی در وجود وی چنان او را بی نیاز و مستغنی از غیر خدا ساخته بود که جز مشاهده جمال حق و فنای در کمال او وی را آرزویی نبود. ازین رو بر خلاف دیگر شاعران دنیا پرست اعتنایی به صاحب دولتان و زورمندان زمان خود ندارد و مطلقاً نامی از هیچکس نه بخوبی و نه ببدی نمی برد و از آفرین گفتن و نفرین کردن بایشان هر دو بیزار است. شرح حال استغنائی خود را در خاتمت کتاب منطق الطیر بیان کرده است:

چون زنان خشک گیرم سفره پیش	ترکنم از شوربای چشم خویش
من نخواهم نان هر ناخوش منش	بس بود این نان و این نان خورش
شد غناءالقلب جان انزای من	شد حقیقت کنز لایفناهی من
شکر ایزد را که درباری نیم	بسته هر ناسزاواری نیم
من ز کس بر دل کجا بندی نهم	نام هر دونی خداوندی نهم
نه طعام هیچ ظالم خورده ام	نه کتابی را تخلص کرده ام
نه هوای لقمه سلطان مرا	نه قفا وسیلی دربان مرا

همین بی نیازی و استغنائی قلب است که شیخ عطار را به طرف عالی ظرفی و وسعت مشرب سوق داده و حتی این بی نیازی مطلق را از هر دین و آئین گاهی باکمال صراحت بیان می کند چنانکه گوید:

کفر کافر را و دین دیندار را ذره‌ای دردت دل عطار را^۱
بعضی از تذکره نویسان دو کتاب بنام مظهرالعجائب و لسان الغیب به
شیخ عطار منسوب کرده و از روی اشعار آن دو کتاب شیخ عطار را از زمره
اهل تشیع شمرده اند. مرزا محمد خان قزوینی در مقدمه انتقادی در شرح
احوال شیخ عطار بعضی از اشعار مظهرالعجائب و لسان الغیب را نقل کرده
است که در آن بر خلاف کتب^۱ سابقه براین که صریحاً اظهار میدارد که از

۱ - ایضاً ص ۱۴.

۲ - علاوه بر اینکه آقای سعید نفیسی بدون تردید در کتاب خود راجع به عطار به صراحت گفته است
که شاعری دیگر بنام عطار تونی الاصل و مولدش نیشاپور بوده و در قرن نهم می زیسته و خود را
فریدالدین عطار می خوانده مردی جعل و دروغزن و ست شعر و کم مایه بوده است و بعضی از
کتابهاییکه به شیخ عطار منسوب شده اصلاً از اوست منجمله مظهرالعجائب و لسان الغیب است که به
هیچ وجه از فریدالدین عطار نیشاپوری نیست. خود شیخ عطار در کتاب معروف خود منطق الطیر که
زبده مؤلفات اوست بصراحت گفته است که از نظر ظاهر شریعت معتقد به کیش اکثر مسلمانان یعنی اهل
سنت و جماعت بوده است و مناقب ابوبکر و عمر و عثمان و علی المرتضی رضی الله عنهم را بفحواى
لا نفرق بین احد منهم» بدون تفریق بیان کرده است:

(الف: در مناقب ابوبکر رض)

ثانی اثنین اذهمانی الفار اوست
در همه چیز از همه برده سبق
ریخت در صدر شریف مصطفی «ص»
لاجرم تا بود ازو تحقیق ریخت
ثانی اثنین او بود بعد از رسول «ص»

خواجه اول که اول یار اوست
صدر دین صدیق اکبر قطب حق
هرچه حق از بارگاه کبریا
آن همه در سینه صدیق ریخت
چون تو کردی ثانی اثنینش قبول
(ب: در مناقب عمر فاروق رض)

ظل حق فاروق اعظم شمع دین
در فراست برده از مردان سبق
هست او از قول پیغمبر «ص» عمر رض
نیل جنبش زلزله آرام یافت
گفت شمع جنت است این نامدار

خواجه شرع آفتاب جمع دین
ختم کرده عدل و انصاف او زحق
آنکه دارد بر صراط اول گذر
کار دین از عدل او انجام یافت
چون نبی میدید کوی میسوخت زار
(ج: در مناقب عثمان رض)

بل خداوند دو نور برحق است
صدر دین عثمان عفان آمده است
از دل پرنور ذوالنورین یافت
هم ز حکمش گشت نران منتشر
حق نخواهد کرد با عثمان حساب

خواجه سنت که نور مطلق است
آنکه غرق بحر عرفان آمده است
رونقی کین عرصه کونین یافت
هم بعدل او شد ایمان منتشر
هم پیمبر گفت در کشف حجاب
(د: در مناقب علی رض)

کان علم و بحر حلم و قطب دین

خواجه حق پیشوای راستین

اهل سنت و جماعت است اظهار تشیع خود بصراحت و بدون تقیه گوید :

شیعه پاکست عطار ای پسر جنس این شیعه بجان خود بخر
 ما ز فاروق التجا برکنده ایم پی ز نورین شما ببریده ایم
 بوحنیفه را ز دست بگذار تو خود برو اندر پی کرار تو
 شیخ عطار مؤمنی سنی بوده یا معتقد به مسلک اهل تشیع، نزد ارباب
 نظر و اهل بصیرت چندان اهمیت ندارد. حق اینست که شیخ عطار مؤمنی
 راسخ العقیده و عارفی پاک طینت بوده است که خود را از هر گونه تعصبات
 پاک داشته بود. فکر او بلند تر از اینگونه اختلاف فروعی بوده و در آثار اصلی
 خود چند بار بدوری خویش از تعصب اشاره کرده است و بارها هر چهار
 خلیفه راشد را بیک نحو ستوده و با احترام یاد کرده است چنانکه در حاشیه
 نقل کردیم. در منطق الطیر بعد از ذکر مناقب هر چهار خلیفه راشد «در ذم
 تعصب» میگوید :

ای گرفتار تعصب مانده دایماً در بغض و در حب مانده
 گر تولاف از هوش و از لب میزنی پس چرا دم از تعصب میزنی
 در خلالت نیست میل ای بی خبر میل کی زبید ز بویگر و عمر
 میل اگر بودی در آن دو مقتدا هر دو کردندی پسر را پیشوا
 هر دو گر بردند حق از حقوران منع واجب آمدی بر دیگران
 گر نمی آید کسی در منع یار جمله را تکذیب کن یا اختیار
 ورکنی تکذیب اصحاب رسول «ص» قول پیغمبر نکردستی قبول
 گفت «هر یاریم نجمی روشن است^۱ بهترین قرنهای قرن من است^۲»

ابن عم مصطفی «ص» شیر خدا
 مفتی مطلق علی الاطلاق اوست
 عقل را در بینش ارکی شکمی است
 هم علی مشغول فی ذات الله است
 (منطق الطیر ص ۲۷ - ۲۹)

ساقی کوثر امام رهنما
 مقتدای دین بااستحقاق اوست
 چون علی از عینهای حق یکی است
 هم زاقضیکم علی جان آگه است

۱ - «اصحابی کالنجوم فبأیهم اقتدیتم اهتدیتم» - جمع الفوائد مؤلفه محمد بن محمد بن سلیمان

ای کاش ما همه مسلمانان عالم در این زمان چه اهل سنت و چه اهل تشیع اشعار مذکوره الصدر شاعر محبوب خود را در نظر داشته همه اصحاب و اقربای رسول خدا «ص» را بلا تفریق بفحوای حدیث مصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم) الله الله فی اصحابی لا تتخذوا هم غرضاً من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم^۲. نه فقط محبوب ترین و محترم ترین کائنات میداشتیم بلکه هر چهار خلیفه راشد و هر جلیس بزم نبوت را اعتقاداً و عملاً شمع هدایت و مقتدای خود می پنداشتیم. بقول مرد آهنین عزم آیت الله امام خمینی «اسلام غیر از دعوت اتحاد چیزی دیگر نیست ... آنان که در میان مسلمانان سنی و شیعه رخنه اندازی میکنند دشمنان اسلام هستند ... ما و مسلمانان سنی ملت واحد هستیم باهم برادران هستیم اگر کسی برعکس این حقیقت چیزی دیگر گوید او مفسد است تخریب کار است»^۳.

شیخ عطار فلسفه و حکمت یونان را مایه ضلالت میدانست چنانکه در منطق الطیر گوید:

در میان حکمت یونانیان	کسی شناسی دولت روحانیان
دوستش دارم زفای فلسفه	کاف کفر اینجا بحق المعرفه
تو توانی کرد از کفر احتراز	زانکه گر پرده شود از کفر باز
بیشتر بر مردم آگه زند	لیک این علم جدل چون ره زند
خاک بر یونان قشان در درد دین ^۴	حکمت یشرب بس است ای مرد دین

طبع مدینه منوره ۱۳۸۱ هـ، ج ۲ ص ۲۹۲.

۲- «خیرامتی قرنی... الخ (الحدیث) صحیح بخاری باب فضائل الصحابه.

۳- مسند احمد بن حنبل جلد ۵ ص ۵۴، طبع المکتب الاسلامی بیروت.

۴- اتحاد و یک جهتی امام خمینی کی نظر مین - قونصلیت جنرال اسلامی جمهوری ایران - لاهور - ص ۱۱، ۱۲، ۱۴.

۵- منطق الطیر ص ۲۹۱.

پایه سخن و سبک عطار

شیخ عطار بحق از شاعران بزرگ متصوفه و از مردان نام آور تاریخ ادبیات ایرانست. کلام ساده و گیرنده او باعشق و اشتیاقی سوزان همراه است همواره سالکان راه حقیقت را چون تازیانه شوق بجانب مقصود رهبری کرده است وی برای بیان مقاصد عالیه عرفانی خود بهترین راه را که آوردن کلام بی پیرایه روان و خالی از هر آرایش و پیرایش است انتخاب کرده است. وی اگرچه بظاهر کلام خود وسعت اطلاع سنائی و استحکام سخن و استادی آن سخنور نامی را ندارد، ولی زبان نرم و گفتار دل انگیز او که از دلی سوخته و عاشق و شیدا برمی آید حقایق عرفان را بنحوی بهتر در دلها جایگزین میسازد و توسل او بتمثیلات گوناگون و ایراد حکایات مختلف هنگام طرح یک موضوع عرفانی را برای مردم عادی بیشتر و بهتر روشن و آشکارا میدارد. اگرچه عطار شعر خود را ذریعه اظهار بلاغت و فصاحت نشمرده و حتی خود را از زمره شاعران نامدار ندانسته بلکه می خواسته است که سخن را بهانه ای ساخته ناقه بی زمام راسوی قطار بکشد. او موافق دعوی خود متوجه بمعانی بوده و هر یک از تصنیفات خود را برای توجیه مطالب عرفانی ساخته است چنانکه گوید:

شاعرم مشمر که من راضی نیم مرد حالم شاعر ماضی نیم

تو مخوان شعرش اگر خواننده ای ره بمعنی بر اگر داننده ای^۱

باز هم بحر بی کرانه معانی که در دل عطار چنان موج و متلاطم بوده است که طبع گهر بارش نمی دانسته است چگونه آنها را به رشته نظم در آورد:

زبس معنی که دارم می ندانم که هر یک را بهم چون می رسانم^۲

و بهمین جهت یکی از «پرگوی ترین» و «بسیار گوی ترین» شعرای

ایران بوده است چنانکه خود اعتراف کرده است:

۱ - مصیبت نامه بتصحیح دکتر نورانی وصال ص ۳۶۸.

۲ - خسرو نامه ص ۳۲۹.

از ازل چون عشق باجان خوی کرد
و در خسرو نامه گوید:

کسی کو چون منی را عیب جویت
همی گوید کو او بسیار گویت
و لیکن چون بسی دارم معانی
بسی گویم تو مشنوی تو دانی
گهر آخر بدیدن نیز ارزد
چنین گفتن شنیدن نیز ارزد

شیخ عطار نه تنها حالات عارفان را جستجو کرده و با سرار آنان پی برده بلکه خود عمری در طریق عرفان سیر و سلوک کرده و در آتش عشق الهی سوخته و ازین راه در افق عرفان تابش کرده است. بیجهت نیست که بزرگترین شاعر عرفان مولانا جلال الدین رومی او را پیشوا و بزرگ دانسته و خود را در برابر او کوچک شمرده است:

هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

* * *

من آن ملای رومی ام که از نطقم شکر ریزد
و لیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم
طبع عطار روان و فکرش در جولان بوده و ازینرو تالیفات بسیار از نظم و نثر بوجود آورده حتی شماره آن را بعدد سوره های قرآن مجید نوشته اند چنانکه در کتاب مجالس المؤمنین آمده:

مقابل عدد سوره کلام نوشت
سفینهای عزیز و کتابهای گزین
شیخ عطار نیز مانند شاعران دیگر خراسان قصاید ساخته ولی با دو فرق اساسی یکی اینکه در قصیده، عطار سبک تغزل را بکار نبرده و بطور کلی روش قصاید فرخی و عنصری و منوچهری را ندارد. دوم آنکه قسمت مهم شعر آنان صرف مدح سرایی شده در صورتیکه عطار این طرز را بکلی ترک کرده چنانکه خود گفته است:

بعمر خویش مدح کس نگفتم

قصاید او متوجه به نعمت و پند و موعظت و عرفان و از خواص آن تضمین آیات قرآنی و احادیث نبوی و ذکر ناپایداری جهان و لزوم بیداری

انسان است و در این معانی الحق داد سخن داده است و خود درین فن به
متانت سخن خود پی برده است :

بشعر خاطر عطار را دم عیسی است از آنکه هست چو موسی اشی صد ید بیضا
ز وقت آدم تا این زمان نیافت کسی نظیر این گهر اندر خزانه شعراء^۱

باوجود قصیده عرفانی باید گفت استادی عطار بدون تردید در غزل
عرفانی است که گذشته از سنائی کسی را براو سبقت نبوده و سنائی هم گرچه
پیش از او غزلهائی شیرین صوفیانه سروده ولی سخنش در شیوایی و
سوزندگی پایه سخن عطار نمی رسد. عطار در این فن نه تنها تاحدی مبتکر
است بلکه سرمشق شاعران عرفانی بعد از خود مانند مولانا جلال الدین
رومی و حافظ شیرازی است. آتش عشق و سوز محبت در سر تا سر دیوان
عطار بطوری محسوس است که هر صاحبذلی آنرا بخواند بی درنگ مشتعل
خواهد شد. بدیهی است تمام غزلیات آتشین عطار تعبیر از ذوق و افکار
عرفانی او میکند :

دست در دامن جان خواهم زد پای بر فرق جهان خواهم زد
اسب بر جسم و جهت خواهم تاخت بانگ بر کون و مکان خواهم زد
چون مرا نام و نشان نیست پدید دم بی نام و نشان خواهم زد
هان مبر ظن که من سوخته دل آن دم از کام و زبان خواهم زد
از دلم مشعله ای خواهم ساخت نفس شعله نشان خواهم زد^۲

باید دانست با اینکه سخن عطار ساده است و پیچیدگی ندارد و الفاظ
در مقابل معانی معلوم بکار رفته، بازگاهی در موارد تشبیه از صنایع شعری
و قیاس خیالی و نکته پردازی نمونه هایی بدست داده مثلاً لب را به عناب،
خط را بریحان، دهان را به پسته و دندان را بمرجان مانند کرده، زلف را گاهی
به زنجیر گاهی بشب گاهی بدام گاهی به هندو و گاهی بکفر تشبیه نموده، خال
را گاهی به دانه و گاهی به زنگی بچه مانند کرده ولی اینگونه تشبیهات در

۱- دیوان عطار ص ۷۲۰.

۲- دیوان عطار ص ۱۷۵.

دیوان عطار کاملاً نادر است . همچنین وصف طبیعت که در اشعار فرخی و عنصری و منوچهری فراوانست بسیار کم مورد توجه عطار واقع گشته و ابیاتی مانند ابیات زیرین در دیوان او کمیاب است :

باد شمال میرسد جلوه نستر نگر	وقت ز عشق گل بلبل نعره زن نگر
سبزه تازه روی را نوخط جویبار بین	لاله سرخ روی را سوخته دل چومن نگر
یاسمن لطیف را همچو عروس بکر بین	باد مشاطه فعل را جلوه گرمین نگر
نرگس نیم مست را عاشق زرد روی بین	سوسن شیر خواره را آمده در سخن نگر
لعبت شاخ ارغوان طفل زبان گشاده بین	ناوک چرخ گلستان غنچه بی دهن نگر

بخش بزرگ اشعار عطار مثنویهای متعدد اوست که همه را در معانی عرفان و تصوف نظم کرده و نامی ترین آنها منطق الطیر است .

شیخ در این داستان سفر مرغان برای وصال سیمرغ سیر و سلوک عارفان و راه کوشش و ریاضت را برای رسیدن بدرجه عالی آدمیت و دریافتن حقیقت قصد کرده است . پیداست راه کمال رنجهای فراوان دارد و مرد جوینده و بردبار خواهد تا طی مقامات درجه ذیل نماید :

اول مقام طلب ، دوم مقام عشق ، سوم مقام معرفت ، چهارم مقام استغناء ، پنجم مقام توحید ، ششم مقام حیرت ، هفتم مقام فنا .

اینست مراحل رسیدن مرد عارف بکمال چنانکه مرغان نیز پس از پیمودن این هفت وادی و تحمل دشواریهای بی پایان و رسیدن بوادی فنا سرانجام بدرگاه سیمرغ رسیدند عکس خود را در آنجا دیدند :

هم ز عکس روی سیمرغ جهان	چهره سی مرغ دیدند آن زمان
چون نگه کردند این سی مرغ زود	بیشک این سی مرغ آن سیمرغ بود
کشف این سرّ توی در خواستند	حل مایی و تسوی در خواستند
بی زبان آمد از آنحضرت جواب	کاینه است آنحضرت چون آفتاب
هر که آید خویشان بسیند در او	جان و تن هم جان و تن بسیند در او

۱- دیوان عطار ، ص ۳۰۶ .

۲- منطق الطیر ص ۲۷۵ .

بدینگونه مرد عارف چون مقامات را طی نماید و مراحل را به پیماید و بکمال برسد خواهد دید دیاری جز یار نبوده و خدا را در خود خواهد یافت و سر «من عرف نفسه فقد عرف ربه» بر او پدید خواهد شد.

رسم عطار در اغلب مثنویها و از آنجمله در منطق الطیر آنست که پس از ذکر مطالب حکایتهای صوفیانه آورده و به تمثیل مقصود پرداخته است و این سبک بخصوص مورد اقتباس مولانا جلال الدین رومی واقع شده بلکه گاهی عین عبارات شیخ را مولانا رومی اقتباس کرده مانند این مثال:

عطار در منطق الطیر در شرح وادی عشق گوید:

کس در این وادی بسجز آتش مباد و آنکه آتش نیست عیشش خوش مباد^۱
مولانا جلال الدین رومی گوید:

آتشست این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد^۲
در سوانح مولوی اثر شبلی نعمانی آمده است «تصنیفات عطار برای مولانا دلیل راه بوده است» و بعد شبلی نعمانی می نویسد «منطق الطیر عطار و حدیقه سنائی از حیث نفس شاعری نسبت به مثنوی مولوی بالاتر است ازین رو هر کس می تواند از آن ها لطف برد و در هر مجمع و محفل ممکن است رواج پیدا کند بر خلاف مثنوی که در سرزمینی سروده شده که زبان فارسی در آنجا زبان عموم نبوده است مضافاً باینکه در حدیقه و منطق الطیر مسائل دقیق و پیچیده ای بیان نشده است بلکه افکار و خیالات صاف و روشن سلوک و اخلاق است که به فهم هر کس در میآید بر خلاف مثنوی که قسمت اعظم آن در بیان مسائلی است که به فهم علمای دقیق النظر هم مشکل در میآید»^۳

۱ - منطق الطیر ص ۲۲۲.

۲ - مثنوی دفتر اول ص ۱.

۳ - سوانح مولانا روم ص ۸۷.

مآخذ و مصادر

- ۱: اتحاد و یک جهتی امام خمینی کی نظر مین ، چاپ قونصلیت جنرل اسلامی جمهوریة ایران لاهور.
- ۲: الهی نامه بتصحیح هـ . ریتز چاپ استنبول.
- ۳: تذکرة الشعراء مؤلفه امیر دولتشاه سمرقندی .
- ۴: دیوان حکیم سنائی غزنوی مرتبه مظاهر مصفا، چاپ امیر کبیر تهران.
- ۵: دیوان ظهیر فاریابی، چاپ اول ، طوس مشهد ۱۳۳۷ .
- ۶: دیوان فریدالدین عطار نیشاپوری بتصحیح تقی تفضلی ، چاپ پنجم، ۱۳۶۸ تهران .
- ۷: ریاض العارفین مؤلفه رضا قلی هدایت طبع تهران ۱۳۰۵ .
- ۸: سوانح مولانا روم ، مؤلفه شبلی نعمانی چاپ مجلس ترقی ادب ، کلب رود، لاهور ۱۹۶۱ .
- ۹: جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار نیشابوری از آقای سعید نفیسی طبع تهران ۱۳۲۰ .
- ۱۰: صحیح بخاری باب فضایل الصحابه «رض» .
- ۱۱: خسرو نامه بتصحیح احمد سهیلی خوانساری ، چاپ تهران .
- ۱۲: کشف الظنون مؤلفه حاجی خلیفه .
- ۱۳: مجالس المؤمنین مؤلفه قاضی نورالله شوشتری .
- ۱۴: مجمع الفصحاء مؤلفه رضا قلی هدایت طبع قدیم تهران .
- ۱۵: مصیبت نامه بتصحیح دکتر نورانی وصال .
- ۱۶: مسند احمد بن حنبل طبع المکتب الاسلامی بیروت جلد ۵ .
- ۱۷: منطق الطیر بتصحیح دکتر محمد جواد مشکور ، چاپ دوم ، تهران ۱۹۶۲ م .
- ۱۸: نفحات الانس مؤلفه مولانا عبدالرحمن جامی .
- ۱۹: هفت اقلیم مؤلفه امین احمد رازی .
- ۲۰: Literary History of Persia by E.G Brown
- ۲۱: مثنوی مولوی چاپ انتشارات جاویدان تهران .
- ۲۲: کلیات سعدی شیرازی (بوستان ص ۱۲) انتشارات اقبال تهران .

شیخ سماوالدین سهروردی ملتانی دهلوی
و خدمات ادبی و عرفانی او

فاتحین عرب که در آخر قرن اول هجری به شبه قاره هند و پاکستان تسلط یافتند و اسلام را بالاتر از وادی سند بردند - اگرچه در این منطقه این دین تازه در قلب مردم جای گرفته و اسلام بریت پرستی غالب گردیده بود - ولی از زمان غزنویان به بعد بود که اسلام بوسیله عارفان و صوفیان و بزرگان دین به نقاط دور دست هند راه یافت. در این ضمن سلسله چشتیه مهم ترین و بزرگترین سلسله عرفانی در شبه قاره است. بنیانگذار این سلسله خواجه - معین الدین چشتی «رح» (م. ۶۳۳ ه. ق) است. عارفان به این طریقه بزرگ خدمات پرارزشی و شایانی به اسلام و ادبیات عرفانی به شبه قاره انجام داده‌اند. روی هم رفته سلسله سهروردیه بعد از سلسله چشتیه معروفترین و بزرگترین سلسله عرفانی در شبه قاره هند و پاکستان است. صوفیان این سلسله در میان مردم کار ارشاد و اشاعه دین را شروع کردند و این گونه صوفیه نه تنها در مردم نفوذ داشتند بلکه پادشاهان هم به آنها ارادت می ورزیدند و برای آنها احترام فراوان بجای می آوردند. در اول بعضی خلفای نامور این سلسله مثلاً شیخ سلطان سخی سرور «رح» (م. ۵۷۷ ه. ق)، شیخ نورالدین - مبارک غزنوی «رح» (م. ۶۳۲ ه. ق)، شیخ مجدالدین حاجی «رح» (م. ۶۳۸ ه. ق)، قاضی حمید الدین ناگوری «رح» (م. ۶۴۳ ه. ق)، در هند آمده بودند ولی

گسترش سلسله سهروردیه در هند بدست شیخ بهاوالدین زکریا ملتانی «رح» (م. ۶۶۶ ه. ق.)، راه یافت و در ملتان و اچ و مقامات دیگر خانقاه های معروف سلسله سهروردیه ساخت. چنانچه در عهد شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی «رح» شهر ملتان، یک مرکز اسلامی و روحانی مسلمانان شبه قاره در آمده بود. در این سلسله معروفترین بزرگان شیخ رکن الدین ابوالفتح ملتانی «رح» (م. ۷۳۵ ه. ق.)، سید جلال الدین بخاری «رح» (م. ۶۹۰ ه. ق.)، مخدوم جهانیان جهانگشت «رح» (م. ۷۸۵ ه. ق.)، شیخ صدرالدین راجو قتال «رح» (م. ۸۲۷ ه. ق.)، شیخ سماوالدین ملتانی دهلوی «رح» (م. ۹۰۷ ه. ق.)، شیخ زین العابدین ادهن دهلوی «رح» (م. ۹۳۴ ه. ق.)، و شیخ جمالی دهلوی «رح» (م. ۹۴۲ ه. ق.)، و غیرهم قابل ذکر هستند. ولی ما در این مقاله درباره عارف بزرگ این سلسله شیخ سماوالدین ملتانی دهلوی «رح» و خدمات ادبی و عرفانی او مطالبی را بیان می نمایم.

شجره نسب و اسلاف

شیخ سماوالدین در زمان سلطنت لودیان (۸۵۵ ه. تا ۹۲۳ ه.) در قرن نهم و آغاز قرن دهم هجری، اکابر مشایخ و علمای سلسله سهروردیه در هند بشمار می رود. شیخ سماوالدین ملتانی از خانواده قریش بوده و شجره نسبش تا صحابی رسول «ص»، حضرت زبیر بن عوام «رض»، می رسد. شجره نسب او اینطور است:

شیخ سماوالدین بن خواجه فخرالدین بن خواجه فتح الله جمال الدین بن اسماعیل بن ابراهیم بن شیخ حسین بن شیخ کمال الدین بن شیخ حسن بن عیسی بن نوح بن محمد بن سلیمان بن داؤد بن یعقوب بن ایوب بن هادی بن عیسی الاکبر بن مصعب بن زبیر بن عوام «رض» (۱).

اسلاف شیخ سماوالدین در سند به سال ۱۴۵ ه. ق، چند نفر از خانواده حضرت زبیر بن عوام «رض» در دوره سلطنت عباسیه در عهد خلیفه ابو - جعفر منصور (۱۳۶ ه. تا ۱۵۸ ه.) آمدند و در آن روزگار طرف حکومت عباسیه

استاندار سند عمر بن حفص بن عثمان معروف به هزار مرد (۲) بوده و جماعتی از خانواده زبیری در سند در شهر کنباه (کهمبایت) (۳) اقامت گزیدند.

عمر بن عبدالعزیز هباری اسدی (م. ۲۷۰ هـ) در سند به سال ۲۴۰ هـ (۴) سلطنتی مستقل تشکیل داد و در زمان او و فرزندانش این ناحیه تحت سلطنت منصوره بود ولی بعد از خاتمه سلطنت منصوره در سال ۳۸۴ هـ خاندان زبیری هم بادیگر اقوام عرب از شهر کنباه به ملتان مهاجرت کردند و این خاندان در ملتان به نام قریشی زبیری و به سبب زندگی گزاردن به شهر کنباه، "کنبوی" معروف شدند و به مرور زمان "کنبوه" شهرت یافتند.

نام و نام پدر

اسم کامل شیخ، سماوالدین و از خاندان "کنبوه" معروف بود. بعضی تذکره نویسان و مؤرخان اسم شیخ بهاوالدین اشتباه نوشته اند. اسم پدر شیخ خواجه فخرالدین معروف به "بده" و اسم پدر بزرگ خواجه فتح الله بود. در آن زمان خواجه فتح الله پدر بزرگ شیخ سماوالدین در شهر ملتان رئیس بود و پدرش خواجه فخرالدین و عمویش خواجه فضل الله از رؤسای ملتان بشمار می رفتند (۵).

تاریخ و مقام ولادت

شیخ سماوالدین در سرزمین پاک ملتان بدنیا آمد، سال ولادت شیخ بطور دقیق معلوم نیست تذکره نویسان و مؤرخان قدیم مانند سیرالعارفین و اخبار الاخیار در این ضمن، هیچ اطلاع نداده اند ولی مؤلفان کلمات الصادقین و سنوات الاتقیاء درباره سال تولدش ۸۰۸ هـ نوشته اند و مؤلف کلمات الصادقین چنین نوشته است: «در سال هشت صد و هشت در خطه پاک ملتان از کتم عدم بعالم وجود قدم نهاد» (۶).

تحصیلات مقدماتی و عالیہ

شیخ سماوالدین تحصیلات مقدماتی از پدرش فراگرفت و علوم ظاہری از مولانا ثناءالدین بن قطب الدین (م. ۸۴۰ھ) شاگرد میر سید شریف جرجانی (م ۸۱۸ھ) بدست آورد و جمله علوم مثل فقه، حدیث و تفسیر از استاد فاضل فراگرفت، شیخ سماوالدین از کودکی نماز پنجگانه و نماز تهجد هیچ وقت قضا نمی کرد. برادر حقیقی او شیخ اسحاق درباره وی چنین گفته است:

"... در آنچه ایشان بدوازده سالگی رسیده بود هرگز نماز تهجد ایشان فوت نبود، پدر بزرگوار ایشان ستاده نموده بود که چون این چیز بفلان جا رسد نماز تهجد می باید گذارد. حضرت ایشان از اندرون حجره لحاف بر روی مبارک کشیده می دیدند و وضو تجدید می نمودند و نماز تهجد ادا می کردند" (۷).

شیخ سماوالدین در مورد فراگرفتن تحصیلات و تربیت خود به شیخ جمالی اینطور ذکر می کرد:

"... در حین دوازده سالگی مشغول به تعلیم بوده ام که پدر بزرگوار در نیم شب پیش خود خواند و لالی الفاظ به نصایح می افشاند و می گفت: "الهی بادشاها سماوالدین را از کرم عمیم خود ابواب سعادت ابدی و اسباب دولت سرمدی مفتوح و میسر گردان". پیداست که دعای آنچنان پدر در حق این چنین پسری چه قدر تأثیر دهد (۸).

چنانکه شیخ سماوالدین از کودکی در خانواده متدین و در محیط علمی پرورش یافته و از کم سنی در دلش ذوق و شوق اطاعت خداوندی پیدا شد و شیخ سماوالدین از محبت و توجه ذاتی و صحبت منزله پدرش فراگرفته و نه فقط علم ظاہری حاصل نموده بلکه طبیعتش بجانب علم باطنی مایل گردید و در معمولات روزمره از تربیتش هم فیضیاب می شد. چنانچه پدر هر صبح از درگاه خداوند تعالی در حق وی دعا می کرد و ببرکات دعایش در عنفوان جوانی بمرتبہ عالی رسید. رجحان به عبادت و جستجوی مرشد و ارادت به مرشد:

شیخ سماوالدین بعد از علوم ظاهری مایل به علوم باطنی شد و ایام زندگانی را در سیر و سلوک و در طریق تصوف و عرفان گذرانید وی در جوانی به خدمت حضرت سید راجو قتال رسید و از وی نظرها یافته و شیخ سماوالدین و پدرش، هر دو مرید حضرت صدرالدین محمد معروف به شیخ راجو قتال (م. ۸۲۷ هـ) بوده ولی خرقه خلافت از شیخ کبیرالدین اسماعیل حسینی بخاری (م. ۸۲۵ هـ) نبیره حضرت سید جلال الدین بخاری معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت (م. ۷۸۵ هـ) یافته بود.

درباره خلافت و ارشاد شیخ سماوالدین در سیرالعارفین چنین ذکر شده است: "... و چنین استماعیست که پدر بزرگوار ایشان مرید و مربوب حضرت محبوب العارفین و مطلوب المحققین حضرت سید صدرالدین محمد نیر سپهر اعمال المعروف به شیخ راجوی قتال بود. اگرچه حضرت مخدومی - مرشدی و مولائی شیخ سماو الملة والدین قدس سره مربوب و محبوب ایشان بودند و لیکن خرقه خلافت و ارشاد از حضرت شیخ الاسلام زبده المشائخ شیخ کبیرالدین اسماعیل که بظاهر و باطن آئینه انوار نبوی و مظهر آثار مصطفوی بود، داشتند" (۹).

رویهمرفته شیخ سماوالدین در مورد ارادت به مرشد خود و در دوره عبادت و ریاضت، از شیخ جمالی چنین اظهار نمودند:

"... بعد رحلت حضرت شیخ الاسلام شیخ صدرالدین محمد (شیخ - راجو قتال) که پیر و مرشد پدر من بوده است. روزی بملازمت قطب سپهر معرفت حضرت شیخ المشائخ شیخ اسماعیل که ولی عهد حضرت ایشان بود مشرف شدیم و عرض نمودیم که از کمال حضرت مخدومی هیچ نقصان نپذیرد اگر این ذره حقیر را به مهر و شفقت پرورش دهند و از سرگستگی به سعادت ارشاد و استقرار بخشند. حضرت ایشان بجواب فرمودند و اظهار تواضع نمودند که حضرت برادرم شیخ المشائخ شیخ فضل الله بسی اهل کمال و صاحب حال است ترا بر ایشان رسانم و خرقه بدهانم من از غایت ادب مرید بگشتم. القصة بعد از چند روز نیز همان عبارت عرض نمودم و باز

حضرت ایشان همان جواب بتواضع و انکسار فرمودند آن زمان از عنایت اعتقاد و نهایت اتحادی که داشتم عرض نمودم که ای خداوند کاربنای ارادت و معامله پیری و مریدی و مرشدی و مسترشدی بر بطن قلب و فرط محبت نهاده اند من این معنی به نسبت حضرت مخدومی مستحکم و مستقیم می یابم. بمجرد تسامع این کلام در کنار گرفتند و در حجره خاص خود بردند و تلقین ذکر فرمودند و بخرقه خاص خود بعد ادای دوگانه مشرف گردانیدند ذالک فضل الله یوتیه من یشاء" (۱۰).

در همان زمان که شیخ سماوالدین از مرشد خود خرقة و خلافت یافت و در دلش این خیال پیدا شد که حالا علوم ظاهری را ترک گفته بصفائی باطن بکلی مشغول بشوم این مفهوم که در قلبش گذشت فوراً به دل مرشد (شیخ - کبیرالدین اسماعیل) منکشف گشت و وی چنین فرمودند:

"تعلم که بنای شرع و اساس دینی بدان برپاست ترک نباید کرد از خدای تبارک و تعالی خواسته ام که اهل ظاهر و باطن از تو فایده گیرند چنانچه پیران ما ظاهر و باطن معمور و آراسته بوده اند. امیدوارم که تو نیز همچنان آراسته و پیراسته باشی. سبحان الله زهی تاثیر دعاست.

زان روز که ز سپهرزاده برگام نبی قدم نهاده (۱۱)

سپس شیخ سماوالدین بعد از تربیت باطنی و مراحل سلوک را پیمود و در سلسله طریقت سهروردیه در ملتان برمسند تدریس و افاده فائز شد. سلسله طریقت و رشته تصوف و شجره انتساب خرقة شیخ سماوالدین به ترتیب ذیل است:

"شیخ سماوالدین، خلیفه شیخ کبیرالدین اسماعیل، خلیفه صدرالدین - راجو قتال، خلیفه جلال الدین مخدوم جهانیان جهانگشت، خلیفه شیخ رکن الدین عالم ابوالفتح، خلیفه شیخ صدرالدین عارف، خلیفه شیخ بهاوالدین زکریا، خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی، خلیفه شیخ ضیاءالدین ابو نجیب سهروردی، خلیفه قاضی وجهیه الدین سهروردی، خلیفه شیخ ابو محمد - عمویہ عبدالله، خلیفه شیخ اسود احمد دینوری، خلیفه شیخ ممشاد علوی -

دینوری، خلیفه خواجه سید جنید بغدادی، خلیفه خواجه سری سقطی، خلیفه خواجه معروف کرخی، خلیفه خواجه داؤد طایی، خلیفه خواجه - حبیب عجمی، حضرت امام حسن بصری، حضرت علی کرم الله وجهه، حضرت محمد رسول الله صلعم" (۱۲).

در سال ۸۴۸ هـ سردار قوم لنگاه، رای سهره ملقب به سلطان قطب - الدین لنگاه (م. ۹۳۰ هـ) بر ملتان حمله آور شد و به علت هرج و مرج در ملتان، شیخ سماوالدین با افراد خانواده اش از آنجا نقل کرده به شهر رنتهمبور و بیانه آمده و چند سال در آنجا اقامت گزیدند (۱۳).

مسافرت شیخ به شهر رنتهمبور

بسال ۸۴۸ هـ شیخ سماوالدین با خانواده اش از ملتان به رنتهمبور مراجعت نمودند و آنجا در کار درس و تدریس و ارشاد و هدایت مشغول شدند. مؤلف سیرالعارفین درباره تربیت روحانی و ارشاد عرفانی، برطبق آنچه از شیخ عبدالله استماع بوده، چنین آورده است:

"در ایامی که حضرت شیخ سماوالملة والدین قدس سره در قصبه پلاتیه نزدیک رنتهمبور ساکن بوده اند. این درویش بعد تشریف بیعت در مبدای سلوک خدمت ایشان می کرد ... روزی بعد ادای نماز اشراق درویشی بمجلس ایشان در آمد مکتوبات حضرت عین القضاة همدانی برابر داشت. چنانچه حضرت مخدومی مکتوبات مذکوره از دستش گرفتند و یک دو ورق مطالعه فرمودند. بعد ازان در تعریف حضرت او در آمدند و بزبان مبارک راندند که او را روزی بیست جای طعام بود. او اصلاً از حجره خویش بیرون نیامد و در بیست جا هم در یک وقت حاضر گشت. باستماع این کلام چون مبدای سلوک بوده است خطرۀ در خاطر گذشت که آیا شخص واحد در یک وقت معین بیست جا چگونه حاضر شده باشد. بمجرد این خطرۀ مستغرق شدم و با خود گفتم که در این معنی هیچ شبهه نیست که حضرت مخدومی بزبان مبارک خود میراند. القصه وقت نماز ظهر از اندرون حجره دستک

زدند. این حقیر به معتاد خود طشت و مشربه تیار ساخت و در حجره در آمد. بمجرد در آمدن در چهار گوشه آن حجره حضرت ایشان را جدا جدا نمودم بعد زمانی همان یک مخدوم را دیدم، دانستم که این اظهار از جهت آن خطر است که در دل گذرانیده بودم. برفور فرمودند که درویشان را قوت تمثیل بدین حد باشد اگر خواهند در یک وقت صد جا حاضر شوند. بعد از آن فرمودند که این معنی مهم امکان اظهار نباید ساخت" (۱۴).

شیخ سماوالدین بعد از مدتی چند از رنتهمبور به شهر بیانه تشریف بردند.

مسافرت شیخ به شهر بیانه

شیخ سماوالدین به شهر بیانه تشریف آوردند ولی به آمدن این شهر هیچ تاریخ در دست نیست و اقامت شیخ در اینجا طولانی بود و درکار درس و تدریس و ارشاد و هدایت مصروف شدند. البته در آن زمان شهر بیانه از حیث سیاست بسیار اهمیت حاصل کرده بود و بین سلاطین شرقی و سلاطین دهلی نبرد ادامه داشت و گاهی ایالتی جزو حکومت دهلی می آمد و گاهی سلاطین شرقی بر آن چیره می گردیدند چنانچه از این سبب اقامت گزین شیخ - سماوالدین، در این شهر یک گونه اهمیت سیاسی حاصل میشود. اگرچه تعلق شیخ از سیاست براه راست نبود ولی سلطان حسین شرقی و بهلول لودی هر دو به حاصل کردن توجه شیخ خواهان بودند. در این ضمن مؤلف سیرالعارفین اینطور ذکر کرده است:

"روزی سلطان احمد جلوانی (حاکم بیانه) در حضرت آن عارف ربانی مجال آستان بوسی یافت. سید خونده میر رسولدار که بخطاب مرتضی خان مخاطب است برابر او بود و بعضی از امرای دیگر را نیز در اندرون خواندند و بمقابل خود نشانند. در ایام سلطان حسین جونپوری بعزم اخذ دارالملک دهلی حرسهاالله عن آفات و البلیات میان سرعت بکمر قوت مستحکم ساخته بود. سلطان احمد جلوانی دست موافقت بفتراک

مراقت او داشت. القصه بحضور حضرت آن سرو حدیقه مشیخت چنار دار بایستاد و هر دو دست بالتماس فاتحه بکشاد و معروض داشت که از حضرت مخدومی و مولائی التماس فاتحه دارم برین نیت که حضرت سلطان حسین جونپوری را فتح دهلی شود که او بادشاهی عظیم القدر است. بمجرد این استماع بشره مبشره حضرت مخدوم متغیر گشت. برفور فرمود که: "ای احمد آباؤاجداد تو نواخته سلطان بهلول انارالله برهانه بوده اند و تو نیز پرورده اوئی. ترا نشاید که چندین حقوق نعمت و نمک یکبارگی بخاک مذلت اندازی زیرا که کفران نعمت موجب مذلت و عدم دولت است مراچند نسبت بدعای ظالمی که دست تظلم کشاده پای تعدی از دایره عدالت بیرون نهاده بقصد عزیز یکه دل دویده همواره بخدای می آرد و شقایق وار سرتعهد از زمین تعبد عبادت بر نمی دارد باشم" (۱۵).

چون احمد جلوانی این حرفها شنید خیلی منفعیل گشت و باور کرد که هرگز دست مراد سلطان حسین بدامن مقصود نخواهد رسید و بتدریج هم به سلطان بهلول خواهد پیوست. مقصود ازین حکایت این است که بادشاهان را از روی دیانت و دین بدین طریق نصیحت باید و باوجود اینکه سلطان احمد مذکور مردی تندخوی بود و آن روز حضار مجلس را معلوم شد که از دهشت شیخ چون حرف مضاف در خود می خیزد تا آن زمانکه رخصت یافت. از مطالعه تذکره سیرالعارفین و از واقعات در این تذکره مندرج است (۱۶). معلوم میشود که شیخ سماوالدین به شهر ناگور و شهز گجرات هم مسافرت کردند و مدتی چند در این شهرها اقامت نمودند:

مسافرت به شهر دهلی

شیخ سماوالدین از بیانه به دهلی آمدند و تاحیات در همین شهر اقامت گزیدند. اگرچه به آمدن شیخ به شهر دهلی، تاریخ درست معلوم نیست ولی از سیرالعارفین معلوم میشود که اقامت شیخ در دهلی در سالهای ۸۷۵ تا ۸۸۰ هـ می باشد.

درین زمان سلطنت دهلی زیر تسلط سلطان بهلول لودی (۸۵۵ تا ۸۹۴ هـ) بود و سلطان بهلول لودی خیلی ارادتمند و معتقد شیخ سماوالدین بود و گاه گاهی به خدمت شیخ حاضر می شد، شیخ سماوالدین هم با بهلول لودی بسیار محبت داشت و ایشان هم او را درست ترین وارث و جانشین سلطنت دهلی تصور می کرد ولی این مهر و محبت با سلطان هیچ غرض دنیاوی یا ذاتی نمی داشت.

معمولات و دوره ارشاد و هدایت

شیخ سماوالدین از اول تا آخر عمر خود به عادت همواره به عبادت و ریاضت اشتغال داشت. بطوریکه حیاتش برای خداوند تعالی بود و برای خوشنودی خدا راه می رفت، همیشه بیاد خدا را سرمایه زندگانی می دانست و در بین امور مادی و معنوی ارتباط نوعی بوجود آورده بود و در راه سلوک زحمت های شاقه کشیده بود. مؤلف سیرالعارفین در ذکر معمولات شیخ چنین بیان نموده است:

نیم شبی وضوی تجدید فرموده در نماز شروع می نمود. مقدار یک پاس شب در نوافل می گذاشت نیم پاسی دیگر تا صبح صادق در مراقبه می بود و دیده باطن بمشاهده حق می کشود بعد ازان شروع در سنت موکده نماز فجر می کرد و علمای اهل ظاهر و صلحای اهل باطن بنماز فجر ایشان جمع می شدند... بعد از تفرج نماز چاشت و اشراق که مشغول سبق و درس علما و صلحای می شدند نیز حاضر می بود و بمقدار نیم روز در تدریس اشتغال می نمودند. بیشتری درس گفتن حضرت ایشان تفاسیر و احادیث و اصول فقه به بعضی طالبعلمان که پایه دانشمندی داشته بود. بعد ازان بتربیت مریدان اهل یقین و طالبان حقیقت دین رجوع می کرد بحکم کلموالناس علی قدر عقولهم برحسب استعداد و اتحاد هر یکی ارشاد می فرمود... بعد از افادت براهل سعادت بنماز عصر می ایستاد و بمشاهده قربت حق تعالی دیده باطن می کشاد و مستغرق جمال الله می گشت چون اذان صلوة مغرب می شنود

چشم از مراقبه می کشود بعد ادای صلوٰة مغرب و نوافل او این بمراقبه مستغرق می ماند بعد از نماز عشاء از مسجد قدم مبارک بسمت دولتخانه میراند و در آنجا چهار گوشه پرتوشه فراز می نمود والوان نعمت می فرمود و خود نیز بموافقیت حضار دست در تناول می کشود و اهل دلانی که گرسنه انعام مستدام او بودند لقمه بکام مراد ایشان می انداخت و سینه زمره طلب را بنور سرور مسرور معمور می ساخت بعد تفرج طعام خاص و عام را بشرف رخصت و اجازت مشرف می گردانید. هر یکی به معموری باطن و مسروری ظاهر بمرکز و منزل خود مراجعت می نمود و خود بر تختی که از رسن درشت ساخته بودند زمانی پای استراحت فراز می کرد و به اشتغال باطن فرومی رفت (۱۷).

اخلاق و رفتار شیخ

شیخ سماوالدین در اخلاق اوصاف حمیده و صفات پاکیزه داشت، بدنیا کم التفات نمود و در توکل و قناعت کامل بود. شیخ جمالی در سیرالعارفین چنین توصیف نموده است:

”قطب المشایخ شیخ سماوالملته والدین قدس سره، اگرچه از جمله مشایخ کبار متاخرین بود فاما از روی علم ظاهر و باطن آثار جنید و بایزید در اطوارش می نمود. در جذب خواطر تصرفی عظیم داشت. بهر علیلی که نظر مبارک می انداخت سینه او را از امراض باطن بکلی پاک می ساخت. اشفاق نبوی و اخلاق مصطفوی در ادوار و اطوارش هویدا بود بجانب هر مریدی که تبسم فرمودی کارش باتمام نمودی. بیت:

فی الحقیقت همچو خورشید سپهر برجهان انداختی انوار مهر (۱۸)

شیخ سماوالدین کثیرالایثار بود و دست عطا کشاده بود و از اسباب دنیاوی همواره محترز بود و بجز مایحتاج هیچ پسند نمی کرد. در این ضمن از شیخ اسحاق رحمة الله برادر حقیقی شیخ سماوالدین نقل است:

وقتی در ملتان قحط عظیم افتاد و غله بکلی ناپدید گشت دانه جرت چون دانه مروارید عزیز گشت در آنچنان ایام اگرگاهی سیر جرت یا گندم

دست می داد آن را می جوشانیدند و دانه های آن شمرده به آدمیان خانه می رسانیدند هرچه حصه ایشان رسیدی نصیب فقیران گردانیدی و فاقه بر فاقه کشیدی و اصلا به ظهور نیاوردی، ایثار عظیم داشته هرگز درمی و دیناری بملک خود نمی گذاشت باوجود هزارهای فتوح رسیدی نصیب مستحقان و فرزندان مساوی گردانیدی چنانچه این فقیر مدتها در ملازمت ایشان بودی هرگز مالک نصاب نیافته (۱۹).

رویه مرفته مؤلف سیرالعارفین در ضمن فقر و غنی شیخ سماوالدین چنین می نویسد:

"... فقر و غنی در دیده حق بین او مساوی می نمود. اگر هزار تنکه زر سرخ از جای فتوح رسیدی پانصد قرض می کشیدی و باهل حاجت بخشیدی و موجب قرض آن بودی چون معلوم اهل فقر گشتی که امروز چنین از فتوح رسیده است ضرورت دست طلب به پیش بردی و آن هزار تنکه چون به مستحقان رسیدی مستحقان دیگر را از آن سیم مقروض نصیب می رسانیدی. شفقت درباره فقرا و غربا و یتیمان بحدی داشتی که در موسم هر میوه این طائفه را در حضور خود نشاندی والوان در پیش آن قوم فشانیدی و خود نیز بموافقت ایشان دست تناول میراندی و باوجود شکرانه فتوح هزارها متواتر رسیدی و از برای قدر کفاف خود نیز قرض می کشیدی یکبار بحضور این فقیر دو هزار تنکه فتوح رسید. همه را بایثار مستحقان کشید. هم در آن حین جمعی دیگر رسیدند حضرت مخدوم زاده برجاده شیخ المشایخ نصیرالملته والدین را فرمان شد مردمانیکه بعد قسمت رسیده اند ایشان را محروم نباید ساخت. هزار تنکه دیگر قرض کرده بدیشان دهند درین میان این درویش تبسم کرد. فرمودند چه خندیدی عرض نمودم سبحان الله اگر درویشان زمانه را فتوحی می رسد. ایشان نیز قرض می کنند تا کسی نداند متبسم شدند" (۲۰).

در ذکر شفقت و لطف شیخ بر مخلوق خدا، مؤلف اخبار الاخیار اینطور می گوید: "وی گاهی بر در خانه خود می ایستاد و می گفت و غلبه شفقت و مهربانی بر خلق خدا بران می دارد که جمیع خلائق را در چشم سماوالدین راه باشد" (۲۱).

شیخ جمالی قصه ای که باوی پیش آمده بود، چنین بیان می کند:

”روزی به هنگام صلوة شام امام معهود حاضر نبود اشارت امامت به قاضی بدرالدین حاکم خطه بیان فرمودند قاضی مذکور بصف امامت مشال سنان صفدران برخواست و به تسامع ادای قدوقامت را بیاراست و شمشیر زبان را چون زبان شمشیر برعزم ادای مخرج قرآن تیز راندن گرفت بعد فاتحه الکتاب بسوی سورة لایلاف شتافت از بس که شمشیر زبان را به تیزی راند بجای والصف و السیف خواند. این حقیر بعد سلام صلوة روی کلام بسوی امام نهاد و گفت مخدوم عجب مردی صف شکن بوده که سمند سرعت را در میان قرأت چنان تیز تاختی که صلوة مقتدیان را بسیف لسان سرانداختی بمجرد تسامع این الفاظ بشره مبشره آن گوهر معدن حیا متغیر گشت. اگرچه فی تلك الوقت اظهار ننمود فاما روز دیگر در خلوت فرمود که فلان کس قاضی بدرالدین را از کلام شما انفعالی روی نمود او را خوشنود باید ساخت، روز دیگر خوشنود کرده شد (۲۲).

اگرچه تعلق و آمیزش شیخ بابندگان خدای تبارک و تعالی از جهت تکمیل خاص و عام بودی ولی هر که از خواص و عوام پیش ایشان رسیدی البته دهشت ایشان در وی تاثیر تمام کردی و همه مردم آداب ایشان واجب داشتی و شیخ هم باهمه کس اخلاق و محبت صمیمانه داشت.

کرامات و تصرفات روحانی

ذات شریف شیخ سماوالدین بصفات الله موصوف بود و در کشف و کرامات معروف، نظر شفقت او برمنعم و درویش و بر بیگانه و خویش یکسان بودی در نظر فرزند و غیره فرق ننمودی و فاسق را بی تجدید امر معروف به الفاظ شهد آمیز بکلی از جاده فسق و فساد به سجاده صلاح و اعتقاد آوردی در سیرالعارفین واقعه ای چنین آمده است:

”روزی پسر شهاب خان فرمان نویس سلطان العادل بهلول انار الله برهانه شیخ محمد نام است در مجلس حضرت ایشان در آمد این درویش

حاضر بود خواست که او را از مجلس بیرون کشد از نور باطن قصد این فقیر دریافتند برفور روی مبارک بسوی من کردند و این بیت خواجه حافظ قدس سره برزبان راندند

همه کس طالب یارندچه هشیار چه مست همه جاخانه عشق است چه مسجدچه کنشت
بمجرد تسامع این بیت حالتی در شیخ محمد مذکور که یکی از فاسقان مشهور بود، پدید آمد فی الحال سر بر زمین نهاد و دست انابت بحضرت ایشان داد و مرید گشت بعد ازان تا زنده بود گرد مناهی نگردید و شیوه صلاح ورزید و یکی از مقبولان گشت (۲۳).

رویهمرفته قصه ای از مولانا عطاالله دانشمند که مرید شیخ سماوالدین بود، چنین می گوید:

"در خطه ناگور عورتی بود صالح ارادت بحضرت ملک المشایخ داشت او را ماده گاوی بود شیردار، ازان شیر ماده گاو جفرات بستی و پیش حضرت ملک المشایخ می آوردی و آنچه حضرت ملک المشایخ از خطه ناگور عزیمت گجرات فرمودند ماده گاؤ آن عورت را دزد برد بعد دوسه روز آن عورت بگفت که یا مخدوم سماوالملة والدین گاه گاهی شیر و جفرات آن ماده گاو بحضرت شما رسیده است آنرا چون دزد برد البته آن ماده گاو بمن رسانید این بگفت و بنماز مشغول گشت. در عین نماز آواز حضرت المشایخ شنید که بی بی اینک ماده گاو شما رسانید شده است محافظت نگاهدار. چون سلام کرد ماده گاو را در صحن خانه ایستاده دید" (۲۴).

شیخ جمالی درباره کشف و کرامات شیخ سماوالدین چنین می نویسد:
"وقتی حکیمی از طرف بنگاله آمده بود - همان روز این فقیر را دید و پاره سیماب کشته پیش این فقیر نهاد مقدار نیم حبه بخوردم هم در آن ایام ضعفی تمام براندام راه یافته بود و اشتها بکلی رفته از خوردن نیم حبه سیماب قوتی در بدن سقیم و اشتهای عظیم روی نمود، گفتم چه باشد که ترکیب کشتن سیماب بمن نمائی. چنانچه او قبول نمود. همان روز به خدمت ملک المشایخ اتفاق واقع شد چون به خدمت حضرت ایشان رسیدم برفور فرمودند که فلان

کس سیماب بکلی کشته نمی شود، نعوذ بالله منها اگر خام ماند ضرر به اندام رساند نظر بر نفع او نباید کرد. بدانستم که حضرت ایشان را این معنی مکشوف شده است عرض نمودم که مخدوم مرا حرارت محبت شما کافی است. پیداست که حرارت سیماب چه نفع بخشد، فرمود که انشاءالله تعالی قوت شما از نور باطن بظهور پیوند و بمجرد تسامع این سخن سستی در وجود نماند" (۲۵).

همینطور بقول شیخ جمالی وقتی که در مسافرت حج بیت الله و بلاد اسلامیة مسافرت می رفت و دوران مسافرت چند جا امری چه در بیابان و چه در آبادانی به بیم هلاکت رسید و امید حیات بکلی منقطع گشته، حضرت (شیخ سماوالدین) را بچشم سرمعاینه نمودم گوئی به بشاشتی تمام بیرة برگ تنبول بدستم می دهند - همان زمان آن زحمت بصحت و سلامت مبدل گشته اگر از کمالات مکاشفات و رویت حق تعالی او معیت روح مصطفوی و بشارت و اشارت حضرت نبوی که در شان ایشان بوقوع پیوسته در قلم آرم البته مختصر نگنجد (۲۶).

چونکه شیخ سماوالدین به مسلک سهروردیه منسلک بود. کشف و کرامات را نمی پسندید و بطور مثال واقعه ای درباره بزرگی حضرت عین القضات همدانی که فوق ذکر شده است (۲۷). شیخ خلفای خود را هم همین نظر را تلقین می کرد.

فرزندان شیخ سماوالدین

اکثر تذکره نویسان و تاریخ نویسان، درباره فرزندان شیخ سماوالدین دو پسر و یک دختر ذکر کرده اند ولی بقول مؤلفان شجره سهرورد، سلسله عالیه، خاندان زبیری کنبوی والمشاهیر، سه پسر و سه دختر را نام برده اند. اسمهای گرامی آنها بقرار زیر است.

۱ - شیخ عبدالله بیابانی (م. ۹۳۶ ه.) (۲۸)

پسر ارشد و مرید شیخ سماوالدین بود و درویش، مجذوب الحال و

صاحب کشف و کرامات بود - هر روز یک بار ختم قرآن می نمود از غایت تنفراز خلق صحبت ایشان اجتناب می کرد و دائم در بیابانها و کوه ها و گورستانها بسر می برد - یک پسر عبدالکریم الملقب به گهورن داشت و در سال ۹۳۶ هـ در «مندو» به ایالت مالوه وفات یافت و همین جا مدفون گشت - جمالی چندین داستان درباره او در سیرالعارفین ذکر کرده است شیخ جمالی، ترکیب بند در رثای او در دیوان خود گفته است (۲۹). چند بیت ازوست :

یارب امروز چه روزیست که عالم خالیست	پر به ظلمت شده از نور مسلم خالیست
دهر ماتم کنده شد فتنه در آفاق گرفت	خود ولی نیست در آفاق که از غم خالیست
یعنی از روی زمین مطلع انوار برفت	قره العین سماوالحق ازین دار برفت
دل بیابان بلا ما همه سرگر دانیم	پیشوای دل و دین قافله سالار برفت
ما همه حاجتیان بی سرو سامان ماندیم	کعبه دل چه شد و قبله امید کجا است

۲ - شیخ نصیرالدین دهلوی (م. قبل از ۹۴۱ هـ) (۳۰)

پسر دوم شیخ سماوالدین بود و مرید پدر و صاحب شریعت و طریقت و مظهر آثار و برکات بود. قایم مقام پدر بزرگوار و مرجع مآب خلایق بود. در عهد سلطان سکندر لودی شیخ الاسلام بود. شیخ شش پسر داشت - پسر اول شیخ فتح الله مفتی شهر دهلی بود پسر دوم شیخ عبدالغفور معروف به میان لادن شاگرد پدرش و شیخ عبدالله تلنبی و مرید شیخ سماوالدین بود. شیخ - سماوالدین درباره او فرموده که « شیخ عبدالغفور چراغ ما است » (۳۱). او در زمان سکندر لودی مشیر مذهبی بود. پسر سوم شیخ بده جمال الدین معروف به میان جمال خان مرید پدر و مرید شیخ سماوالدین بود. در علوم عقلی مخصوصاً در فقه و تفسیر و عربی نظیری نداشت. مفتی شهر دهلی بود. شرح عضدی، شرح مفتاح و شرح انوار در فقه نوشت. پسر چهارم شیخ عبدالعزیز معروف به دولت خان هم مرید پدر بود. در زمان سلیم شاه سوری تا زمان اکبر شاه مفتی دهلی بود. همین طور میان ظفر خان و شیخ ابراهیم مرید و خلیفه شیخ نصیرالدین بودند. شیخ جمالی، ترکیب بند در رثای او گفته است

آخرین بند ازوست : (۳۲).

بسر مرقد تو نور کرامت نثار باد	ذات غریق رحمت پروردگار باد
گرزانکه بی هیچ دلی را قرار نیست	جایت بقصر روضه دارالقرار باد
زینسان که در فراق نبی رفتی از جهان	جانت بسروح پاک نبی در جوار باد
گرزانکه بی تو دردل یاران جراحست	یاد رخ تو مرهم هر دل فگار باد
بترتبت تو او پدر پیشوای تو	مردم مزار رحمت آمرزگار باد
بودی همیشه ممدوم و همراز و غمگسار	اکنون مرا خیال رخت غمگسار باد
مسانند ذکر والد و پیر و برادرت	همواره ذکر خیر تو در روزگار باد

دانسته ام از رحمت پروردگار خویش

ذکر شما سه تن شرف روزگار خویش

۳- شیخ جیئو (۳۳)

پسر سوم شیخ سماوالدین بود - در تذکره های معروف ذکر نشده است مؤلف خاندان زبیری کنبوی بحواله شجره سهرورد نوشته است که او در موضع "دوده" پرگنه فیروز پور در ایالت میوات مدفون است.

شیخ سماوالدین سه دختر هم داشت دختر اول بی بی زینب همسر شیخ جمالی دهلوی بود، دختر دوم بی بی مریم «ع» و دختر سوم بی بی مرصع بود، درباره آنها هیچ تفصیل در دست نیست.

شیخ حامد بن فضل الله جمالی دهلوی (م. ۹۴۲ هـ)

شیخ جمالی دهلوی عموزاده شیخ سماوالدین و داماد بود و دختر شیخ بی بی زینب در نکاح او بود علاوه ازین شیخ سماوالدین مرشد شیخ جمالی بود و در خدمتشان مدارج عرفانی و علوم روحانی را طی نمود و بمقامات عالی عرفان رسید. جمالی احوال زندگانی اش را مفصلاً در آخر «تذکره سیرالعارفین» نوشته و درباره روابط خود بایشان مشروحاً نگاشته و دوازده قصیده در دیوان بمدح وی سروده و مثنوی مرآة المعانی را بنام او معنون کرده است. در مثنوی «مرآة المعانی» نه تنها در آغاز آن، مدح مرشد نموده بلکه

سرتاسر مثنوی پر از لمعات انواری است که از آن مرشد کامل مقتبس و مکتسب می‌باشد. جمالی در مثنوی «مرآة المعانی» در توصیف مرشدش چنین سروده است (۳۴).

از پس توحید و نعت مصطفی برگشایم مدح پیر با صفا
بلکه اول واجب آمد بر مرید تا بسازد نام پیر خود کلید
چون کلید نام پیر آمد بدست برگشاید قفل هر گنجی که هست

* * *

هر چه دارم از طفیل ذات اوست نور من از شعلة مشکات اوست
خاطر من کاندرو مهرش عیانست آفتاب آسمان جاودانست
از جمالش شد جمالی آفتاب زان جمالی را جمالی شد خطاب
از جمالش در جمالم نور خاست نسبت من با جمالش گشت راست
نسبت من با جمال او بست در جمال من کمال او بست

همین طور شیخ جمالی در مثنوی مهر و ماه در مدح مرشدش چنین گفته است: (۳۵).

بمحراب درش شام و سحرگاه سجودش می‌کند «هم مهر و هم ماه»
وجود او، درخت روح پرور نهالش، شجره «چشت و سهرور»
بعالم هرمدیرش مقتدایی گروه رهبران را رهنمایی

* * *

چو بفرق سرما آن کلاه است کف پایم بفرق «مهر و ماه» است
اگرچه روی ظاهر دورم ازوی بیاطن، هر نفس پر نورم ازوی
بمعنی گر ازویم بسود دوری کجا می‌بست صورت زو صبوری
دل بر آستانش هست محتاج که خاکش مردم چشم کند تاج
خدایا مردم چشم جمالی مدار از خاک آن درگاه خالی

شیخ جمالی در زمان مسافرتها مشغول بوده، شیخ سماوالدین همیشه در حق او بوقت تهجد دعای خیر و عافیت و برای سلامتی او می‌خواند.

چنانچه در «سیرالعارفین» اینطور می نویسد: (۳۶).

... "سالها مرور اگرچه مهجور از دیده ایشان دور بود، زمان زمان از التفات باطن آنحضرت رویحد و عد می یافت. چنانچه این دعا در وقت تهجد فوت فرمودند تا آنکه به خاک بوسی آستانه آنحضرت رسیده شد «بسم الله الرحمن الرحيم اللهم ارجع الجمالی الینا سالمأ و غانماً و ارزقنا مشاهدة جماله و نور عینی بنور لقایة برحمتک یا ارحم الراحمین». در آنچه بشرف سعادت قدمبوسی مخدومی مشرف گشتم در کنارم گرفت و رویم بوسید و فرمود که الحمدلله. این دعای من که سالها در وقت تهجد می خواندم باری باستجابت مقرون گشت - همان زمان بحضور ایشان حضرت مخدوم زاده برجاده ملک المحققین شیخ نصیرالملک والدین قدس سره فرمودند که شما در دریا به جهاز بوده باشید که مخدوم فرمودند، الحمدلله شیخ جمالی از بیت الله مراجعت نمود، شاید این زمان به بلاد گجرات رسیده باشند - بعد از چند روز مسافری رسید و خیر عزیزالوجودی رسانید.

اواخر ایام و وفات و مدفن و سال وفات

در سال ۹۰۷ هـ وقتی که شیخ جمالی از مسافرت آخرین بیت الله و بلاد اسلامیة مراجعت نموده بخدمت مرشدش رسیده و چند روز بخدمتشان بود که روزی مرشدش باجمالی آرزوی دیدن پسر بزرگ خود شیخ عبدالله بیابانی کرد که مدنی بود ترک دنیا کرده در جنگلها و دشتهای زندگی می کرد. شیخ جمالی آماده شد که او را پیدا بکند. شیخ سماوالدین نامه ای پر مهر بنام او داد و در آن بیت زیر را نیز نوشت (۳۷).

طاعت و صبر مرانیست برین هجر طویل قدمی زود بنه بسو سراسن پیرو علیل
اما، ناگهان جمالی از حرکت باز داشت موقع رحلت او ازین دار فانی
فرا - رسیده بود و او نمی خواست که جمالی از جنازه او دور بماند خلاصه
هفته ای بیشتر نگذشت که در هفدهم ماه جمادی الاول رحلت نمودند جمالی
درباره درگذشت و تدفین او چنین آورده است: (۳۸).

«... از آن پس مقدار یک هفته در استغراق مع الله می بود و به هیچ کس سخن نمی فرمودند تلاوت قرآن مجید بر زبان می راندند و مستغرق بمشاهده حق تبارک و تعالی می بودند، در وقت هر نماز وضوی تجدید می ساختند و خود را در بحراحدیت می انداختند بعد ادای نماز عشاء چشم گشودند و تبسم فرمودند و رحلت نمودند. وفات حضرت ایشان در هفدهم ماه جمادی الاول بود. تاریخ وفات حضرت شیخ این است. قطعه:

مرشد انس و ملک شاه سماوالدین چون نعت

ای جمالی بر سر عرش آمد جای او

"هشت" خلد آمد بنام او اگر پرسد کسی

سال تاریخش بگو "هشت" آمده برنام او (۱۹۰۷ هـ)

... مدفن حضرت ایشان بالای حوض شمسی واقع است چند سال از رحلت آنحضرت سلطان قدس سره را در واقعه دیده بودند، گوی به کرانه حوض شمسی ایستاده اند. اشارت به صفا می نمایند که جای شما اینجا است، مقبره مطهره حضرت مخدومی هم در آن مقام واقع است».

شیخ جمالی بروفات مرشدش در دیوان خود، ترکیب بند در رثای او گفته و بند اول و آخرین بند از دیوان جمالی چنین آمده است: (۳۹).

مطلع

این چرخ بیقرار چه بازی نمود باز	بر روی روزگار در غم گشود باز
از درد او غم از دل آفاق کم نبود	صد محنت و بلا بر غم فزود باز
تخم امید سبز نکرده بکشت دل	داس ستم کشیده ز بیخش درود باز
سیاره امید من آورد در طلوع	چون آفتاب گشته ز عالم ربود باز
دردا که باز فتنه محنت کشوده چشم	وا حسرتا که دیده بختم غنود باز
هر ناله که بعد نبی میزدند خلق	گوش زمانه از دل عالم شنود باز
تیغ ستم که چرخ نشان داد سالها	این دم بغضه بر سر ما آزمود باز

یعنی بزخم او دل ما را دونیم ساخت

درد و بلا به سینه ما مستقیم ساخت

مقطع :

ای سر تو بذات خدامستدام باد روح ترا بغیب هویت مقام باد
 خمخانه عشق و باده تجلی و جام نور از ساقی حقت می وحدت بجام باد
 گر خلق را بقبله قعود و قیام شد مارا بتربت تو تعود و قیام باد
 تو خاصه خدا و مرید تو خاص و عام منزلگه تو قبلگه خاص و عام باد
 هر طالبی که مسکن او شد جناب تو جایش همیشه روضه "دارالسلام" باد
 مارا که در طواف حریم تو حرمتست همواره آستان تو "بیت الحرام" باد
 تو پیرو خدای و نبی و جای تو در صحبت "النبی علیه والسلام" باد
 پنجم ترا شمرد نبی در "چهار یار"

"از جان و دل قبول نمودند هر چهار"

شیخ جمالی درباره آخرین شعر ترکیب بند که در رثای مرشد نوشته
 چنین می نویسد: (۴۰).

... بعد وفات حضرت ایشان حضرت خلاصه الابرار زبده اخیار شیخ
 معمور پرنور حضرت شیخ عبدالغفور ، حضرت خلاصه المشایخ والاولیاء
 شیخ جمال هانسوی را که خلیفه حضرت سلطان المشایخ قطب العالم شیخ
 فرید الدین قدس سره اند شبی در خواب دید و از حضرت ایشان پرسید که
 مقام شیخ ما سماوالملة والدین کجاست ایشان فرمودند که شیخ شما پیوسته
 در چهار یار حضرت خلاصه موجود است می باشیم چنانچه این بیت کاتب
 در ترکیب بند مرثیه ایشان مسطور شده است ."

”پانوشتها“

- ۱ - (۱) المشامیر، فیض احمد ص ۲۸ (۲) خاندان زبیری کنبوی حسین احمد زبیری کنبوی جلد ۲ ص ۵ - ۲۸۴ بحواله (I) مصباح العارفین، شیخ زین العابدین ادهن (نسخه خطی رامپور) (II) شجره سهرورد، احمد خان اکبر شاهی (نسخه خطی رامپور)
- ۲ - تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی جلد ۲ ص ۴ - ۳۶۳.
- ۳ - کهمبایت: ریاستی قدیم در ایالت گجرات به هنداست که آن در دهانه خلیج واقع است و این شهر در زمان قدیم بندر بزرگ گجرات بوده است (رک: سفر نامه ابن بطوطه، ص ۳۹۵، ۴۱۳، دایرة المعارف اسلامیہ جلد ۱۷ ص ۴۰۹).
- ۴ - فتوح البلدان، احمد بن یحیی بن جابر الشهیر بالبلاذری، بتصحیح، دکتر آذر تاش آذر نوش (بخش مربوط به ایران) ص ۴۲ - ۳۴۳.
- ۵ - خاندان زبیری کنبوی، حسین احمد زبیری کنبوی جلد ۲ / ۲۸۴ تا ۲۸۵.
- ۶ - کلمات الصادقین، محمد صادق کشمیر همدانی بتصحیح دکتر سلیم اختر ص ۱۰۴ سنوات الاتقیاء بدرالدین سرهندی (نسخه خطی ۱۴۳۰).
- ۷ - سیرالعارفین، شیخ حامد بن فضل الله جمالی ص ۱۷۳.
- ۸ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۴.
- ۹ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۴ اخبار الاخیار ص ۲۱۷، ثمرات القدس ص ۸۰۹، سنوات الاتقیاء ص ۱۴۳، کلمات الصادقین ص ۱۰۴.
- ۱۰ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۵.
- ۱۱ - ایضاً ایضاً ص ۱۷۵.
- ۱۲ - (I) سیرالعارفین: شیخ حامد بن فضل الله جمالی ص ۱۰۴ تا ۱۰۵ (II) اولیای ملتان، بشیر حسین ناظم ص ۱۴.
- ۱۳ - رک سیرالعارفین ص اخبار الاخیار ص ۲۱۷، ثمرات القدس ص ۸۰۹، کلمات الصادقین ص ۱۰۵، سنوات الاتقیاء ص ۱۴۳، خزینة الاصفیا ص ۷۴، سلسله عالیہ ص ۱۱، المشامیر ص ۳۸ تا ۳۹.

- ۱۴ - سيرالعارفين ، شيخ حامد بن فضل الله جمالي ص ۱۸۱ ، كلمات الصادقين ص ۱۰۵ ،
سنوات الاتقياء ب ۱۴۳ تا ۱۴۴ ، خزينة الاصفيا ص ۷۵ و سلسله عاليه ص ۱۱ .
- ۱۵ - ايضاً ايضاً ص ۱۷۷ تا ص ۱۷۸ .
- ۱۶ - ايضاً ايضاً ص .
- ۱۷ - ايضاً ايضاً ص ۱۷۵ تا ۱۷۶ .
- ۱۸ - ايضاً ايضاً ص ۱۷۲ .
- ۱۹ - ايضاً ايضاً ص ۱۷۳ .
- ۲۰ - ايضاً ايضاً ص ۱۷۶ تا ۱۷۷ .
- ۲۱ - اخبار الاخيار عبدالحق محدث دهلوی ص ۲۱۷ ، ثمرات القدس ص ۸۰۹ ، خزينة -
الاصفيا ج ۲ ص ۷۴ .
- ۲۲ - سيرالعارفين شيخ حامد بن فضل الله جمالي ص ۷۹ ، المشاهير ص ۳۶ .
- ۲۳ - ايضاً ايضاً ص ۱۷۲ .
- ۲۴ - ايضاً ايضاً ص ۱۷۳ .
- ۲۵ - ايضاً ايضاً ص ۱۷۳ تا ۱۷۴ .
- ۲۶ - ايضاً ايضاً ص ۱۸۲ .
- ۲۷ - ر.ک : ممين مقاله بر صفحه ۵ تا ۶ .
- ۲۸ - سيرالعارفين ص ۱۸۲ ، شجرة سهرورد (نسخه خطی رامپور) سلسله عاليه ص ۱۲ تا ۱۳
خاندان زبيري كنبوی ص ۱۱۳ ، ص ۲۸۸ و اخبار الاخيار ص ۲۱۸ تا ۲۱۹ ، ثمرات القدس
ص ۸۱۴ ، خزينة الاصفيا ج - ۲ ، ص ۸۴ .
- ۲۹ - ديوان جمالي ص ۱۲۹ تا ۱۳۱ .
- ۳۰ - سيرالعارفين ص ۱۸۲ تا ۱۸۳ شجرة سهرورد ، سلسله عاليه ص ۱۳ تا ۱۴ خاندان
زبيري كنبوی ص ۲۸۸ تا ۲۸۹ و المشاهير ص ۴۸ تا ۴۷ ، ثمرات القدس ص ۸۱۵ .
- ۳۱ - سيرالعارفين ص ۱۸۳ .
- ۳۲ - ديوان جمالي ص ۱۳۵ .
- ۳۳ - خاندان زبيري كنبوی ص ۲۸۴ تا ۲۸۸ بحواله شجرة سهرورد (نسخه خطی رامپور) .

- ۳۴ - مرآة المعانى شيخ حامد بن فضل الله جمالى ص ۱۶ تا ۱۷ .
۳۵ - مشنوى مهروماه ايضاً ص ۱۱ تا ۱۲ .
۳۶ - سيرالعارفين ايضاً ص ۱۸۲ .
۳۷ - ايضاً ايضاً ص ۱۸۴ .
۳۸ - ايضاً ايضاً ص ۱۸۳ تا ۱۸۴ .
۳۹ - ديوان جمالى ايضاً ص ۱۲۵ و ۱۲۸ .
۴۰ - سيرالعارفين ايضاً ص ۱۸۴ .



مطالعه خواجه حافظ شیرازی از حیث زبان و سبک بیان

از ترکیب اندیشه و ذوق شعر بوجود می آید ولی خوبی شعر موقوف برین است که پیراهنش که بافته الفاظ است چقدر زیبایی و موزونی دارد و تراکیب و سبک شعر چقدر متناسب و زیبا است. شعر حافظ ازین حیث ممتاز است. الفاظ زیبا و متناسب، محاورات موزون، ابتکار در سبک و افکار، انسجام، صلابت و استحکام، شیرینی و روانی از مختصات شعر حافظ میباشد. سبک بیانش و افکار او توانسته است تا امروز تر و تازه بماند. در پیمانندی سبک حافظ جای حرف نیست. چیزیکه او را از سایر شعرای فارسی متمایز و ممتاز میگرداند زبان و بیان اوست. اگرچه زیبایی زبان و بیانش را شرح دادن کاری بس دشوار است زیرا لطف و نازکی ایجاز و کنایه و محاورات و غیر آنها متحمل بسط و شرح نمی شود، ولی کوششی نموده ام که بعضی از ممیزات بیانش را شرح دهم تا معلوم شود که او چگونه بوسیله محاورات و تراکیب و ایجاز و کنایه زبان را زیبایی بخشیده است.

محاورات

زبان فارسی نسبت به دیگر زبانها که دارای ادب عالیه است، افعال و مصادر مفرد کمتر دارد ولی این را بر کم مایگی این زبان نبایستی محمول کرد زیرا زبان فارسی دارای محاورات بسیار است و این محاورات و افعال مرکب زبان را شیواتر و لطیف تر و زیباتر و شیرین تر می سازد. چون گوینده ای یا نگارنده ای با قریحه و سلیقهٔ خوبی آنها را بکار میبرد سخنش دارای مزایای بسیار می شود و مقبول خاطر خاص و عام می گردد. ایجاز و کنایه و ایهام و سادگی همه حلقه بگوشان این هاست ولی آراستن سخن از این ها کار هرکسی نیست. حافظ درین هنر یکتاست. دیوان حافظ محاورات بسیار دارد و این محاورات خیلی بجا بکار برده می شود و دارای مزایای لطیف و گوناگون می باشد. حافظ بیشتر محاورات را بمناسبت لفظی و معنوی بکار میبرد و این ها موجب لطف سخن می گردد. مثلاً

زاغ چون شرم ندارد که نهد پا بر گل بلبلان را سزد ار دامن خاری گیرد
«دامن خاری گیرد» دارای معنین است. یکی اینکه بلبلان را باید که شکوه بخار کنند که چرا گل را از زاغ محفوظ نداشته و دیگر اینکه حالا بلبلان را می زبید که بنوک خار خود را بکشند تا تخفیف و تحقیر گل را نتوانستند دید.

این جا از یک محاوره دو تا معنی پیدا شده و این ایهام مرشح است. از ایهام لطف سخن بالا گردد و از ایهام مرشح بالاتر. شعریکه محرک جذبه می باشد بالتیام الهام موجب نشاط خاطر هم می شود.

کوته نکنند بحث سر زلف تو حافظ پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت
در این شعر از «این سلسله» بحث و سر زلف هر دو می توان تعبیر کرد و شعر دارای دو مفهوم می باشد. این را صنعت اوماج می گویند.

حدیث حافظ از سر و سمنبر چو وصف قد تو بالا گرفتست
شدم عاشق بیالای بلندش که کار عاشقان بالا گرفتست

در اشعار مزبور لطف محاوره «بالاگرفتست» مستلزم توضیحات نیست. ایجاز و اختصار خصوصیت غزل است. یک شعر غزل با اقتصار الفاظ دارای معنی بزرگ می شود و از کنایه سخن مختصر تر می گردد و بمعنی لطیف تر و وسیع تر، ازین رو غزل و کنایه باهم علاقه خاصی می دارد. ولی برای این وصف ذهن مبتکر و طباع و چابکدست می باید. حافظ درین فن دستی دارد که دیگران مجال آن ندیده اند و این است که اساتید بزرگ پیش او سرفرو میبهرند. در اشعار زیر استادی حافظ ملاحظه بفرمایید:

بنفشه طره مفتول خود گره میزد صبا حکایت زلف تو در میان انداخت
این چنین بلاغت بیان شیوای خاص حافظ است. شبلی نعمانی در شرح این شعر می نویسد:

«بنفشه گویی جمیله ایست و زلفش خیلی زیبا و او با ناز نشسته در طره خود گره میزد. درین بین صبا بیامد و ذکر زلفش آغاز کرد. بنفشه در عین کبر و ناز خجل شد. طرفگی این است که خجل شدن بنفشه مذکور نیست و بجای تصریح، کنایه بکار رفته است»

گاهی شاعر خیال خود را این گونه خرج می دهد که او یک راه فکر متعین میکند و تعیین حد آن فکر نمی کند و ازین طور فکر و احساسات سامع را حرکت داده لطف سخن را بر طبع سلیمش رها مینماید و سامع بقدر ذوق و احساس و فکر خویش از شعر متلذذ می گردد. چون:

هر سرو قد که برمه و خور حسن می فروخت

چون تو در آمدی پی کار دگر گرفت
سایر لطف این شعر در محاوره «پی کار دگر گرفت» گنجانیده و ازین سامع بقدر ذوق خود بهره ای می توان برداشت.

رسید در غم عشقش بجانم آنچه رسید که چشم زخم زمانه بجان او مرساد
شاعر گوید که من در عشق محبوب گرفتار شدم و بعد از آن بر من گذشت آنچه گذشت، برای ابراز حال احتیاج بزبان قال نیست که این از زبان حال پیداست، ولی عشقم شهره ای داده که گمان میبرم که او را چشم زخم

برسد و جان او گرفتار بلا بشود. خدا او را ازین بلا محفوظ دارادا
درین شعر شاعر نه کیفیت عشق خویش را اظهار داده، نه تصویر حسن
محبوب را برشتهٔ تحریر آورده ولی هر دو را بوجه کمال اظهار نموده است.
کیفیت کمال این عشق و حسن مبنی بر محسوسات و تخیل سامع است.
همین کنایه در شعری از خسرو هم بکار رفته است.

جراحت جگر خستگان چه میپرسی زغمزه پرس آنکه این شوخی از کجا آموخت
ولی شعر حافظ بر شعر خسرو مرجح تر است زیرا خسرو عشق
خویش را از دیگر عشاقان ممتاز و ممیز نمی نماید و شعر حافظ ازین نقص
پاک است.

غالب در اردو بطرز خیلی جالب گفته است:

نظر کھین نہ لگ اس کہ دست و بازو کو یہ لوگ کیوں مرث زخم جگر کو دیکھتھین
روبر رھش نہادم و بر من نظر نہ کرد صد لطف چشم داشتہم و یک نظر نہ کرد
این جا از محاوره «لطف چشم داشتہم» خوانندہ بمطابق ذوق خویش
محفوظ می توان گشت. پیدا است کہ باوجود کنایه و وسعت معانی، اشعار بالا
این قدر واضح است کہ در مفهوم شعر هیچ اشکال نیست.

مصراع دومی غزل عموماً بہ فعلی تمام می شود و ہمہ شعراء ہم در
غزل و ہم در قصیدہ فعل را بتکرار می آورند.
و درین ضمن ہم قریحه ای و ذوقی کہ در شعر حافظ جلوه می کند خیلی
جالب است.

توجه بفرمایید کہ با چه استادی فعل بست را با محاورات گوناگون بکار برده
است:

خدا چو صورت و ابروی دلگشای تو بست	گشاد کار من اندر کرشمہ های تو بست
ز کار ما و دل غنچه صد گره بگشود	نسیم گل چو دل اندر پی موای تو بست
چو نافہ بر دل مسکین من گره منگن	کہ عہد باسر زلف گره گشای تو بست

در ابیات زیر لطفی کہ بواسطۂ ردیف «زدند» پیدا شدہ از فعل دیگر
ممکن نیست:

- ۱ - دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند گل آدم بسر شتند وبه پیمانہ زدند
 ۲ - ساکنان حرم سزو عفاف ملکوت بامن خاک نشین باده مستانه زدند
 ۳ - آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه نال بنام من دیوانه زدند
 ۴ - جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذربنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
- مضمون بیت سوم را غالب و اقبال هم نظم کرده اند ولی بیایه شعر حافظ نرسیده. غالب می گوید:

برده آدم از امانت هرچه گردون برتافت

ریخت می بر خاک چون در جام گنجیدن نداشت

اقبال در دو بیت نظم کرده است:

چه گویم از من و از توش و تابش کند انا عرضنا بی نقابش
 فلک را لرزه بر تن از فر او زمان و هم مکان اندر بر او
 غالب در اردو با ابتکار مخصوص خود همین خیال را اظهار داشته است:

گرنی تهی هم په برق تجلی نه طور پر

دیت هین باده ظرف قدح خوار دیکهکر

ترنم آهنگ صوتی مخصوصاً آنجا دیدنی است که در دنیا تکرار فعل
 واقع شده مانند این غزل: گرز دست زلف مسکینت خطایی رفت رفت (الخ).
 دوش میگفت که حافظ همه رویست وریا بجز از خاک درش باکه بود بازارش
 شعر زیر غالب دارای مضمون شعر بالا است و سبکش خیلی جالب:

وفا کیسی کهان کا عشق جب سر پهورنا تهرا

تو بهر ای سنگدل تیراهی سنگ آستان کیون هو

درین شعر در مصرع اولی حرف جزا «تو» قبل از «وفا کیسی کهان کا
 عشق» محذوف است و نثر این مصرعه این طور است: «جب سر پهورنا تهرا
 تو وفا کیسی اور کهان کا عشق» و این سخن محبوب است که بانداز تجاهل
 عارفانه بعاشق گفته شده است چنانکه در شعر زیر میر تقی میر بطور تجاهل
 عارفانه میگوید:

هوگا کسی دیوار ک ساندک تل مین کیا کام محبت س اس آرام طلب کو
و مصرعه دوم جواب عاشق است و مفهوم اینکه : «ای محبوب اگر
خیال تان چنین است، بین که من فقط به آستانه تان چرا سر می زنم. حتماً این
دلیل عشق صادق من است.»

در شعر حافظ هم مصرعه اولی سخن محبوب است و مصرعه دومی جواب
عاشق :

تو بتقصیر خود افتادی ازین در محروم از که می نالی و فریاد چرا میداری
در اردو شاد عظیم آبادی همین خیال را با کمال بداهت ادا کرده است :

به بزم می هـ یان کوتاه دستی مین هـ محرومی

جو برهکر خود اتهال هاتھ مین مینا سی کا هـ

چون بهنگام وفا هیچ ثبات نبود

میکنم شکر که بر جور دوامی داری

ثبات در کردار فی الحقیقت دلیلی ست بر سیرت خوب مردم . همین

خیال را غالب با ابتکار مخصوص خویش در اردو اظهار داشته است:

وفاداری بشرط استواری اصل ایمان هـ

مرئ بتخان مین تو کعب مین گارو برهن کو

اشعار مزبور فقط مثنوی نمونه از خرواری هست برای نمایاندن شیوه

مخصوص حافظ .

ضرب الامثال

در زبان و ادب خواه از حیث اظهار معنی یا از حیث زیبایی زبان و
سبک بیان ، ضرب المثل دارای اهمیت خاص است. ضرب المثل بسبب مفهوم
و معنی مخصوص خویش جزو لغت می گردد و ازین رو موجب وسعت و
زیبایی زبان می گردد.

گاهی شاعر فقره ای را که بطور ضرب المثل رایج است پیراهن شعر
میپوشاند، ولی کمال شاعری این است که گفته خود شاعر جزو امثال بگردد.

میخواهم که توجه خوانندگان را باین وصف حافظ بگردانم ، چه این دلیلی است هم برفکر برنا و دقیق و هم بر پختگی ذوق و قریحه او.

شعری که بعنوان مثل بکار میرود علاقه بواقعہ ای دارد یا به اخلاق و معاشرت مردمان محیط شاعر یا به اساس اخلاق انسان عادی یا به تصویری عالمگیری یا بعلم و حکمت ، ولی محرک شعر خواه واقعہ ای باشد یا اخلاق و معاشرت مردمان محیط شاعر یا چیزی دیگر ، چون شعر در حیطة مثل می آید، از قید زمان و مکان بیرون افتد و شاعری که شعری را با چنین وصف متصف میگرداند دوامش بر جریده عالم ثبت می گردد و پیداست که فقط آن شعر ضرب المثل میتوان گشت که سلیس و روان ، منیع و استوار ، فصیح و موجز باشد. ازین لحاظ حافظ یکی از بزرگترین شاعران فارسی است. آقای علی دشتی در کتاب خود « نقشی از حافظ » درست مینویسد: « نکته های اخلاقی و فکری بطور فراوان با شیوهی مخصوص او در دیوانش دیده می شود و بسیاری آنها بطور امثال بکار میرود و بسیاری دیگر خصایصی دارد که بعنوان مثل در طی بیان و نوشته در آید زیرا گاهی اثر یک شعر حافظ و یک مثل سایر پیش از نوشتن یک صفحه است. » چند اشعار و مصراع ازین قبیل ملاحظه بفرمایید :

- | | |
|---------------------------------------|--------------------------------------|
| ۱ - هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت | ۲ - در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست |
| ۳ - هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد | ۴ - هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد |
| ۵ - هر چه آغاز ندارد نپذیرد انجام | ۶ - رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی |
| ۷ - وعظ آن گاه کند سود که قابل باشی | ۸ - فکر هر کس بقدر همت اوست |
| ۹ - هر کسی پنج روزه نوبت اوست | ۱۰ - بر فروغ خور تجوید کس دلیل |
| ۱۱ - بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک | ۱۲ - کسی که کار نکرد اجر رایگان نبرد |
| ۱۳ - یکی همی رود و دیگری همی آید | ۱۴ - چراغ مصطفوی با شرابولهبی ست |
| ۱۵ - نه هر درخت تحمل کند جفای خزان | ۱۶ - براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید |
| ۱۷ - هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود | ۱۸ - چند پوشیده بماند سخن پنهانی |

- ۱۹ - هیچ راهی نیست کاترانست پایان غم مخور
 ۲۰ - در هجر وصل باشد و در ظلمتست نور
- ۲۱ - رموز مملکت خویش خسروان دانند
 ۲۲ - یاسخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش
- ۲۳ - سهلست تلخی می در جنب ذوق مستی
 ۲۴ - ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی ست
- ۲۵ - عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو
 ۲۶ - نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
- ۲۷ - نه هر که سر برترشد قلندری داند
 ۲۸ - خواجه آنست که باشد غم خدمتگارش
- ۲۹ - درد عاشق نشود به بمداوی حکیم

تراکیب

تراکیب الفاظ موجب زیبایی و شیرینی اشعار می گردد و از تطویل کلام باز میدارد. بسیاری تراکیب است که آفریده ذهن حافظ است که دلیل بر بلندی تخییل و قوت قریحه اوست. زیبایی تشبیه و استعاره، نازکی تخییل، خوبیهای رمز و کنایه در یک ترکیب الفاظ گنجانیده و از ترکیب اشعار بر می آید که پاره های آسمان ادب است. برای نمونه در اشعار ذیل خوبیهای تراکیب را ملاحظه بفرمایید:

- ۱ - خشت زیر سر و بورتارک هفت اخترپای
 دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی
- ۲ - جز فلاتون خم نشین شراب
 سر حکمت بما که گوید باز
- ۳ - شیراز و آب رکنی آن باد خوش نسیم
 عیش مکن که خال رخ هفت کشور است
- ۴ - گرد بیت الحرام خم حافظ
 گر تواند بسر پیوید باز
- ۵ - عاقبت منزل ما وادی خاموشان است
 حالیا غلغله درگنبد افلاک انداز
- ۶ - بلند مرتبه شاهی که نه رواق سپهر
 نمونه ای زخم طاق بارگه دانست
- ۷ - در زوایای طریخانه جمشید فلک
 ارغنون ساز کند زهره باهنگ سماع

حافظ برای یک چیز مترادفات لطیف و دلپسند آورده است که شعر را زیبایی می بخشد و هم قوت متخیله و دقت مطالعه طبیعی شاعر را بروز میدهد. چون: مترادفات شراب: باده جام تجلی صفات، کیمیای فتوح، پیر گلرنگ، شراب موهوم، شرب زرکشیده، جام زر افشان، جام هلالی، بکر مستوز، راقو خم، آب اندیشه سوز، قدح آینه کردار، دختر گلچهر رز، بیت

الحرام قم، فلاطین خم نشین، ساغر درّ خوش آب، نقاب زجاجی.

مترادفات فلک: طریخانه جمشید فلک، گنبد نیلی حصار، گردون دون پرور، سقف مقرنس، کاخ ابداع، بحر معلق، فلک حقه باز، مزرع سبز فلک، بلند ساده بسیار نقش، سبز خنگ گردون.

مترادفات روز حشر: پیشگاه حقیقت، روز داوری، روز پسین، روز رستاخیز، هنگام درد.

مترادفات جهان: رباط دودر، دو راه منزل، کنج محنت آباد، دشت مشوش، عروس هزار داماد، خاکدان غم، دام گاه، جهان سست نهاد، صدف کون و مکان، عجوزه، کهنه کشته زار، دیر شش جهتی، عرصه بزمگاه، سراچه ترکیب، دام گو حادثه، دیر خراب آباد، زندان سکندر.

مصطلحات و تلمیحات: در شاعری برخی از الفاظ بطور اصطلاح بکار برده می شود و شاعر مصطلحات نو نیز می تواند ایجاد کند که هر یکی از این الفاظ تعبیر مخصوصی داشته باشد و تعبیرش محض بواقعه مخصوص محدود نباشد بلکه هر لفظی جهانی بدوش است - جهانی که مشتمل بر تصورات و تخیلات ادبی است؛ و واقعه خواه مبنی بر تخیل باشد یا بر حقیقت، شاعر بر آن اعتقادی دارد که گویی احتیاج بدلیل نمی دارد، مانند گل و بلبل، شیرین و فرهاد، کرکس و باز، ساقی و شراب، نوشیروان و جام جم و غیر آنها. بعضی ازین ها تلمیحات است و بعضی محض سمبلاها - سرمایه گرانمایه از ادبیات فارسی وارد و مشتمل بر این هاست و از روی این هاست که شاعر حقایق زندگی را بطرز جالب و زیبا در بیان می آورد و در اندک الفاظ معنی بزرگ پیدا می شود و سخن بمصداق «ماقل و دل» می گردد.

خواجه حافظ تلمیحات عادی را چنان زیبایی می بخشد که شعرش گویی «سحر حلال» می گردد. بریک تلمیحش هزار توضیح قربان و بر یک

اجمالش هزار تفصیل نثار. گویی یک تلمیح غمزّه محبوب است که هوشربای مردمان بیشمار است. ملاحظه بفرمایید :

- ۱ - بده جام می و از جم مکن یاد که می داند که جم کی بود و کی کی
- ۲ - شکوه سلطنت و حسن کی ثباتی داد ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی
- ۳ - یک مفلس پاک در ره عشق بهتر ز هزار حاتم طی
- ۴ - بگذر ز کبر و ناز که دیده‌ست روزگار چنین تبای قیصر و طرف کلاه کی
- ۵ - آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق خرمن مه بجوی ، خوشه پروین بدوجو
- ۶ - فرق است ز آب خضر که ظلمات جای اوست تا آب ما که متبعش الله اکبر است
- ۷ - آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند
- ۸ - در عیش نقد کوش که چون آبخورنماند آدم بهشت روضه دار السلام را
- ۹ - تو و طوبی و ما و قامت یار فکر هر کس بقدر همت اوست
- ۱۰ - خال مشکین که بدان عارض گندم گونست سر آن دانه که شد رهزن آدم با اوست
- ۱۱ - سرود مجلس جمشید گفته اند این بود که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند

غرض که زبان و سبک خواجه حافظ شیرازی شامل همه مزایا و محاسن شعر است و مخصوصاً در اشعارش لطف محاوره دیدنی است. حافظ برای خرج دادن افکار و اردات قلب خویش به تشبیه و استعاره احتیاج نمی‌دارد و این نیز دلیلی است بر استادی و مهارت او در زبان و بیان. او از کثرت استعمال محاورات سادگی سخن را برپاداشته است. سلاست و روانی پیرایه شاعری اش است. او از قریحه عالی و فکر توانا و ابتکار و تجدد در سبک، طرح سخن ریخته که زبان و سبک شاعری پارسی را حیات تازه بخشیده است.

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن را بقلم شانه زدند



مثنوی باد مخالف غالب

غالب مثنوی «باد مخالف» را در اوان شباب و قتیکه در بلده کلکته به سلسله استغاثه برای اضافه مقرری رفته بود در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف مقصور بعنوان «آشتی نامه» در سلک نظم کشید چنانکه از آخرین بیت این مثنوی که بقرار ذیل است، منکشف می شود.

آشتی نامه و داد پیام ختم شد والسلام والاكرام^۱

این مثنوی مشتمل بر یک صد و پنجاه و چهار بیت است و پرده از بعضی از گوشه‌های حیات شاعر بر می دارد.

عقب نمای مسافرت کلکته

غالب در عنفوان شباب شکار نامساعدت روزگار شد. خرج از دخل زیاد بود. او گمان می برد که حکام انگلیسی بوقت تعیین مقرری برای خانواده‌اش انصاف را ملحوظ نداشته اند. خاطرش از دست تنگدستی پریش و دلش از خروش قرض خواهان ریش شده بود. چاره ای بجز این ندید که استغاثه در عدالت عالیه دائر کند چنانچه سفر را بر حضر ترجیح داده کمر

همت چست بسته بصوب کلکته روانه شد تا برای حصول مقصود دست و پا زند. شاعر نام برده وضع و خیم خویش و صعوبات سفر را که کمتر از سقر نبود در نامه ای چنین می نگارد:

«هنگامه دیوانگی برادر یک طرف و غوغای وام خواهان یکسو آشوبی پدید آمد که نفس راه لب و نگاه روزنه چشم فراموش کرد و گیتی بدین روشنی روشنان در نظر تیره و نار شد. بالبی از سخن دوخته و چشمی از خویش فرو بسته جهان جهان شکستگی و عالم عالم خستگی باخود گرفتم و از بیداد روزگار نالان و سینه بر دم تیغ مالان به کلکته رسیدم»^۱. این سخنور شیرین زبان در آن زمان مدیون بیشتر از چهل هزار و کمتر از پنجاه هزار پول بود.^۲ چنانچه از هجوم مصائب دل شکسته شده می خواست که ترک وطن کند لکن چون به کلکته رسید و آرمید او را کمی سکون و قدری اطمینان قلبی دست داد. غالب در نامه مزبور می نویسد:

«آن همه بخشایش که مشاهده رفت امیدگشایش آورد و ذوق آوارگی و هوای بیابان مرگی که مرا از دهلی بدر آورد، بدل نماوند و هوس آتشکده های یزد و میخانه های شیراز که دل را بسوی خود می کشید و مرا به پارس می خواند از ضمیر بدرجست»^۳.

ریشه دوانی مخالفینش

درین سفر شومی قسمتش نیز هم رکابش بلکه پیشاپیش بود. غالب بروز ۲۰ فوریه ۱۸۲۸ میلادی وارد بلده کلکته شد ولی قبل ازین مرزا افضل بیگ^۴

۱ - حالی ، الطاف حسین ، شمس العلماء ، یادگار غالب (اردو) مطبوعه مجلس ترقی ادب، لاهور، ص ۲۵ و حیات غالب ، تألیف دکتر محمد اکرام چاپ لاهور ، ص ۸۸.

۲ - محمد اکرام، دکتر. حیات غالب (اردو) مطبوعه اداره ثقافت لاهور ، ۱۹۸۲م، ص ۹۸. پاورقی شماره ۱ بحواله متفرقات غالب. ص ۱۰۰.

۳ - همان ، ص ۸۸.

۴ - مرزا افضل بیگ پسر مرزا جیون بیگ بود. خواهرش بنام امیرالنساء بیگم در عقد خواجه حاجی (م. ۱۸۲۶م) بود و از بیگش شمس الدین عرف خواجه جان و بدر الدین عرف خواجه امان متولد شدند و آنان ورثائی خواجه حاجی بودند. این خواجه خانه زاد و دست نگر نصر الله بیگ خان بود. او به

برادر نسبتی خواجه حاجی (م: ۱۸۲۶م) و طرفدارانش که در ادارات دولتی اثر و رسوخ داشتند به جهت مخالفتش زمینه را هموار کردند. آنان در حلقهٔ اهل تسنن او را رافضی و در حلقهٔ اهل تشیع صوفی و منکر خدا معرفی نمودند و در طبقه شعرا گفتند که این شخص قتیل^۱ را بر ملا به بدی یاد می‌کند و سخنوران کلکته را بدیدهٔ اغماض می‌نگرد و هیچ اهمیت نمی‌دهد.

گفتهٔ مخالفین غالب سراسر غلط نبود. زیرا این امر مسلم است که غالب از شیعیان اثنی عشری بود. عقیدت و ارادت و حب و ولای او به امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام از قصاید منقبتی او واضح و لایح است^۲ بقول مالک رام، شیعیتش تا به این حد بود که او حضرت علی کرم الله وجهه را بر دیگر صحابه کرام «رض» ترجیح می‌داد. بعبارت دیگر نشان امتیازی شیعیت او تبراً نبود بلکه تولا بود یعنی بحضرت علی علیه السلام اظهار محبت و عقیدت به

احمد بخش خان نصرالله بیگ خان تعلقات استوار کرد. چون نصرالله بیگ خان در ۱۸۰۶ میلادی فوت شد احمدبخش خان دسیسه کاری را بکار برده خواجه حاجی را عموی غالب نشان داد و او را در مقرری غالب شریک ساخت. غالب چون به سن شعور رسید، حقیقت حال بر او منکشف شد چنانچه پی ازالهٔ این ناانصافی دست و پا زد. درین اوان مرزا افضل بیگ خان منجانب اکبر شاه ثانی پادشاه دهلی بعهدۀ وکالت فایز شده به کلکته آمد و بنای دوستی به منشی عبدالکریم میر منشی شعبه فارسی نهاد و بخانه‌اش بطور میهمان قیام پذیر شد. اینان در مخالفت غالب جهد بلیغ نمودند. اغلباً غالب بدین علت به مولوی سراج الدین نوشت که «عدو جاه مند و مالدار و من تهی دست و تنها، خلقی سر آزار من دارد و گروهی تشنه خون است.»

برای آگاهی بیشتری رک. مکتوب غالب (اردو ترجمه) از لطیف الزمان خان. مطبوعه لاهور، ۱۹۹۵م ص ۲۲ الی ۲۴ و صص ۳۳ - ۳۴ و صص ۹۵ - ۹۶ و مجموعه نثر غالب، ترتیب و تهذیب و تحشیه خلیل الرحمن داؤدی، چاپ مجلس ترقی ادب لاهور، طبع اول، نوامبر ۱۹۶۷م. رقعات غالب، نامهٔ ششم بنام مولوی سراج الدین، ص ۴۲.

۱ - قتیل نامش دلوانی سنگ، باشندۀ فریدآباد، بخش دهلی بود. او حلقه بگوش اسلام شد و نامش محمد حسن نهادند. چندی بدلهلی قیام کرد و بعد ازان در لکهنؤ سکنی گزید. شاعر اردو و فارسی بود. او را در انجا شهرت و مقبولیت دست داد. در سال ۱۲۳۲ هـ ق (۱۸۱۷م) در لکهنؤ انتقال کرد.

برای اطلاعات بیشتر رک به یادگار غالب اثر الطاف حسین حالی مطبوعه لاهور ص ۲۹ و مکتوبات غالب (اردو و ترجمه) از لطیف الزمان خان چاپ لاهور، ص ۳۴، پاورقی شماره ۱، بحواله تامس بیل - این. اورینتل بائیوگرافیکل دکشنری مرتبه ایچ. جی. کین لندن ۱۸۹۴ میلادی، ص ۳۱۷.

۲ - لطیف الزمان خان، مکتوبات غالب، (اردو ترجمه) چاپ لاهور ۱۹۹۵م، ص ۳۴.

۳ - محمد ظفرخان، دکتر، مقاله بعنوان قصاید غالب در منقبت حضرت علی «ع»، مطبوعه مجله سررش (فارسی) اسلام آباد، شماره مارس - آوریل ۱۹۹۴م و شماره مه - ژوئن ۱۹۹۴م.

شدت می کرد؛ اما بعض اوقات بمناسبت موقع و محل او خود را از اهل تسنن نشان می داد. حالی در «یادگار غالب» باین صوب اشاره کرده است.^۱

این نیز بعید از حقیقت نیست که این شاعر نامدار همواره «کوس انا و لا غیري» می زد. او خود را نابغه روزگار و سخنور بی مثال و زبان دان بی همال می پنداشت و گمان می کرد که در نظم سرایی از اقران و امثال هیچ کس بیایه او نمی رسد و این دعوی خیلی در دماغش جا داشت که کسی را چه از متقدمین و چه از معاصرین بخاطر نیاورده می گفت که او را بزبان فارسی پیوند ازلی است. غالب در نامه ای که بنام عبدالغفور سرور (بزبان اردو) نوشت در آن درباره سخن سرایان برصغیر پاکستان و هند اظهار نظر نمود. می گوید که «در سخنوران هندوستان بجز امیر خسرو دهلوی علیه الرحمة کسی استاد مسلم الثبوت نشد... ناصر، بیدل و غنیمت فارسی شان چه جور است؟ کلام هر یک را بنظر انصاف ملاحظه کنید. آیا منت و مسکین و واقف و قتیل در سخنوری دارای آن مقام و مرتبه هستند که باید آن را در حساب آورد»^۲.

بی مناسبت نباشد اگر متذکر گردیم که دیگران را بدیده احترام ندیدن و حرمت شان را نگهداری نکردن و چشم احترام از آنان و هوا خواهان شان داشتن خیال باطل بستن و دماغ بیهوده پختن است، چنانچه حامیان قتیل و شیفتگان دیگر سخن سنجان جلیل شبه قاره در محافل مشاعره همواره از راه استخفاف بر غالب بنای خرده گیری و انتقاد می گذاشتند و او را مورد تخطئه و نکوهش قرار می دادند و انای او را مجروح می ساختند و طبیعی است که ازین ایراد گیری بیجا او عصبانی می شد و بیش از پیش کلمات ناشایسته بر زبان می آورد.

۱ - مالک رام، ذکر غالب، ص ۲۶. نقل از حکیم فرزانه، نوشته دکتر شیخ محمد اکرام، مطبوعه اداره ثقافت اسلامیة لاهور، ۱۹۷۷م، ص ۱۳۶.

۲ - حالی، الطاف حسین، شمس العلماء «یادگار غالب» چاپ لاهور، ص ۱۱.

جن لوگون کو مجھ سے عداوت گھری کھتے ہیں مجھ سے وہ رانسی و دھری

دھری کیونکر ہو جو کہ ہوتے صوفی شیعہ کیونکر ہو ساوراء النسہری

۳ - مہر، غلام رسول، خطوط غالب، مطبوعہ کتاب منزل، لاهور، ص ۴۹۷.

غالب مقلد بیدل (م: ۱۱۳۳ هـ ق) است. متاسفانه در اینجا فرصت نداریم که تاثیر گیری غالب از بیدل در کلام منظوم و منثورش حرف بمیان آریم لکن بدون ترس و تردید بگوییم که غالب در عنفوان شباب یعنی وقتی که آغاز شاعری کرد از مقلدان او بود ولی چندی بعد بر پند میر تقی میر (م: ۱۲۲۵ هـ ق) که یکی از اجله شعرای زبان اردو بود عمل پیراشده این روش را ترک نمود، اما در فارسی نثر - نگاری پیروی از ابوالفضل (م: ۱۰۱۰ هـ ق) برادر فیضی وزیر دربار اکبر اعظم و بیدل محسوس می شود.

انعقاد محافل مشاعره

غالب عقب نمای انعقاد محافل مشاعره در مدرسه سرکار کمپنی چنین ارائه می دهد: «از نوادر حالات اینکه سخنوران و نکته بیانان این بقعه پس از ورود این خاکسار بروز نخستین یک شنبه هر ماه سال میلادی بزم سخن می آراستند. سخن گویان در مدرسه سرکار کمپانی جمع می شدند و غزلهای اردو و فارسی قرائت می کردند. ناگاه مردی گرانمایه که از هرات به سفارت رسیده بود، در آن انجمن می آید و اشعار مرا شنیده با آهنگ بلند ستوده و بر کلام نادره گویان این قلمرو تبسم های زیر لبی می فرماید. چون طبایع بالذات مفتون خود نمایی است همگان حسد بردند.

از اقتباس بالا مستفاد می شود که پس از آنکه غالب رحل اقامت در کلکته افگند بروز نخستین یک شنبه هر ماه محفل مشاعره منعقد می شد. غالب بتاريخ ۲۰ فوریه ۱۸۲۸ میلادی در بلده کلکته رسید بنا بگفته سید اکبر علی ترمذی «اولین مشاعره بروز یکم ژوئین ۱۸۲۸ میلادی انعقاد پذیر شد. غالب در آن شرکت کرد و شعرای کلکته

۱ - عندلیب شادانی، مقاله بعنوان غالب کا اسلوب نگارش (پنج آهنگ مین) اسلوب نگارش غالب (در پنج آهنگ) مطبوعه اجله صحیفه (اردو) ژانویه ۱۹۶۹ م. ص ۱۶۶ و مقاله دکتر احسن الظفر بعنوان تاثیر بیدل بر غالب، مطبوعه فصلنامه دانش شماره ۵۱ زمستان ۱۳۷۶، ص ۲۹ پیوسته.

منظومات خود را نیز در آن مجلس شعر خوانی قرائت کردند. غالب پنداشت که این همه به جهت عزت افزایی و بزرگ داشت اوست ولی بزودی پی برد که از جمله بنیانگذاران این انجمن یکی از اعزّه مولوی عبدالکریم که میزبان مرزا افضل بیگ است برای استهانت او دامی گسترده است.

طبق تحقیق محقق مذکور در مشاعره دومین که بتاريخ ۸ ژوئن ۱۸۲۸ میلادی منعقد شد. غالب نیز شرکت جست و در هر دو زبان یعنی اردو و فارسی غزلیات طرحی خواند. درین مجلس مشاعره وکیل رئیس هرات مرزا حسین علی هم حضور داشت. او ستایش اشعار غالب کرد لکن تلامذه قتیل برکلامش ایرادگیری کردند. همچنین بار سوم محفل مشاعره بتاريخ ۱۵ ژوئن ۱۸۲۸ میلادی برپا شد. غالب پاسخ اعتراضات معترضین داد و غزل خویش قرائت کرد، طرفداران قتیل بعضی از اشعار آن غزل را نیز مورد انتقاد قرار دادند.

اینجا ناگزیر است بگوییم که محقق موصوف دوچار به سهو شده است زیرا بقول غالب محفل مشاعره هر ماه نه که هر هفته بروز یکشنبه منعقد می شد. غالب در سه مشاعره شرکت کرد لذا می توان گفت که اولین مجلس مشاعره اگر بتاريخ یکم ژوئن برپا شد، محفل دومین بتاريخ ششم ژوئیه و سومین محفل شعرخوانی سوم اوت انعقاد پذیر شده باشد.

غالب که خود را «گنج معانی» می دانست چون از معتقدان قتیل طرف انتقاد قرار داده شد، مغلوب الغضب شده نه تنها سخن گویان پذیرفته را به لحن شدید ناسزاگفت بلکه حاضرین و سامعین مجلس را هم سزاوار حرف ناشایسته قرارداد نتیجتاً با حیثیت یک شخصیت

۱ - لطیف الزمان خان، مکتوبات غالب (اردو ترجمه) چاپ لاهور ۱۹۹۵م، ص ۱۱۶ بحواله کلیات نثر فارسی ص ۱۷.

۲ - اکبر علی سید، مقدمه مکتوبات غالب، ص ۵۹.

ناپسندیده تلقی گردید. یکی از هوا خواهان قتیل نزد نواب سید علی اکبر خان منتظم امام بارگاه هگلی که از خیر خواهان غالب بود، رفته شکایت رفتار ناهنجارش کرد.

علت سرودن مثنوی و سال نگارش

غالب از حقیقت حال بی خبر چون بهر ملاقات نواب مذکور رفت او در آن گفتگو حرف مشاعره در میان آورده پند داد و سرزنش نیز کرد و گفت آیا اینجا برای سخن پروری و شعر گویی آمده ای؟ هوشیار باش، راه دشوار است و راهزن بسیار. دعوی برتری بگذار و به همه مصالحت کن. نظمی در اعتذار بنگار و بمن فرست تا بتوانم زنگ ملال از آینه دل دشمنانت بزدایم و آشوب خصومت را فرو بنشانم چنانچه بفحوای هرچه از دل خیزد بر دل ریزد. غالب چون تعظیم و تکریم آن بزرگوار بر ذمه خویش واجب می شمرد. این اندرز را به سمع رضا اصغاء نمود و مثنوی بعنوان «آشتی نامه» نگاشت و بصوب آن ناصح مشفق فرستاد و اعراض از شرکت در جلسه شعر خوانی کرد. از این رو می توان حدس زد که شاعر نامور این مثنوی را در اوت ۱۸۲۸ میلادی یا چندی بعد سروده باشد. نقول این مثنوی به مولوی کرم حسین بلگرامی و مولوی عبدالقادر رامپوری و مولوی نعمت علی عظیم آبادی و امثال و نظایر آنان فرستاده شد.^۱

آغاز مثنوی

این مثنوی بدین نمط شروع می شود:

ای تماشا ثانیان بزم سخن	وی مسیحا دمان نادره فن
ای گرانمایگان عالم حرف	خوش نشینان این بساط شگرف
ای سخن پروران کلکته	وی زبان آوران کلکته ^۲

۱ - محمد اکرم. «شرح حیات غالب» چاپ لاهور، ۱۹۸۲ م، ص ۸۲، پاورقی شماره ۱.

۲ - غالب، اسد الله خان، کلیات غالب (فارسی) مطبوعه لاهور، ص ۱۲۲.

غالب در ابتدای این مثنوی در یازده شعر سخن پروران و زبان آوران و رئیسان و مقیمان کلکته را بالقباب گوناگون نواخته است ولی در آخر:

ای گرامی فنان ریخته گو سفز دریا کتمان عربده جو^۱

گفته کنایه آنان را هدف تنقید ساخته است یعنی در این شعر مخالفین را مخاطب به «ریخته گو» کرده طنز و تعریض را بکار برده است. غالب گوید شما که ریخته گو هستید ادعای فارسی دانی شما شگفت آور است. خواننده مثنوی چندبار چنین طعن و تشنیع را مشاهده می کند.

شاعر بینوا بعد از این در بیست و پنج شعر بی بسی و بی کسی، کس مپرسی و بیچارگی خویش را بیان کرده گفته است که من بخت برگشته به جهت کاری در شهر شما آمده ام. لاریب من میهمان ناخوانده شما هستم ولی میهمان را نواختن در سراسر عالم مرسوم است. من دل شکسته و غمزده، خسته و ستم دیده اینجا رسیده ام. من به برگ بینوایی ساخته دوراز وطن جان به لب آمده ام و این غم و غصه مرا وادار به بدخویی کرده است. بر من که غریب الوطنم اگر نتوانید که رحم کنید، چرا ستم را روا می دارید؟

اسد الله بخت برگشته	در خم و پیچ عجز سرگشته
به تظلم رسیده است اینجا	بسامید آرمیده است اینجا
کار احباب ساختن رسم است	میهمان را نواختن رسم است
آن راه و رسم کار سازی کو	شیوه میهمان نوازی کو؟
چه بلاها کشیده ام آخر	که بدین جا رسیده ام آخر
مویه چون موی کرده است مرا	غصه بدخوی کرده است مرا
برغریبان کجا رواست ستم	رحم گرنیست خود چرا است ستم ^۲

اعتراضات معترضین و رد آنها

غالب اکنون اعتراضات معترضین را یک یک می شمارد و سؤال می کند که پاسخ اعتراضات شما را از من که داد؟ مطالعه نامه های غالب و این مثنوی

۱- همان.

۲- غالب، اسد الله خان، کلیات غالب (فارسی)، چاپ لاهور، صص ۱۲۲-۱۲۳.

منکشف می‌کند که غالب در مجلس مشاعره که بقولش در آن قریب پنج هزار نفر حضور داشتند غزلی مشتمل بر یازده بیت که به مطلع زیر آغاز می‌یابد قرائت کرد:

تا کیم دود شکایت ز میان برخیزد بزن آتش که شنیدن ز میان برخیزد
معتقدان قتیل بر شعر نهم این غزل که بقرار ذیل است:

جزوی از عالم و از همه عالم بیشم همچو مویی که بتان راز میان برخیزد
ایرادگیری کردند. غالب درین ضمن به عبدالرزاق شاکر می‌نویسد که
ترجمه آن بزبان فارسی بدین نمط است:

«الله الله در کلکته چه شور نشور برخاسته بود، شعر من:

جزوی از عالم و از همه عالم بیشم همچو مویی که بتان راز میان برخیزد
خسته جراحتهای اعتراض شده بود. منشأ اعتراض اینکه عالم مفرد
است ربط آن به «همه» حسب اجتهاد قتیل ممنوع است.

یعنی کلمه همه را نمی‌توان با کلمه «عالم» باهم آورد زیرا عالم مفرد
است و همه افاده معنی جمع کند. غالب درین ضمن در نامه مزبور می‌نویسد
که ترجمه اش در فارسی چنین است:

«این واقعه چون بگوش کفایت خان سفیر شهزاده کامران درآنی رسید
او چند شعر از اساتذده خواند که دران همه عالم و همه روز و همه جا مرقوم
بود»^۲.

غالب چوهدری عبدالغفور را هم ازاین واقعه مطلع می‌سازد و در نامه
ای می‌نگارد:

در جواب معترض گفته شد که حافظ می‌گوید: همه عالم گواه عصمت
اوست^۳.

۱ - مهر، غلام رسول، خطوط غالب، چاپ لاهور، ص ۵۳۶ - ۵۳۷.

۲ - همان، ۵۳۷.

۳ - شعر حافظ به قرار ذیل است:

گر من آلوده دامنم چه عجب همه عالم گواه عصمت اوست
حافظ شمس الدین، محمد، «دیوان حافظ» مطبوعه نولکشور پریس - لکهنؤ - ۱۹۱۷م، ص ۲۲.

و سعدی می سراید: عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست!

برین شعر اعتراض دوم این بود که تا وقتیکه بعد از کلمه «بیش» لاحقه «تر» نیاریم استعمال نمی شود لذا «بیشتر» گفتن درست و تنها بیش گفتن غلط است. در پاسخ این اعتراض گفته شد که کلمه «بیش» بدون لاحقه تر در کلام اساتذہ مستعمل است و مولانا نورالدین ظهوری ترشیزی (م: ۱۰۲۵ هـ ق) تنها واژه بیش را در بیتی استعمال کرده چنین سروده است:

کم از آنم که در معذرتم باید زد بیش از آنی که دهی خجالت تقصیر مرا^۱
اعتراض دیگر این بود که بر میان معشوق مو برخاستن عقلاً یا عادتاً محال است نیز اینکه برای مو یا سبزه استعمال کلمه برخاستن درست نیست. غالب بیتی از استاد خواند که در آن «برخاستن» مترادف روئیدن بکار برده شده است و آن بیت اینست:

از رخ خط مشک سوده برخاست آتش بنشست و دود برخاست^۲ (کذا)
غالب به سخن فهمان و منتقدان مخاطب شده پرسش می کند، آن که بود که بنای عربده نهاد و زلف گفتار را درهم و بزم اشعار را برهم کرد و شعرم را نادرست گفت؟

مهربانان خدایرا انصاف	تا نخست از که بود رسم خلاف
زلف گفتار را که در هم کرد	بزم اشعار را که برهم کرد؟
همه عالم غلط که گفت نخست؟	پاره زین نمط که گفت نخست؟
موی را بر کمر که گفت غلط؟	شعر را سر بر سر که گفت غلط؟
چون بدید کاعتراض خطاست	هرچه غالب نوشته است بجاست
رشته باز پرسس تاب که داد	معرض را زمن جواب که داد ^۳

۱ - بیت شیخ سعدی علیه الرحمة باین قرار است.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
نقل از مکتوبات غالب (اردو ترجمه)، مترجم لطیف الزمان خان، چاپ لاهور، ۱۹۹۵ م، ص ۱۲۳ - ۱۲۴.

۲ - همان، ص ۱۶۴.

۳ - همان، ص ۱۶۵.

۴ - غالب. اسد الله خان، کلیات غالب (فارسی) چاپ لاهور، ص ۱۲۳ - ۱۲۴.

شما بخوبی آگاه هستید که بجای من جوابات اعتراضات معترضین دانشوری دیگری داد و بی گناهییم را باثبات رسانید ولی صد حیف که همه برگفته اش گوش ندادند و کسی بیاوری من لب نگشود. آیا تقاضای انصاف نبود که معترض را لااقل سرزنش می کردید؟

چون بدیدید بی گناهی من تا نشستید رو سیاهی من
هر که دیدم ره خموشی رفت بود لازم بر آن گرفت گرفت^۱

اظهار ندامت از غالب

غالب اکنون اظهار ندامت کرده می گوید که من تسلیم کنم که از این اعتراضات بیجا بستوه آمده بودم و از شدت غم و غصه لب گزیدم و در گفتگوی گله مندانه کمی حرف گلوگیر زدم که موجب آزرده کاری پردازان انجمن شد. همین که از رنجیدگی شان مطلع شدم، غرق غرق خجالت شده خطای خویش را تسلیم کرده، پوزش می خواهم:

تا بشوریده دل ز بی جگری بفرغان آمدم ز خیره سری
گله مندانه گفتگو کردم پاره ای در سخن غلو کردم
چون شنیدم که نکته پردازان قدر دانان و انجمن سازان
از من آزرده اند زان پاسخ به نیایش بخاک سودم رخ
آب گردیدم و چکیدم من قطره آسایر دویدم من
روی دعوی بسویم آوردند سخن من برویم آوردند
داغ گشتم از آن ملامت ها سوختم از تف ندامت ها
کاش بااعتراض ساختمی ناله در زیر لب گداختمی^۲

غالب گوید که مخالفین من بیتی از غزل من انتخاب نموده روش عیب جویی و ناانصافی را اختیار کردند. آن بیت اینست:

۱ - همان ۱۲۴.

۲ - همان کلیات، صص ۱۲۴ - ۱۲۵.

شور اشکی به فشار بن مزگان دارم طعنه بر بی سرو سامانی طوفان زده ای^۱
 آنان تنقید برین بیت کرده گفتند که کسره زده بعد از مضاف الیه می آید.
 پاسخ دادم که کسره در زده اضافی نیست بلکه یای وحدت است. این شنیده
 همه ساکت وصامت ماندند.^۲ غالب در مثنوی جواب این اعتراض بالتفصیل
 داده است. او می گوید که ایراد گیری آتش بجانم زده است زیرا نه تنها من
 چنین می نگارم بلکه سخنوران پیشین هم چنین نوشته اند. بزبان شاعر
 بشنوید:

اعترض آتشم بجان زده است	شعله در مخزن استخوان زده است
زده را کسره از ظرافت نیست	یای وحدت بود اضافت نیست
واضع طرز این زمین نه منم	در خور سرزنش همین نه منم
دیگران نیز گفته اند چنین	گوهر راز سفته اند چنین
شورش آماده رفته اند همه	هم برین جاده رفته اند همه
در نورد گزارش زده ها	کرده اند از نشاط عربده ها ^۳

غالب حدس می زد که این همه اعتراضات از راه ناهمیدن مطلب این
 کلمه است چنانچه اول امثله داده سپس مفهوم و معانی واژه «زده» را در زبان
 اردو بیان می کند:

اکثر از عالم شتاب زده	می زده ، غم زده ، شراب زده
می زده ، غم زده که ترکیب است	بقیاس فقیر تقلیب است
چو بر آید ز انگبین مومش	زده غم دمنند ز مفهومش
لیک در بعض جان نه در همه اش	لفظ «مارث هون» ست ترجمه اش
وین خود از شان فاعل است که هست	حق بود حق نه باطل است که هست ^۴

۱ - همان. ص ۶۱۵. مطلع این غزل که دوازده شعر دارد چنین است:

می رود خنده بسامان بهاران زده خون گل ریخته و بگلستان زده

۲ - لطیف الزمان خان - مکتوبات غالب (اردو ترجمه) مطبوعه لاهور، ۱۹۹۵ م، ص ۱۶۵.

۳ - غالب ، اسد الله خان - کلیات غالب (فارسی) چاپ لاهور، ص ۱۲۵.

۴ - همان ، ص ۱۲۶.

پیشتر ازین چنانکه اشارت رفت غالب کمتر کسی از شعرای پارسی گوی شبه قاره را در خور اعتنا می شمرد حتی که بر فارسی دانی سخنور عالی قدر مثل میرزا بیدل (م: ۱۳۳ هـ ق) هم انگشت می نهد ولی اکنون برای تثبیت دعوی خویش مبتلای تعارض روانی شد. نمی دانست چه کند. مجبوراً بیتی از بیدل که مثل او هندی نژاد بود بطور سند آورد لکن قبل ازینکه بیتی از او نقل کند او را بر دیگر شعرای برصغیر ارج و رجحان می دهد و به القابات مثل «محیط بی ساحل» و «قلزم فیض» نواخته چنین می نگارد:

همچنان آن محیط بی ساحل تلزم فیض میرزا بیدل
از محبت حکایتی دارد که بسدین سان بدایستی دارد
عاشقی، بیدلی جنون زده قدح آرزو بسخون زده
اولش خود مضاف مقلوب ست دومین تاکدام اسلوب ست
کرده ام عرض همچنان زده طعنه بر بحر بیکران زده
مگر این شعر زان نعمت نبود و بسود شعر من غلط نبود^۱

غالب یقین کامل داشت که معترضین اینرا ندیده نخواهند انگاشت و این اعتراض شان بجا باشد که بیدل هندی نژاد او و مثل قتیل زبان دان است، از این رو بیت بیدل سندی را نشاید. چنانچه گفت:

گرچه بیدل ز اهل ایران نیست لیک همچو قتیل نادان نیست^۲
مصراع ثانی شعر مزبور برای خشمگینی معتقدان قتیل کفایت می کند.
پس ازین غالب می سراید:

صاحب جاه و دستگاهی بود مر او را زین نمدکلامی بود
دعوی بنده بی سرو بن نیست شعر بیدل بجز تفتن نیست
پاره از کلام اهل زبان می فرستم بخدمت یاران
تا بدین پرده آشنا باشند با من زار هم نوا باشند^۳

۱ - همان، ص ۱۲۶.

۲ - همان، ص ۱۲۶.

۳ - همان، ص ۱۲۶.

متاسفانه «پاره از کلام اهل زبان» در مثنوی دیده نشده بلکه جای دیگر
اعنی مکتوبات غالب نیز در نظر ما نیامده است

تذلل غالب

غالب چنانکه از مطالعه این مثنوی به وضوح می پیوندد می دانست که
باشندگان کلکته و کار پردازان انجمن خاطره خوشی از او ندارند لذا مجبور
شد که یک بار دیگر راه فروتنی را پیماید و از در آشتی در آید و بصلح گراید
لذا بعد ازین در بیست و سه بیت اظهار عجز و انکساری و بیان آرزوی دل
می کند چنانچه او می گوید که من از جاده عهد و پیمان انحراف کرده ام. وعده
خاموشی را به باد فراموشی داده ام. من ساده لوح از رنگ و ریو نا آشنا بر غریو
جاهلانه خویش تاسف می کنم. من که خاک پای سخنورانم، بزرگان را بدیده
احترام می نگرم. رمز فهمان و نکته وران رابنده بی دام هستم. من از آویزش
بیان نمی ترسم البته بیم آن دارم که پس از سالیان دراز این قصه سمر خواهد
شد که سفیهی که ننگ دهلی بود به برگ، بینوایی اینجا رسیده و آرمیده ولی از
شوخ چشمی وزشت خویی با بزرگان طرح ستیزیدن ریخت و تدمیم آنان
کرد. دیگر اینکه من چون ازین شهر رهسپار دیار خویش شوم ساکنین اینجا
شاد و خرم شوند و کس برای وداع کردن من نخواهد آمد. من از دعوی
سخنوری دست بردارم و اکنون تاب هنگامه آرایی ندارم:

آه از آن دم که بعد رفتن من	خون دهلی بود بگردن من
تا بسوم رنج دوستان باشم	بر دل انجمن گران باشم
خسته و مستمند بر گردم	دژم آیم نژند بر گردم
به وداعم کس از شما نرسد	شوق را مژده و فنا نرسد
زین سپس نیست دعوی سختم	ندمد دود شمع ز انجمنم
ناله بی حرفه چون جرس نزنم	بی صدا گردم و نفس نزنم
نشکنم بر رخ بیان رنگی	بر نه خیزد ز سازم آهنگی
تاب هنگامه ام خدا را نیست	مهربانان دلست خارا نیست

از این ابیات معلوم می شود که غالب می خواست که بوقت مراجعت از کلکته دانشوران و سخن فهمان آن بلده بجهت الوداع گفتنش بیایند و با عزو و توقیر وی را رخصت کنند لاکن از آثار و قراین هویدا ست که این خواب شیرین شرمنده تعبیر نشده باشد زیرا نخوت پسندی او را نگذاشت که دست مخالفان خویش را بیوسد بلکه او را مایل بگزیدن شان بنمود. بعبارت دگر بگوییم او هر چند کوشید که آتش غیظ و غضب خویش را فرو نشاند لکن انانیت که در طبعش بود هر بار سرخویش برمی آورد و او را آماده تذلیل قتل و غیر هم می کرد.

انانیت غالب

غالب اگرچه در اشعار بالا می گوید که او از دعوی سخنوری و از هنگامه - آرایبی دست کشیده است ولی حقیقت برعکس ازین است زیرا بعد ازین رگ انانیت او به شدت تمید و در پانزده شعر اظهار نظر درباره خویش و قتل کرده می گوید اینکه بر زبان عارف و عامی افتاده است که غالب پیر و قلیل نیست ، راست است من در جهان سخن همچو هماییم مثل مگس زله بردار خوان نعمت او نیستم . من از محضر قلیل مستفیض نشده ام . حاشا و کلا از شهرتش رشک نمی برم . من از هوا خواهانش و نه از ناقدانش هستم . درباره قلیل نه تنها من بلکه همه فارسی دانان و دانایان صائب الرای می دانند که او از اهل زبان نبود بدین سبب گفته او اعتماد و استناد را نشاید :

وینکه در پیشگاه بزم سخن	بزیانها فتاده است زمن
که فلان با قلیل تیگو نیست	مگس خوان نعمت او نیست
زله بردار کس چرا باشم	من همایم مگس چرا باشم
فیض از صحبت قلیل نیست	رشک بر شهرت قلیل نیست
نه هوا خوامی ای نه دشمنی ای	در میان است پای هم فنی ای
مگر آنان که فارسی دانند	هم برین عهد و رای و پیمانند
که ز اهل زبان نبود قلیل	هرگز از اصفهان نبود قلیل

لا جرم اعتماد را نسزد گفته اش استناد را نسزد
 سخن است آشکار پنهان نیست دهلی و لکهنوز ایران نیست^۱
 یکی از تضادهایی که در طبیعتش دیده می شود، در اشعار بالا انعکاس
 یافته است. بالیقین دهلی و لکهنو در ایران نیست لکن چرا از یادش رفت که او
 خود و بیدل نیز مثل قتیل هندی نژاد و از ساکنین دهلی هستند لذا گفته شان
 چگونه قابل اعتماد و سزاوار استناد است. غالب در صدد دفاع خویش آمده
 می گوید که من معترف تاثیر فوق العاده کلام بلاغت نظام سخن و ران ذی
 احترام مثل حزین لاهیجی (م: ۱۱۸۰ هـ ق) طالب آملی (م: ۱۱۴۰ هـ ق)
 عرفی شیرازی (م: ۹۹۹ هـ ق) نظیری نیشابوری (م: ۱۰۲۱ هـ ق) ظهوری
 ترشیزی (م: ۱۰۲۵ هـ ق) هستم ازین روی رو و ریا می گویم که من نتوانم که
 از چنین سخن سرایان ذی شان که علو مرتبت و رفعت مقام آنان از شرح و بیان
 مستغنی است روگردان بشوم و دامن شان را از کف رها کنم بویژه علم علم
 ظهوری آسمان سا است او در تن لفظ جان میدمد. مقلد این شعرای شهیر کم
 نظیر که خود گنج معانی است، قتیل (م: ۱۲۳۲ هـ ق) و واقف (م: ۱۱۹۵ هـ ق)^۲
 را در مقابل ایشان به ارزنی نمی ارزد.

ای تماشاگران ژرف نگاه	هان بگوید حسبه لآه
که چسان از حزین بیچشم سر	آن بجادو دمی بدمر سمر
دامن از کف کنم چگونه رها	طالب و عرفی و نظیری را
خاصه روح و روان معنی را	آن ظهوری جهان معنی را
آنکه از سرفرازی قلمش	آسمان سا است سرچشم علمش
طرفه اندیشه آفریده اوست	در تن لفظ جان دمیده اوست
آنکه طی کرد این موافق را	چه شناسد قتیل واقف را ^۲

۱- همان، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۲- نور العین واقف از شعرای پارسی گوی پنجاب بود. دیوانش محتوی هشت صد غزل است. (رک. اورینتل بائیوگرافیکل دکشنری، مرتبه طامس بیل. ص ۳۷۹). طبق بیان مولف خزینته الاشعار در سال ۱۱۹۵ هـ ق وفات یافت. (نقل از مجله دانش شماره ۴۸-۴۹، ص ۲۷۲).

۳- غالب، اسد الله خان، کلیات غالب (فارسی) چاپ لاهور، ص ۱۲۸-۱۲۹.

مدح و ستایش قتیل

غالب اکنون بجهت مواده بمدح قتیل رجوع می کند تا پیروان آن شاعر را از شگله نماند ولی از موقف خود دست بر نمی دارد و رک گویی را بکار برده می گوید که خواسته من از ستایش قتیل فقط خوشنودی و رضا جویی احباب است که از معتقدان او هستند لیکن بهر حصول این مطلوب از حقایق چشم نخواهم پوشید و فضایح او را محاسن جلوه دادن برای من ممکن نیست. اصلاً نخواهم گفت که او از اهل ایران است، یا سعدی ثانی است البته اینقدر می توان گفت که از من هزار بار بهتر است. من کف خاکم و پایه رفعتش آسمان سا است و خاک نتواند که با آسمان برسد. هم چنین من نمی توانم که کماحقه از عهده مدحت سرایی او برآیم. غالب در تعریف و توصیف قتیل هفت شعر سروده است که بقرار ذیل است:

من کف خاک و او سپهر بلند	خاک را کسی رسد بچرخ کمند
وصف او حد چون منی نبود	مهر در خورد روزنی نبود
مرحبا ساز خوش بیانی او	حبذا شور نکته دانسی او
نظمش آب حیات را مانند	در روانسی فرات را مانند
نثر او نقش بسال طاؤس ست	انتخاب صراح و قاموس ست
پادشاهی که در قلمرو حرف	کرده ایجاد نکته های شگرف
خامه هندوی پارسی دانش	هندیسان سر بخط فرمائش

شاعر خوش نوا بظاهر در مدح قتیل مبالغه را بحد غلو رسانده و اظهار عاجزی و فروتنی خویش کرده است لکن درین عجز و انکساری او صد گونه عجب و غرور مستور است و طنز و تعریض بر قتیل بظهور می پیوندد.

در پایان ناگفته نماند که این خیال در خاطر ما خطور می کند که آیا این اصل متن آن مثنوی است که غالب در اعتذار نگاشت و بوساطت سید اکبر علی بجانب حامیان قتیل فرستاد تا نائره مخالفت شان اطفاء پذیرد و با

مسالمت و مصالحت گشوده شود یا تحریف و تبدیل شده متن است. زیرا از مطالعه مثنوی چالشگری غالب حس می کنیم. او هرچه درباره خویش و قتیل و دیگر سخن گویان جلیل برصغیر گفته است ازش امید نتوان کرد که این «آشتی نامه و وداد پیام» بر قلوب مخالفینش موثر واقع گردیده باشد و آنان «بر او و بر بی گناهی او» رحم کرده معذرتش را پذیرفته باشند. غلط نباشد اگر بگوییم که غالب بعد از مراجعت از کلکته برین مثنوی تجدید نظر کرد و بعد از حک و اضافه اشعار عنوانش «باد مخالف» کرد. که اکنون همین عنوان موزون تر بود.

این مثنوی برین اشعار پایان می رسد:

این رقم ها که ریخت کلک خیال بود سطری ز نامه اعمال
از من نارسای هیچ مدان معذرت نامه ایست زی یاران
بسو که آید ز عذر خواهی ما رحم بر ما و بی گناهی ما
آشتی نامه وداد پیام خستم شد والسلام والاکرام



فردوسی مهاراستر ملا فیروز ابن کاووس ابن رستم جلال باروچی

پارسیان هندنه فقط در زمینه های اقتصادی و صنعتی از نبوغ و استعداد خاصی برخوردارند بلکه در زمینه های ادبیات و هنر نیز خدمت شایان به این سر زمین ارزانی داشتند.

معرفی ملا فیروز

نیاکان ملا فیروز از موبدان بنام باروچ (گجرات) بودند. پدروی دستور کاووس رستم جلال از نوساری (گجرات) و یکی از دستوران والامقام آتشکده باروچ بشمار میرود. سلسله خاندانش به دودمان مرزبانان سورت میرسد. ایشان به فرقه کامدین تعلق دارند.

ملا فیروز در ششم جولای سال ۱۷۵۸ میلادی متولد شد. نامش را پشوتن نهادند. پدرش از طفولیت تشنه دانش و فضل بود و آثاری چند از او در کتابخانه های بمبئی، گجرات و حیدرآباد موجود است. او یکی از نام آوران علمای زبان پهلوی فارسی و عربی بود. وی به علم نجوم آشنایی کامل داشت. روی این اصل تقویمی تهیه نموده بود و اکثر پیش گویی های وی

درست بود. برای تکرار کبیسه و تحقیق پیرامون آن در سال ۱۷۶۸ میلادی به ایران مسافرت کرد که این مسافرت مدت ۱۲ (دوازده سال) بدرازا کشید و پس از تحقیق و تصحیح تقویم در سال ۱۷۸۰ میلادی به هندوستان مراجعت نمود. بنابه درخواست و توصیه خیر خواهان بندر سورت را ترک گفته وارد عروس البلاد یعنی بمبئی گردید.

در همین سال ۱۷۸۰ میلادی در محله فنس واری بروایات قدیم آتشکده «آتش بهرام» را در ساختمانی وسیع بنا نهاد. پدرش در سال ۱۷۹۴ میلادی مسئولیت دستور اعظم را به ملا فیروز سپرد و ملا کاووس جلال نزد نظام حیدرآباد اقامت گزید و بقیه عمر را در حیدرآباد سپری کرد و در ۲۶ فوریه سال ۱۸۰۲ میلادی دعوت حق را لیبیک گفت.

فیروز پشوتن هشت ساله بود که پدرش وی را از باروچ به سورت آورده بود. درین زمان پارسیان که در سواحل هندوستان زندگی می کردند در مورد کبیسه به نزاع پرداخته بودند.

ملا کاووس برای تحقیق و آشکار نمودن حقیقت در سال ۱۷۶۸ میلادی به طرف ایران حرکت نمود که در این سفر ملا فیروز نیز به همراه او بود. از طریق مسقط عازم بندرعباس و پس از سه ماه و نیم به شهر یزد وارد شدند. در این مسافرت بود که ملا کاووس جلال پرسشهای خود را در مورد کبیسه نزد انجمن یزدیان عرضه داشت و جوابها را دریافت نمود.

در سال ۱۷۷۸ میلادی فرزند لایق و شایسته را نزد موبد ایرانی تعلیم زند و اوستا و وندیداد داد. ملا فیروز در مدت چهار سال موارد دین زردشتی را آموخت و در ۱۷۷۱ میلادی رسم دستار بندی وی به دست دستور اعلی پایان یافت.

بعد از سپری شدن سه سال و سه ماه هر دو نفر عازم اصفهان شدند و در اصفهان ملا فیروز وارد مدرسه جهت فراگیری زبان عربی شد. اینجا یک سانه عجبیب بوجود آمد. دانشجویان سید زادگان برنشتن دانشجوی

۱ - احوال و آثار ملا فیروز، از مشنوی ملا فیروز: بعنوان احوال زندگی ملا فیروز مملوکه: راقم.

زردشتی برصف اول معترض شدند. ناچار ملا فیروز هیچ اعتراضی نکرد و جای پایین گرفت. ولی در امتحان این بچه زردشتی بر سیدزادگان گوی سبقت برد. همه از ایشان متعجب شدند و وی را لقب «فیروز» بخشیدند بعد ازان این بچه پشتون به لقب فیروز در عالم معروف گشت.

هر دو نفر به مدت چهار ماه در اصفهان توقف نمودند و سپس به طرف شیراز حرکت کردند. محمد کریم خان، حاکم شیراز در تکریم و احترام آنها از هیچ کوششی مضایقه نکرد و حتی به درخواست ملا جلال جزیه بهدینان را عفو نمود. ایشان از شیراز به طرف بوشهر و بغداد حرکت کردند و مدت یک سال ونیم در آنجا گذراندند. در اینجا بود که ملا فیروز از استادان زبان ترکی و عربی را آموخت. هنگامی که خلیفه بغداد استعداد و هوش ملا فیروز را دید ایشان را مورد عنایت قرار داد و لقب ملا و خلعت فاخره به رسم هدیه بخشید و اجازه پیچیدن سرخود را به دستار سرخ به ملا فیروز عطا نمود. این منتهی تکریم از طرف خلیفه بود. بعد از دوازده سال هر دو نفر به بندرگاه سورت وارد شدند. (سال ۱۷۸۰ میلادی نهم ماه فوریه).

ملا فیروز عمر با ارزش خود را خدمت علم و دانش و فرهنگ و مذهب گذرانید و مدت پنجاه سال شمع وجودش پرتو افشان مجمع علاقه مندان فرهنگ و دانش و مذهب بود و چه بسیار افراد و دانشمندان که از فیض وجودش بهره ها جستند و هر کدام به نوبه خود مشعل افروز مجامع دیگر شدند. نتیجتاً این گوهر تابناک و این مجسمه فضل و دانش و اسوه فضیلت در ۱۸ اکتوبر سال ۱۸۳۰ میلادی لب فرو بست و چراغ وجودش که روشنی بخش این جهان پر غوغا بود خاموش گردید روانش شاد و راهش پر رهرو باد.

هر چند در ادبیات فارسی شیخ اجل سعدی، حافظ و فردوسی زبانزد خاص و عام هستند لیکن ملا فیروز به تنهایی تمام خصوصیات افاضل فوق را بهره مند بود. او مانند شیخ اجل سعدی، در کودکی سفر اختیار کرد و به آموختن علم و هنر پرداخت.

مانند حافظ شیرازی در شعر به تصوف رو آورد، جارچنامه بروزن

شاهنامه فردوسی مشتمل بر شصت هزار (۶۰۰۰۰)، شعر از او به یادگار است، یعنی می‌خواهم بگویم شمه از روح سعدی، حافظ و فردوسی در روح او وجود داشت. وی تسلط کامل به زبان‌های مختلفی چون گجراتی، ژند اوستا، پهلوی، فارسی، عربی، ترکی، انگلیسی، سانسکریت، و صرف و نحو عربی داشت. تعداد آثارش پیش از ۳۵ مورد قلمداد شده است. تعدادی از آنها به چاپ رسیده است و تعدادی به صورت نسخ خطی در کتابخانه‌های مختلف وجود دارند.

بزرگترین تذکره نویس جنوب هند مولوی عبدالجبار خان صوفی ملکاپوری می‌گوید که در کتابخانه ملا فیروز مهم‌ترین کتابهای منیع و مخصوص خطی موجود است که استفاده از آن برای محققان از ضروریات است.

آثار چاپ شده ملا فیروز

- ۱ - دساتیر مع تفسیر دو دفتر سال ۱۸۱۸ میلادی (در زبان انگلیسی).
- ۲ - رساله استش هود سال ۱۸۲۸ میلادی (در زبان فارسی).
- ۳ - دنکار د منظومه.
- ۴ - مینو خرد.
- ۵ - عدل برای قوای برآدم سال ۱۸۲۹ میلادی، بمبئی جواز کبیسه در شریعت زردشتیان.
- ۶ - پندنامه برنهیج شیخ فریدالدین عطار سال ۱۲۲۴ یزدجردی.
- ۷ - احوال ملا فیروز ۱۱۵۳ یزدجردی (گجراتی). اصل فارسی مملوکه راقم (نهمصد اشعار دارد).
- ۸ - جارج نامه سه جلد سال ۱۸۳۷ میلادی (فارسی) بعد از وفات مؤلف.
- ۹ - (?) مطبوعه خانه سماچار..... تعداد صفحات ۲۳۲ سال ۱۸۲۸ میلادی.
- ۱۰ - به ادله قویه بر عدم جواز کبیسه سال ۱۸۲۷ در جواب حاجی محمد هاشم اصفهانی.

- ۱ - کلیات ملا فیروز ، نایاب (گمشده از کامانستی تیوت : بمبئی).
 - ۲ - قصیده در مدح مهاراجه چندو لال شادان ، دیوان نظام حیدرآباد.
 - ۳ - احوال و آثار ملا فیروز از مصنف (فارسی) مملوکه راقم .
 - ۴ - مثنوی در مدح و وصف دستور فرامجی ، سهراب جسی ، مهرجی رانا
نوساری برای جداعلی را اکبراعظم اراضی برای آتشکده و کتب خانه
بخشش کرده بود .
 - ۵ - نسخه تقویم الرمل از ملا فیروز (در زبان عربی).
 - ۶ - قصه کاووس و افساد (فارسی).
 - ۷ - قصاید در محامد اشرف الامراء مارکوئس هیستنس گورنر جنرل بهادر .
 - ۸ - بیست تا تصانیف در زبانهای مختلف هم بنظر می آید .
- ملا فیروز شخص دانشوری که پیکرش به خوبی های گوناگون مانند
موبد جلیل القدر عالم دین زردشتیان ، محقق ، منجم ، فلسفی ، مورخ ، شاعر ،
لغت نویس و نثرنگار آراسته و پیراسته بود . برای احاطه کردن این خوبی های
گوناگون را یک کتابی درکار است و بنده اینجابه اختصار درباره احوال و آثار
ملا فیروز چند سطور نوشته است که هنوز کسی او را در زبان فارسی معرفی
نکرده است .

کتب خانه ملا فیروز و کاما اورینتل انستیتیوت

اولاً کتب خانه ملا فیروز در احاطه داری سیته فنس واری ، بمبئی برای
محققان تهیه کرده بود . در دسامبر سال ۱۹۱۶ میلادی لارد و لنگدن سنگ
بنیاد ، کی ، آر ، کاما اورینتل نهاده بود . برای کتب خانه ملا فیروز یک گوشه ای
در این انستیتیوت مخصوص کرده بودند . این کتب خانه دارای کتب نادره و
دست نوشته های زیادی می باشد . پروفیسر ایدورد رهستیک در روز ۳
جولائی سال ۱۸۱۹ میلادی فهرست مخطوطات این کتب خانه به رشته

تحریر در آورد. در سال ۱۹۱۴ میلادی آقای سید عبدالله بریلوی ضمیمه برای این فهرست مخطوطات و کتب چاپ شده ترتیب داد و بعد از آن این فهرست چاپ گردید.

آقای غروی هم یک فهرست کتاب های خطی و چاپ شده این کتب خانه ماشین کرده است و دعوی کرده است که قدیم ترین دست نوشته حماسه فردوسی دارای این کتاب خانه است.

شعر گویی ملا فیروز

ملا فیروز شاعری گرانقدر و با ارزش بود. او در هر صنف شاعری شعر سروده است. کلیاتش که دارای قصائد و مثنویات و قطعات و رباعیات بود نایاب و کمیاب است و یک نسخه دست نوشته کلیاتش در کتب خانه کاما اورینتل انستی تیوت دیده می شود ولی در فهرست کتب خانه ملا فیروز و کاما یک عبارت در زبان انگلیسی بنظر می آید نوشته است "Missing" گمشده، هنوز کسی او را نیافته است بنده در تلاش این کلیات حیران و سرگردانم. ولی چند شعر چیده چیده و یک نظم طویل به نام «احوالنامه ملا فیروز» بعد از تلاش بسیار پیدا کردم ملاحظه فرمایید.

سید محمد علی صوفی صافی بندر سورت یک مصرعه به توسط دوستان نزد ملا فیروز فرستاد و از او مصرعه ثانی خواست. ملا فیروز غزلی مشتمل بر هشت اشعار به کمال استطاعت فرستاد:

عالم خراب گشته جهل مرکبست	از جهل روز جاهل میشوم چون شبست
این مصرعه نخست غزل هست از کسی	گو شاه ملک و معنی و فرخنده مشربست
دریای علم بحر فضایل محیط فیض	سحبان بگناه نطق برش طفل مکتبست
وقت است تنگ و شکر از وقت قافیه	فیروزگاه خامشی و بستن لبست

از ملا فیروز یک قصیده در مدح مارکوئیس هیستنکس گورنر جنرال بهادر یافته شده که دارای ۱۳۴ شعر است. ملاحظه کنید القاب و آداب و چند شعر از اشعار این قصیده.

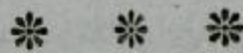
زبده نوینان عظیم الشان مشیر خاص حضور فیض معمور شاه کیوان
بارگاه انگلستان اشرف الامراء مارکوئس هیستنکس گورنر جنرل بهادر امیر
اعظم عساکر پادشاهی و سرکار کمپنی انگریز بهادر، ناظم ممالک محروسه
متعلقه کشور هند.

دل پاک آن مهتر سرفراز
به روشن روانش بود آشکار
ز اندازه افزون سخن شد دراز
عرض مطلب و اظهار نیاز

کنون من دستوری نامجوی
به دل آن چه ره یافته آرزوی



فگندم یکی نامه نظم بن
به نام شهنشاه گردون غلام
مران نامه را داده ام زیب و فر
درومچو گوهر فروزان سخن
کزو تخت و افسر بود شادکام
شدم نام آن جارجمامه سمر



ز نام همایون آن ارجمند
چپ و راست گشتم به گیتی بسی
همی جستم اندر جهان فراخ
بخواهم ازان نامور بارگاه
خدایا بدارش همیشه یکام
شود نامش از هر بلندی بلند
خریدار دانش ندیدم کسی
ز بخشش درختی بگسترده شاخ
ببیندازد از مهر برمن نگاه
خرد یاورش باد و پناهنده نام

جارجمامه

در سال ۱۸۰۷ میلادی مطابق سال ۱۲۲۱ هـ (۱۱۷۶ یزدجردی) به
درخواست استاندار بمبئی سرجونان دنکن نوشتن آغاز کرد. ملا فیروز در
تبع فردوسی تاریخ دور سلطنت انگلیسیه در هند را به نظم در آورد. این
تاریخ دور انگلیسیه هند اولین ترجمه‌ای است که در زبان فارسی یافته
می‌شود. از این حیث این حماسه دور انگلیسیه هند بسیار مهم است. ملا

فیروز جارجنامه را در زمان استاندار (گورنر) الفنسطن سرجان مالکم هم نوشت. این حماسه در سه جلد مبسوط است و هر یک جلد جارجنامه دارای بیست هزار شعر است. ملا فیروز تادم آخرین یعنی سال ۱۸۳۰ مشغول به نوشتن جارجنامه بود. برادر زاده اش در سال ۱۸۷۳ برلیتهوگراف آنرا چاپ گردانید.

اشعار آغاز جارجنامه

درباره سبب تصنیف در جلد اول جارجنامه گوید:

سخن پروران در جهان فراخ زهر داستانی بنا کرده کاخ
ولیکن نبرده در این کاخ دست نکرده درین قصر جای نشت



رود هر کجا ذکر در انجمن به اول برانند از تو سخن
به نام فروزنده تاج و گاه جهاندار با شرم و دین جارجشاه
به پیرایه این نامه نامور که از تو شود جارجنامه سمر
چو فردوسی آن استاد سخن که داده به شهنامه داد سخن
به گیتی بود نام او یادگار بماند ز تو نیز در روزگار
شنیدم چو زینگونه فرمان او دل و جان نمودم گروگان او
ز ایزد امان جویم و یاوری که آرم به انجام این داوری
به گیتی چو مرگ است انجام کار زمن جارج نامه بود یادگار

در پایان جارجنامه، جلد سوم، ملا فیروز می نویسد:

بدارند تا زنده باشد ببند دگر هیچ نارند بروی گزند
سپاس از خداوند فیروز گر سیوم نامه را آوریدم بر
به اندازه دانش خویشتن ز آغاز تا بن رساندم سخن

احوال زندگی ملا فیروز

این مثنوی دارای نهصد شعر است و برنودوشش برگ گسترده است .

ملا فیروز در ترقیمه این مثنوی گوید :

به نظم آوردنش آرم سبب پیش	مر این برسر گذشته قصه خویش
که در انجام یاری داد ما را	سپاس و شکر بی پایان خدا را
ز من انجام شد این نغز گفتار	به روز بهمن و ماه سپندار
گذشته بد که بنهادم من این گنج	هزار و صد سنه با پنجه و پنج ^۱
به فیروز آنسین از دل رساند	هران بهدین و موبد کین بخواند

ایرج بن دستور سهراب جی این مثنوی را در سال ۱۲۴۸ یزدجردی از کلیات
ملا فیروز نقل کرده بود .



شعر فارسی امروز شبیه قاره

از : صاحبزاده واحد رضوی

نعت

ز حسنت ماه رخشان آفریدند ز بسویت باغ و بستان آفریدند
ز نورت لمعدهای را برگرفتند ازان خورشید تابان آفریدند
نبود اندر جهان چیزی که آن دم ترا ای جان خویبان آفریدند
هر آن جایی که در «اسراء» رسیدی فقط بهر تو جانان! آفریدند
کرم کردند از روز ازل این
که واحد را ثناء خوان آفریدند

از : پروفیسور ولی الحق ولی انصاری - لکهنؤ

غزل

ما مسلمانیم و باشد ره نما قرآن ما هست پنهان اندرونش چشمه حیوان ما
جلوه آن حسن بهر چشم ما گردد نقاب کی تواند دید آن را دیده حیوان ما
غم مخور چون بعد رفتن زین جهان بی ثبات هم گل و هم لاله روید از تن بی جان ما
بی نیاز عاقلان هستیم ما اهل جنون عقل می جوید گل عرفان درستان ما
طایر قدسیم، بر روی زمین ما را مجوی می پرد زانسوی گردون رفعت طیران ما
از نهال زندگی ما مجو برگ و ثمر در زمین شور سارا کاشته دهقان ما

گرسنه بودن به از او نوشیدن خون بشر نیست آلوده ز اشک دل فگاران نان ما
 می کنند آزاد ما را از فساد قسید تن بشکنند از دست مرگی ناگهان زندان ما
 انفعال عامیان بهتر ز زهد پسرغرور خوشتر از فصل بهار تست تابستان ما
 بهررندی پر ولی بودند یاران طعنه زن
 این صدا آمد ز عرش او هست از خاصان ما

از: ظفر عباس

نقش ثبات

صد شکر کردگار که دانش رسیده است آب حیات علم دل و جان چشیده است
 دیدم نه چند ماه روی این پری جمال خار فراق در دل شیدا خلیده است
 در دور سردمهری این روزگار دون امسا دلم ز تابش دانش تسپیده است
 ما را در این جریده عالم ثبات نیست نقش ثبات پر دل ما این جریده است
 دانش که عرش رفعت کون و مکان ظفر این طائر خیال به آنجا پریده است

از: رئیس احمد نعمانی - علیگره

غزل

تمام عالم جان پر ز نور خواهد کرد چه آفتاب جمالش ظهور خواهد کرد
 مه و ستاره همیشه ظهور خواهد کرد ولی، علاج دل ناصبور خواهد کرد؟
 چه دردها که شود بهره ستم زدگان چه فکرها که به سرها خطور خواهد کرد
 به لب تلاوت برآن، به لب هوای بتان که چاک پرده این مکرو زور خواهد کرد
 منوش جز می الفت، اگر حریف منی ترا زمانه خراب غرور خواهد کرد
 خیر دهید حریفان سست پیمان را ز گرد آرزو، مردی ظهور خواهد کرد

کسی که دوری او کرد بی حضور مرا هم از بقای خودم بی حضور خواهد کرد
حیات چیست؟ محیطی که آب آن همه خون زهی کسی که از این خون عبور خواهد کرد
ز کارهای بدو نیک غم مخور که اگر پدر تمام نکردست، پور خواهد کرد
کسی که در غم جانان ز پافتاد رئیس سفر به عالم سورو سرور خواهد کرد

از: خانم رضیه اکبر

زندگی من

زندگی من
چون دریا جریخ می زند ،
در این دریای طوفانی
فایق زندگانی
غرطه می خورد
پیش می رود
هیچ ساحلی در انتظارم نیست
هیچ کسی منتظرم نیست
آن روزهای خوبی
که با تو بودم
بود مثل حبیبی
اکنون !
جز دل شکسته چیزی نماند باقی
پرستوها کوچ کرده
برگهای درختان ریخته
هر چیز دگرگون شده
ای همسر من ! ای همسر زندگی من !
هنوز که ،

سفر زندگی ترسیده است به پایان
برین جاده ها تنها
تنهای تنها هستم!
منتظر آمدنت هستم
من که ،
خسته تر از باد هستم!

از: معین نظامی^۱

در لحظه ای سبز

(۱)

ازان حیاط روستای آینه
به کوچه های شهر سنگها رسیده ام
به جای بوی گندم
و به جای طعم نیشکر
چه بوی زشت دودها خریده ام
و طعم تلخ یک تشنج روانی ای چشیده ام
و سالهای سال شد
که هیچ جا
پرنده های سبز را ندیده ام

(۲)

ز ربع قرن آن طرف
دوباره، گویی زاده ام
کنار آب جوی سادگی

چو کودکی ستاده ام
به بوی گندم و به طعم نیشکر
دلک نهاده ام
دو مرتبه
به جمع همدل پرنده های سبز
بالها گشاده ام

از : فائزه زهرا میرزا^۱

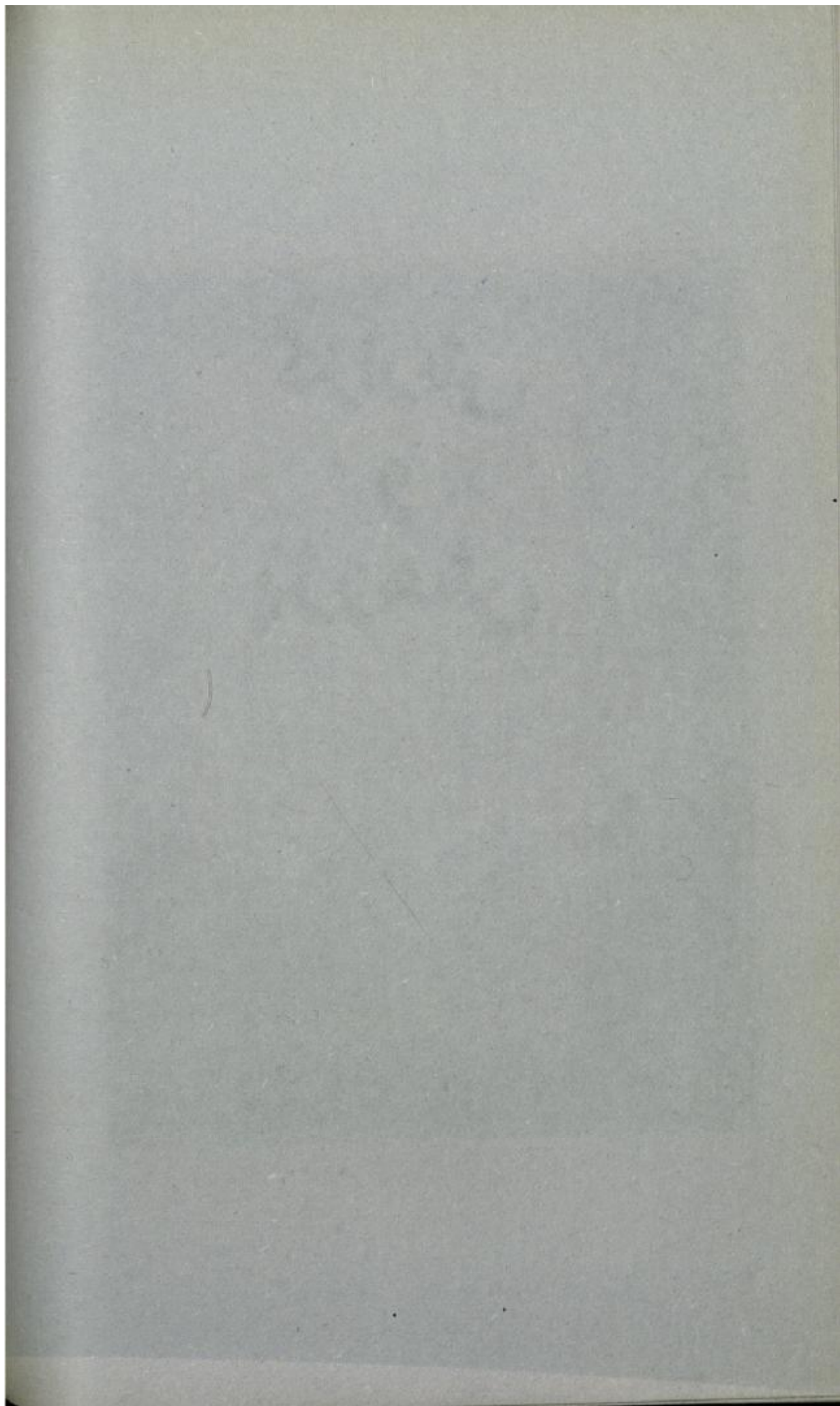
وصال دوست

عشق او بردل و جانم شده سرشار چنان
جلوه گر روح من آورده نوای جان سوز
خوش نصیبم که ز دیدار شدم شاد امروز
هر که چون الفت جانانه به دستش ناید
تشنه لب آمده بر ساحل دریا هر دم
وصل محبوب اگر می نشود در دنیا
کلبه ما شده گلشن چو بیامد یارم
پیکر صدق و صفا، مهر و وفا، جلوه نما
«فائزه» هر دو جهان را بدهد بهروصال
من ز خود بی خبرم گشته گرفتار چنان
شد بهاران چمن حرف گهر بار چنان
ورنه چون عاشق غمدیده دل افگار چنان
رفته از محضر دلدار ستمکار چنان
بو که سیراب شود از لب دلدار چنان
روتق جلوه حق نیست به دیدار چنان
بام و در گلشن و گل شد همه گلزار چنان
شد عیان این همه اوصاف پدیدار چنان
می رود سوی تمنای دل زار چنان

* * * * *

۱ - دانشیار ادبیات فارسی دانشکده دولتی دخترانه مارگله، F-7/4 اسلام آباد.

گزارش
و
پژوهش



تشکیل کنفرانس
«نقش امام خمینی در احیای تفکر اسلامی»
و دیدار
حجة الاسلام سید حسن خمینی از پاکستان

بمناسبت بیست و یکمین سالگرد انقلاب اسلامی و صدمین سالروز ولادت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام سید روح الله خمینی، در ساعت ۱۰ بامداد تاریخ پنجشنبه ۱۰ فوریه ۲۰۰۰ کنفرانسی با حضور شخصیتها و رجال دو کشور برادر ایران و پاکستان و شرکت صدها نفر از دانشمندان و نویسندگان و استادان دانشگاه ها و افراد برجسته از طبقات مختلف مردم در پاکستان در محل سفارت جمهوری اسلامی ایران، ترتیب و تشکیل یافت. ریاست این گردهمایی علمی و با اهمیت بین المللی، بعهده حجة الاسلام و المسلمین سید حسن خمینی نوه دلبند امام راحل بود، که روز قبل جهت دیدار رسمی چهار روزه از پاکستان وارد اسلام آباد شده بود. آقای سید حسن خمینی در حین اقامت کوتاه در کراچی توسط مقامات عالی رتبه حکومت استان سند مورد استقبال قرار گرفت. معظم له در آرامگاه قائد اعظم محمد علی جناح بنیانگذار جمهوری اسلامی پاکستان حضور بهم رسانیده تاج گلی نثار آرامگاه راهبر کبیر نمود.

سمینار علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید و نعت در ثنای حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) توسط برادران فریدی گشایش یافت. اعلام برنامه توسط برادر دانشمند آقای دکتر غضنفر مهدی صورت می‌گرفت. نخستین ناطق این جلسه حجة الاسلام آقای سید سراج - الدین موسوی سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در پاکستان بودند که اهداف تشکیل کنفرانس و مختصات کم نظیر حضرت امام خمینی را برای شرکت کنندگان کنفرانس بازگو نمودند. سخنرانی سفیر جمهوری اسلامی با عرض خیر مقدم به حجة الاسلام سید حسن خمینی و اعضای هیئت عالیرتبه ایرانی که باتفاق مشارالیه جهت دیدار از پاکستان و شرکت در کنفرانس به اسلام آباد وارد شده و شرف حضور داشتند، آغاز گردید. در بازشناخت شخصیت حضرت امام، برخی از وقایع حایز اهمیت تاریخی که ایشان شرح دادند، حضار را تحت تاثیر عمیق قرارداد. گفتار جناب آقای سفیر با این که بعنوان حرف آغاز ایراد شد پیرامون اتکاء امام به خدای بزرگ و برتر و اعتماد معظم له به قاطبه مردم دور می زد. بعنوان میزبان کنفرانس جناب آقای سفیر از کلیه حضار که نه فقط از اسلام آباد و راولپندی بلکه از سراسر پاکستان دورهم آمده بودند ابراز خرسندی و سپاسگزاری نمودند و شرکت کنندگان پاکستانی را بزبان اردو مخاطب نموده خلاصه نطق فارسی خویش را بیان فرمودند که حسن تاثیر ویژه ای در جمع داشت.

آنگاه آقای دکتر عبدالمالک کانسی وزیر امور مذهبی و بهداشت دولت فدرال پاکستان که میهماندار آقای سید حسن خمینی و هیئت ایرانی همراشان نیز بود - پشت تریبون قرار گرفت و در باب فضائل علمی و عملی امام خمینی سخن گفت. وی همچنین پیرامون مناسبات حسنه میان دو ملت ایران و پاکستان مطالبی را یاد آور شد.

سپس از آقای اسحاق مدنی عضو هیئت ایرانی که سمت مشاور رئیس جمهوری اسلامی ایران را عهده دار میباشند، دعوت بعمل آمد تا سخنانی پیرامون موضوع کنفرانس ایراد نمایند. مولانا مدنی که به مسلک اهل سنت

متعلق و مسافرت‌های عدیده ای قبلاً به پاکستان کرده اند، در بدو امر از آقای سید سراج الدین موسوی سفیر جمهوری اسلامی ایران تقدیر شایانی نمود پیرامون اینکه جهت تشکیل چنین کنفرانس پرشکوهی که با شرکت شخصیتها و رجال سراسر پاکستان صورت گرفته است، زحمات فراوانی متحمل گردیده اند و جمع چنین افراد سرشناس از صحنه های مختلف فعالیت، معجز آسا بوده است. مولانا مدنی آنگاه ببرخی از گوشه های زندگانی امام راحل اشاره کرد و اتحاد و یکپارچگی ملت ایران را ببرکت تعلیمات رهبر عظیم الشان جمهوری اسلامی بازگو نمود.

آنگاه آقای وسیم سجاد رئیس اسبق مجلس سنای پاکستان پشت تریبون آمد و مقاله ای علمی در باب نقش امام خمینی در نهضت انقلاب اسلامی قرائت نمود. وی بصراحت اعلام کرد که حضرت امام خمینی فقط امام و پیشوای ملت ایران نیستند، مشارالیه امام و رهبر همه امت اسلامی می باشند.

در این هنگام آقای سید سجاد علی، رئیس بازنشسته دیوان عالی کشور رشته سخن را بدست گرفت و وضع ایران عزیز را نخست در دوره ما قبل انقلاب اسلامی بررسی نمود و تبدل و تحول وسیمی که طی دو دهه اخیر در سایه تعلیمات امام خمینی صورت گرفته است، مشروحاً بازگو نمود. دوتن از سخنرانان جلسه آقای دکتر زوار زیدی و آقای مصطفی گوکل از ایراد خطابه صرف نظر کرده وقت خود را به آقای سجاد دادند تا مشارالیه بتوانند مقاله خود را تماماً ارائه بدهند.

سپس ژنرال میرزا اسلم بیگ رئیس اسبق ستاد ارتش پاکستان و ریاست کنونی سازمان تحقیق و پژوهش «فریندز» که دو هفته قبل، آخرین دیدار را از جمهوری اسلامی ایران بعمل آورده بود، در پشت میز خطابه قرار گرفت و در عقب نمای جنگ تحمیلی هشت ساله که در اوائل بشمار رسیدن انقلاب اسلامی در ایران مقرون بود، به شخصیت عظیم النظیر حضرت امام خمینی و نامردی نیروهای نظامی و استقامت ملت ایران تحسین و ستایش نمود. وی

خاطر نشان ساخت که ملت مسلمان ایران اشاره و آن را اهداف تعیین شده امام راحل را مدنظر داشته، خود را در خط امام پیش می برد. در این ضمن یادآور گردید که عناصر محافظه کار، اصلاح طلب و میانه رو همه و همه در جهت نیل به اهداف عالی امام فعالیت دارند و فعالانه در انتخابات عمومی ششمین دوره مجلس شورای اسلامی ایران شرکت مینمایند.

پروفسور پریشان ختک رئیس دانشگاه الخیر کشمیر آزاد با وصف کسالتی که داشت پشت تریبون قرار گرفت و با اشاره به بعضی از ابیات - فارسی شاعر متفکر علامه محمد اقبال، انقلاب اسلامی ایران و رهبر عالیقدر آن امام خمینی را مورد ستایش فراوان قرار داد.

سپس آقای جهانگیر بدر دبیر کل حزب مردم در باب کارنامه بزرگ امام خمینی در ضمن بیداری ملت ایران و نفوذ نهضت انقلاب اسلامی در سایر کشورهای جهان سخن گفت .

آقای مرتضی پویا رئیس حزب جهاد پیرامون نفوذ ایده آل انقلاب بر طبق تعلیمات عالی امام خمینی در عقب نشینی ارتش اتحاد شوروی از افغانستان، نهضت استقلال طلبی در فلسطینی های خاورمیانه و جنبش آزادیخواهی کنونی در کشمیر اشغالی هند سخن گفت. وی به توطئه های صهیونی نیز اشارت نمود و ملل اسلامی را از این توطئه ها برحذر نمود.

سپس ژنرال حمید گل در نطق خود با مقایسه نهضت استقلال طلبی مسلمانان شبه قاره برهبری قائداعظم که در پرتو افکار شاعر متفکر اسلام علامه محمد اقبال تحقق یافت و نهضت تاریخی انقلاب اسلامی ایران رهبری امام خمینی نتیجه گرفت که هر دو نهضت اساساً از یک سرچشمه اسلام مستفیض گردیده اند. در ضمن بیانات خود، ناطق ابیات عدیده ای از اقبال، اقتباساتی از سخنرانیهای قائداعظم و امام خمینی را بعنوان شاهد نقل کرد. نکته مهم دیگری که خاطر نشان ساخت این بود که امام خمینی نه فقط فقیه بزرگ عصر حاضر بوده بلکه یک شخصیت متحرک و فعال بی همتای زمان خود نیز بوده است.

مولانا اطهر نعیمی رئیس هیئت رویت هلال در ضمن اشاره به چند بیت معروف شیخ اجل سعدی شخصیت امام راحل را مصداق تصورات شیخ تلقی نمود.

علامه عقیل ترابی خطیب طراز اول کشور اسلامی پاکستان در سخنان خود به مقام علمی و وجاهت جهانی و رهبری انقلاب آفرین امام خمینی خاطر نشان ساخته به استفاضه از محضر امام در حوزه علمیه قم اشاره نمود. همچنین اشاره به کشمیری الاصل بودن اجداد امام نموده پیوستگیهای دو ملت ایران و پاکستان را بازگو نمود.

پروفسور شایسته زیدی در مقاله خود پیرامون چگونگی آغاز و ارتقاء نهضت انقلاب اسلامی در ایران اشاره کرد و رهبری با کفایت امام خمینی را ستود.

آنگاه آیت الله سید محمد بجنوردی عضو هیئت ایرانی پشت تریبون آمدند و علاقه عمیق امام خمینی به کشور و ملت پاکستان را یاد آور شده افزودند چرا چنین نباشد؟ پاکستان کشوری است که با اسم اسلام در معرض وجود آمده است. ایشان در ضمن اشاره به هفته وحدت که از ۱۲ ربیع الاول تا ۱۷ ربیع الاول بنا به ابتکار امام خمینی در ایران و برخی از کشورهای اسلامی برگزار می شود، خاطر نشان ساختند که عناصر ضد اسلامی توطئه می چیدند تا میان فرق و مسالک فقهی مسلمانان تفرقه بیندازند، حضرت امام راحل با کیاست این امر را دریافتند و جهت خنثی ساختن چنین دسیسه کاریها و ایجاد یگانگی و اتحاد و همبستگی اقدامات گوناگونی را ارائه و ابتکار فرمودند که یکی از آنها هفته وحدت است.

در این موقع از حجة الاسلام و المسلمین سید حسن خمینی دعوت بعمل آمد تا حضار علاقه مند را با بیانات خود مستفیض نمایند. آقای حسن خمینی اظهار خوشوقتی کردند که در پاکستان در چنین اجلاس علمی حضور بهم رسانیده اند. همچنین ابراز امیدواری نمودند که چنین فرصتها در آتیه هم میسر باشد. از اینکه سخنان ایشان توسط مترجمی به اردو ترجمه

میشد ، علاوه کردند چه خوب می بود که یا من بزبان اردو می توانستم سخن بگویم و احساسات قلبی خود را برای شما بازگو کنم یا همه حضار محترم بزبان فارسی آشنایی کافی و وافی می داشتند. آقای حسن خمینی حمایت و پشتیبانی ایران از کلیه نهضت های آزادیخواهی و مبارزه های استقلال طلبی از جمله در کشمیر ، فلسطین ، چیچن اعلام نمودند. معظم له از خداوند متعال مسئلت نمودند که این جنبش های اسلامی با موفقیت کامل مقرون باشند.

آقای حسن خمینی در باب علایق عدیده دینی و فرهنگی و تاریخی میان دو ملت ایران پاکستان یاد آور شده ابراز امیدواری نمودند که در آینده مناسبات میان دو کشور اسلامی استحکام و توسعه خواهد یافت.

در این هنگام پایان برنامه کنفرانس اعلام و پذیرایی از شرکت کنندگان بعمل آمد.

بی مناسبت نیست که برخی از دیدار های مهم آقای سید حسن خمینی در پاکستان نیز در این مقال اشاره شود. همان روز ۱۰ فوریه ۲۰۰۰، آقای خمینی باتفاق هیئت ایرانی ، با رئیس دولت پاکستان ژنرال پرویز مشرف دیدن کردند. در ضمن استقبال از هیئت ایرانی برهبری آقای حسن خمینی ، رئیس دولت پاکستان ابراز امیدواری کردند که در پیرو دیدار مشارالیه از پاکستان علایق تاریخی و فرهنگی و دینی موجود میان دو کشور تحکیم بیشتری خواهد یافت. رئیس دولت همچنین یادآور شدند که ایران و پاکستان میتوانند در ایجاد اتحاد و همبستگی میان کشورهای مسلمان و امت اسلامی نقش موثری ایفاء نمایند. آقای سید حسن خمینی متقابلاً اظهار سپاسگزاری کردند و اظهار دانستند که دیدار ایشان و هیئت همراه ، از پاکستان بسیار مثمر بوده است. ایشان خاطر نشان ساختند که بعنوان رئیس سازمان کنفرانس اسلامی ، ایران متوجه به مسئولیتهایی مربوط به امت اسلامی از جمله کشمیر میباشد. دکتر عبدالمالک کانسلی وزیر امور مذهبی دولت فدرال پاکستان ، حجة الاسلام سید سراج الدین موسوی سفیر جمهوری

اسلامی ایران، اعضای هیئت ایرانی منجمله آیت الله سید محمد بجنوردی، سید رضا (یاسر) مصطفوی خمینی، مولانا اسحاق مدنی، سید محمد هاشمی، و جلال الدین نائینی مدیر کل وزارت امور خارجه ایران و همچنین مستشار سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد آقای جلال کلانتری در این دیدار حضور داشتند. سپس ضیافت شامی از طرف رئیس دولت پاکستان بافتخار آقای خمینی و هیئت ایرانی ترتیب داده شد که در آن اعضای هیئت شورای امنیت و هیئت دولت فدرال و مقامات عالی رتبه پاکستان نیز شرف حضور داشتند.

روز بعد (۱۱ فوریه ۲۰۰۰) حجة الاسلام سید حسن خمینی باتفاق هیئت ایرانی با پرزیدنت محمد رفیق تارر رئیس جمهوری اسلامی پاکستان در ایوان صدر (اقامتگاه رسمی ریاست جمهوری) دیدن کردند. آقای رئیس جمهوری از شخصیت نابغه امام خمینی تجلیل بعمل آوردند و کارنامه بشمر رساندن انقلاب اسلامی و تحول و تبدل در جامعه ایران بر طبق موازین اسلام و احیای افکار اسلامی توسط امام راحل راستودند. رئیس جمهوری پاکستان یاد آور شدند که شیخ سعدی، مولانا رومی، حافظ شیرازی، مولانا جامی و علامه اقبال میراث مشترک فکری ما می باشند. حجة الاسلام سید حسن خمینی اظهار داشتند که دولت و مردم ایران برای مناسبات مودت آمیز با پاکستان ارزش خاصی قائلند و هیچگونه تحولات در این منطقه بمناسبات دو جانبه ما تأثیری نخواهد داشت.

حجة الاسلام سید حسن خمینی در جلسات مختلف علمی و مذهبی نیز حضور بهم رسانیده نطقهایی ایراد کردند که از جمله آنها سخنرانی بعد از نماز جمعه در مسجد جامع اثناء عشری اسلام آباد بود. در ۱۲ فوریه ۲۰۰۰ معظم له و هیئت همراه از طریق کراچی به ایران مراجعت فرمودند.



معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان (۴)

۳۱ - کلیات میرزا عبدالقادر بیدل

این کتاب حاوی مجموعه سروده های ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی (۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ هـ ق / ۱۶۴۴ - ۱۷۲۰ م) است که از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری مؤسسه انتشارات اسلامی در لاهور در چاپخانه معارف به طبع رسیده است و مشتمل بر سخن مدیر و احوال و آثار شاعر در ۲۴ صفحه است. متن کتاب در ۴۹۶ صفحه به صورت عکسی از روی نسخه چاپی (کلیات بیدل) انجام یافته که به سال ۱۳۰۲ هـ ق به اهتمام شیخ نورالدین جیواخان در مطبع صفدری بمبئی به طبع رسیده است. فهرست مطالب این نسخه دلیل این موضوع است: پیشگفتار (۹ صفحه)، غزلیات (ص ۲ - ۲۶۲)، مثنوی محیط اعظم (ص ۲۶۲ - ۳۵۴)، نکات بیدل (ص ۳۵۵ - ۴۲۴)، حکایات و اشارات (ص ۴۲۵ - ۴۷۵)، رباعیات (ص ۴۷۶ - ۴۹۶). سزاوار بود که فهرست اعلام و فهرست اشعار نیز به ترتیب حروف الفبایی به دست داده می شد. با وجود این چاپ عکسی این نسخه مغتنم است و در حال حاضر نایاب است!

۳۲ - سیرالاولیاء (در احوال و ملفوظات مشایخ چشتیه)

تألیف محمد بن مبارک علی کرمانی (متوفی ۷۱۱ هـ ق / ۱۲ -

۱۳۱۱ م). این کتاب از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری مؤسسه انتشارات اسلامی (اسلامیک بوک فاؤنڈیشن، لاهور) در سال ۱۳۵۶ هـ ش / ۱۳۹۸ هـ ق / ۱۹۷۸ م به طبع رسیده است. این کتاب با سخن مدیر و مقدمه به قلم سید عارف نوشاهی و متن کتاب در ۶۰۸ صفحه در چاپخانه معارف لاهور به طبع رسیده است. متن کتاب منقسم برده باب است. باب اول: احوال مشایخ چشتیه (از حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم) تا نظام الدین اولیاء. باب دوم: احوال خلفای معین الدین سنجری (سجزی): قطب الدین بختیار کاکلی، فریدالدین گنج شکر. باب سوم: احوال مریدان فریدالدین گنج شکر، خویشاوندان نظام الدین اولیاء و سادات خانواده خود مؤلف. باب چهارم: احوال خلفای نظام الدین اولیاء. باب پنجم: احوال بعضی یاران اعلا که به شرف ارادت و قربت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء مخصوص و مشرف بوده اند. باب ششم: فرایض مرشدی و مریدی. باب هفتم: ادعیه حضرت فریدالدین و حضرت نظام الدین اولیاء. باب هشتم: عشق حقیقی و مشاهده حق. باب نهم: سماع و موسیقی و وجد صوفیان. باب دهم: سخنان و نامه های حضرت نظام الدین اولیاء. چاپ این کتاب به صورت عکسی از روی نسخه چاپی ۱۳۰۲ هـ ق / ۱۸۸۵ م به انجام رسیده و به طرز زیبا و با جلدی نیکو و کاغذ خوب چاپ شده است و لیکن در حال حاضر نایاب است.

اما افسوس که فهرست اعلام ندارد!

۳۳ - گلشن راز (انگلیسی و فارسی)

سروده شیخ سعدالدین محمود شبستری (ولادت در اواسط قرن هفتم هـ ق / ۱۲۵۰ م و وفات به سال ۷۲۰ هـ ق / ۱۳۲۰ م) در تبریز اتفاق افتاد. این کتاب از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری مؤسسه انتشارات اسلامی (لاهور) در چاپخانه مکتبه جدید لاهور (به سال ۱۳۵۷ هـ ش / ۱۳۹۸ هـ ق / ۱۹۷۸ م) به طبع رسیده است. متن کتاب به دو زبان

فارسی و انگلیسی است که به سال ۱۲۹۷ هـ ق / ۱۸۸۰ م به کوشش و بنفیلد به انجام رسیده است. متن گلشن راز به سال ۷۱۷ هـ ق / ۱۳۱۷ م در پاسخ پانزده سؤال درباره عقاید صوفیه یا متصوفین اسلامی که امیر حسینی، عالم و عارف معروف صوفی هرات مطرح کرده بود، سروده شده است.

کتاب باسخن مدیر آغاز می شود. مقدمه دوم معرفی گلشن راز، به قلم آقای دکتر سید علی رضا نقوی است. متن فارسی کتاب ۵۸ صفحه، متن ترجمه و شرح انگلیسی کتاب ۱۱۰ صفحه است. این مثنوی با کاغذ خوب و جلد زرکوب زیبا و چاپ افست نشر یافته است. این کتاب هم هیچ گونه فهرست مطالب و اصطلاحات و اعلام ندارد که البته در چاپهای بعد باید جبران شود.

۳۴ - رساله ابدالیه

تألیف یعقوب بن عثمان چرخى شیرازی (شبرزی ۴) متوفی در ۸۵۰ هـ ق / ۱۴۴۷ م به تصحیح و ترجمه اردو دکتر محمد نذیر رانجها. این کتاب با سرمایه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در مکتبه جدید پریس در لاهور در سال ۱۳۹۸ هـ ق / ۱۳۵۷ هـ ش / ۱۹۷۸ م و به تعداد (شمارگان) ۱۰۰۰ نسخه چاپ شده است. در آغاز سخن مدیر، مختصات کتاب و فهرست مطالب، پیش گفتار مصحح در احوال و آثار مولانا یعقوب چرخى در ۳۴ صفحه، متن رساله ۳۶ صفحه، تعلیقات (ص ۳۷ - ۸۸) و در پایان نمونه نسخه های خطی، چهار صفحه به زبان انگلیسی (ترجمه سخن مدیر) و خلاصه مقدمه مصحح آمده است. موضوع رساله ابدالیه اولیاء الله و کرامات و خوارق عادات و مظاهر صفات و اخلاق و روحیات و طرز سلوک و طریقت آنان است. این رساله با حجم اندک، مفاهیم عرفانی غنی و ارزنده دارد. متن فارسی آن روان و آمیخته با اشعار عرفانی است. مصحح محترم همه آیات قرآنی و احادیث و اشعار فارسی را در پایان کتاب آورده است. راهنمای رساله ابدالیه در پایان کتاب بر ارزش کار مصحح می افزاید.

۳۵ - مثنوی معنوی مولوی (دفتر اول)

سروده مولانا جلال الدین محمد بلخی معروف به رومی با ترجمه و مقدمه و حواشی اردو از قاضی سجاد حسین دهلوی. سخن مدیر و پیشگفتار دکتر وحید قریشی استاد دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب (لاهور) در ۳۲ صفحه. این دفتر همچنین با مقدمه مبسوط و مشروح آقای قاضی سجاد حسین محقق و رئیس مدرسه عالی فتحپوری دهلی همراه است، قطعه ماده تاریخ سروده آقای قمر سنبهلی (مثنوی روم کا هـ - خوب اردو پیرهن = ۱۹۷۴) بسیار زیبا است. فهرست عنوانهای متن (۳ صفحه)، متن دفتر اول (۴۰۴ صفحه) و ترجمه زیر نویس به اردو و در حاشیه بعضی نکات ادبی و عرفانی و لغوی و دستوری نیز به دست داده شده است.

۳۶ - دفتر دوم

سخن مدیر (۲ صفحه)، فهرست مطالب (۴ صفحه)، مقدمه مترجم (۴ صفحه) متن دفتر دوم (۳۵۶ صفحه).

۳۷ - دفتر سوم

سخن مدیر (۲ صفحه)، فهرست مطالب (۴ صفحه)، مقدمه مترجم (۱۲ صفحه) متن دفتر سوم (۴۵۶ صفحه).

۳۸ - دفتر چهارم

سخن مدیر (۲ صفحه)، مقدمه مترجم (۱۲ صفحه) متن دفتر چهارم و فهرست مطالب (۳۶۸ صفحه).

۳۹ - دفتر پنجم

سخن مدیر (۲ صفحه)، مقدمه مترجم و فهرست مطالب و متن دفتر پنجم (جمعاً ۴۲۴ صفحه).

۵۷ - دفتر ششم^۱

سخن مدیر (۲ صفحه)، فهرست مطالب (۴ صفحه)، مقدمه مترجم و صفحات مصور (آرامگاه مولانا) و قطعه ماده تاریخ قاضی سجاد حسین در سفر به ایران (تهران)، ترکیه، مصر، عراق (بغداد) و کشورهای عربی به قلم خلیقی تونگی. متن دفتر ششم (۵۳۰ صفحه). این شش دفتر مثنوی در حال حاضر نایاب است.

۴۰ - مثنوی خموش خاتون

این کتاب در سال ۱۳۵۷ ه.ش به طبع رسیده بود ولیکن به سبب مشکلاتی منتشر نشده بود تا اینکه در سال ۱۳۷۵ ه.ش / ۱۹۹۷ م بار دیگر به طرز جدید حروفچینی شد و به طبع رسید و منتشر گردید. کتاب مشتمل بر سخن مدیر و پیشگفتار به قلم مصحح آقای دکتر سید مهدی غروی مدیر اسبق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۳۸ صفحه) متن کتاب (در ۷۷ صفحه) ولی فاقد فهرست اعلام است. چاپ این اثر براساس نسخه خطی منحصر بفرد کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است که به شماره ۷۸۹۸ در آنجا محفوظ است. رعدی شخصیتی بوده ادیب و سخنور و سراینده ای آزاده و درباره زبان فارسی اینگونه سروده است:

فارسی جوهریست پاکیزه که جهان را ازوست درویزه

فارسی دهر را چو جانان است فارسی خسرو زبانان است

متن مثنوی خموش خاتون در آغاز یک ورق افتادگی دارد و در ادامه حمد خداوند جلیل و سپس نعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله - وسلم است و سپس اشعاری "در شکایت از معشوق عهد شکن و ..." و بعد اشعاری در مدح جهانگیر شاه آمده است و بعد از آن داستان شهر یاری است که هر روز بانویی در شبستان در می آورد و آگاه شدن از وجود دختر «رای» و

۱ - دفتر ششم پس از مدتی بطبع رسید بهمین دلیل ذیل شماره ۵۷ به آن داده شده است، ولی جهت تکمیل اطلاعات شش دفتر مثنوی در اینجا آورده ایم.

خواستگاری کردن او توسط شهریار و آداب و رسوم ازدواج قدیم و خبر یافتن خموش خاتون از این واقعه و داستان های پیوسته به یکدیگر و بالاخره اینکه شاه بر تخت پادشاهی می نشیند و خموش خاتون را به ایوان شاهی در می آورد و داستان به پایان می رسد. این داستان عشقی به صورت مثنوی سروده شده است.

۴۱ - تذکره ریاض العارفین (جلد دوم)

تألیف آفتاب رای لکهنوی، تصحیح و تعلیقات و فهارس به قلم مرحوم سید پیر حسام الدین راشدی، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان جلد اول. این کتاب به شماره ۱۸ انتشارات مرکز چاپ شده، و جلد دوم نیز شامل سخن مدیر و پیشگفتار سید عارف نوشاهی است و به تعداد (شمارگان) ۱۰۰۰ نسخه در انجمن ترقی اردو (کراچی) و در جدید اردو تایپ پریس (لاهور) به طبع رسیده است. محتوای این کتاب (ج ۱ و ۲) تذکره شاعران است که به ترتیب حروف الفبایی از (الف تا یاء) به معرفی جمعاً ۲۱۵۵ شاعر پرداخته است. در تعریف احوال و آثار شاعر، نخست نام و نسب و تخلص شاعر را می آورد و سپس اندکی از زندگینامه او را در حدود آگاهی مؤلف (آفتاب رای لکهنوی) به دست می دهد. آنگاه اشعاری چند از هر شاعر را (غزل، قصیده، قطعه، رباعی، مفردات و...) می آورد. فهرست اعلام (جای ها، کتاب ها، اشخاص، قبیله ها) در پایان آمده است. این تذکره (ج ۱، ۵۳۸ ص، ج ۲، ۳۰۶ ص) با چاپ خوب و کاغذ اعلا و جلد مطلوب در اختیار محققان و ادیبان قرار است.

۴۲ - فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه گنج بخش (جلد اول)

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
تألیف احمد منزوی، از: انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. این کتاب شامل سخن مدیر (۲ صفحه)، پیشگفتار مؤلف

(۲۴ صفحه)، متن کتاب (۴۳۴ صفحه)، (فهرست اعلام ۴۴۱ تا ۴۴۸) است. روش فهرست نگاری بر اساس موضوع تقسیم بندی شده است بدین شرح: بخش یکم: تفسیر، بخش دوم: تجوید، بخش سوم: درباره قرآن (فهرست مؤلفان علوم قرآنی)، بخش چهارم: ریاضی، بخش پنجم: موسیقی، بخش ششم: ستاره شناسی و اختر بینی (فهرست مؤلفان علوم ریاضی، موسیقی، ستاره شناسی)، بخش هفتم: طبیعیات، بخش هشتم: کیمیا، بخش نهم: پزشکی، بخش دهم: چند دانشی (علوم همگانی) و در آخر فهرست مؤلفان علوم تجربی و چند دانشی آمده است. در هنگام تألیف این فهرست تعداد نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش ۸۰۸۰ نسخه و تعداد کتاب های چاپی ۱۲۴۰۴ مجلد بوده است. این فهرست (ج ۱) به تعداد (شمارگان) ۱۰۰۰ نسخه در چاپخانه جدید اردو تایپ پریس در لاهور به طبع رسیده است. تاریخ چاپ کتاب ۱۳۵۷ هـ ش / ۱۳۹۸ هـ ق / ۱۹۷۸ م است که با کاغذ خوب و تجلید ممتاز و قطع وزیری (۲۴×۱۷ س م) در دسترس محققان و علاقه مندان به نسخ خطی فارسی قرار گرفته است.

۴۳ - جمهوری اسلامی ایران کا آئین

این کتاب ترجمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است که در ۲۴ آبان ماه سال ۱۳۵۸ هـ ش / ۲۴ ذی الحججه سال ۱۳۹۹ هـ ق به تصویب مجلس شورای اسلامی ایران رسیده است. محتوای کتاب در دوازده فصل است و هر فصل بر چند اصل. جمعاً ۹۲ صفحه دارد. ناشر آن مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است که آن را با همکاری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (اسلام آباد) منتشر کرده است و به تعداد (شمارگان) ۳۰۰۰ نسخه در ۱۵ اکتوبر ۱۹۸۰ م در راولپندی در چاپخانه ایس. تی پرنترز به طبع رسیده است. این کتاب با کاغذ خوب و جلد شمیمی با رسم الخط اردو چاپ شده است و اکنون نایاب است.

۴۴ - بیستوین صدی کی اسلامی تحریکین

متن فارسی از: استاد شهید آیت الله شیخ مرتضی مطهری، ترجمه به اردو: دکتر ناصر حسین نقوی، از: انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، با همکاری رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران. راولپنڈی. ۱۹۸۰ م، چاپخانه ایس. تی. پرنترز، به شمارگان تعداد ۳۰۰۰ نسخه، ۷۶ ص. فهرست مطالب کتاب، بدین ترتیب است: (۱) اصلاح. (۲) نهضت های اصلاحی در تاریخ اسلامی، (۳) سید جمال الدین اسد آبادی، (۴) ویژگیهای سید، (۵) آرزوی سید، (۶) ویژگی های دیگر سید. (۷) شیخ محمد عبده، (۸) شیخ عبدالرحمن کواکبی، (۹) فقدان (کمی) در موجهای اصلاحی جهان عرب، (۱۰) علامه دکتر محمد اقبال، (۱۱) جنبش های اصلاحی شیعه، (۱۲) جنبش اسلامی ایرانی، (۱۳) چگونگی جنبش، (۱۴) هدف های جنبش، (۱۵) رهبری، (۱۶) بحران، (۱۷) شرایط پیروزی رهبر انقلاب اسلامی، اگرچه این کتاب جزو انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است، ولیکن اکنون نایاب است.

۴۵ - نخستین کارنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

نگارش: دکتر سید مهدی غروی مدیر اسبق (دومین مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)، منتشر شده اسفند ماه ۱۳۵۷ ه.ش / مارس ۱۹۷۹ م. این کتاب به جهت توصیف انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به چاپ رسیده که بیانگر فعالیت های انجام شده از بدو تأسیس میباشد. محتوای این کتاب مطابق فهرست آغاز آن چنین است: (۱) اشاره به تأسیس مرکز (صفحه ۱)، (۲) انتشارات هفت گنجینه (۱) (ص ۲)، (۳) انتشارات به طریق مشارکت (ص ۲۴)، (۴) کتاب ها، رساله ها و مجموعه های زیر چاپ و آماده برای چاپ (ص ۳۲)، (۵) تحقیقات و طرح های پژوهشی (ص ۳۹)، (۶) تدریس و ترویج زبان و ادبیات فارسی (ص ۴۳)، (۷) کتابخانه و عکاسخانه (ص ۵۷)، (۸) نیروی انسانی

(ص ۵۸)، (۹) نقطه پایان (ص ۶). این کتاب در ۶۴ صفحه و با جلد شمیم
طبع و نشر شده است.

۴۶ - لوایح جامی (فارسی و انگلیسی)

متن اصلی از مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی، ترجمه انگلیسی از
ای. ا. ج. وینفیلد، مقدمه از: شاهدالله فریدی (کراچی) به زبان انگلیسی، چاپ
جدید لوایح جامی از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری
مؤسسه کتاب اسلامی (لاهور)، بدون سخن مدیر و معرفی کتاب و پیشگفتار
و از روی نسخه چاپ اروپا، افست شده است. متن فارسی (۵۵ص)، متن
انگلیسی (۶۱ صفحه). ناشر این کتاب مرکز تحقیقات فارسی - ایران و
پاکستان است سال چاپ ۱۹۷۸ م و تعداد (شمارگان) مشخص نیست.

۴۷ - فهرست نسخه های خطی فارسی (جلد دوم)

کتابخانه گنج بخش

از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، تألیف:
احمد منزوی، شامل سخن مدیر (۲ صفحه) شناسنامه کتاب (۱ صفحه) و
بدون پیشگفتار مؤلف است. محتوای این کتاب معرفی نسخه های خطی
فارسی است به ترتیب موضوع که جلد دوم بدین شرح است: بخش یازدهم:
منطق (ص ۴۳۹) بخش دوازدهم: حکمت، فلسفه (ص ۴۴۹)، بخش
سیزدهم: ملل و نحل، (ص ۴۷۰)، بخش چهاردهم: کلام و عقاید (ص ۴۷۹)،
بخش پانزدهم: عرفان (ص ۵۴۵)، بخش شانزدهم: فلسفه عملی (ص ۸۶۶)،
فهرست مؤلفان علوم عقلی (ص ۹۹۳)، متن سخن مدیر و شناسنامه کتاب به
زبان انگلیسی در آخر آمده است (ص ۱۰۰۸). این کتاب با کاغذ اعلا و جلد
عالی و تجلید ممتاز در اختیار همگان است و لیکن در حال حاضر نایاب
است.

۴۸ - فهرست نسخه های خطی فارسی

کتابخانه گنج بخش (جلد سوم) مرکز تحقیقات فارسی ایران
و پاکستان (اسلام آباد)

تألیف: احمدمنزوی، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و
پاکستان. محتوای کتاب همانند (ج ۱ و ۲) براساس موضوع است بدین شرح:
بخش هفدهم: هنر (ص ۱۰۱۱)، بخش هیجدهم: فرهنگنامه (ص ۱۰۱۹)،
بخش نوزدهم: دستور زبان (ص ۱۰۸۵)، بخش بیستم: نامه نگاری
(ص ۱۱۴۱)، بخش بیست و یکم: بلاغت (ص ۱۲۱۹)، بخش بیست و دوم:
عروض و قافیه (ص ۱۲۳۱)، بخش بیست سوم (ص ۱۲۴۱)، بخش بیست و
چهارم: متن های ادبی، شرح متن ها (ص ۱۲۵۳)، بخش بیست و پنجم:
داستان (ص ۱۳۱۳)، بخش بیست و ششم: دیوان، شرح دیوان اصطلاحات
واضافات (هر سه مجلد) (ص ۱۸۸۵)، فهرست مؤلفان بخش های ادبی
(ص ۱۸۹۵). این کتاب نیز با کاغذ خوب و چاپ ممتاز و تجلید اعلا در
چاپخانه جدید اردو تایپ پریس در لاهور به طبع رسیده و از طرف مرکز -
تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اختیار علاقه مندان نسخه های خطی -
فارسی قرار گرفته است و لیکن در حال حاضر نایاب است.

۴۹ - علامه محمد اقبال (۱۸۷۷ - ۱۹۳۸ م)

احوال و آثار به فارسی

تألیف احمد ندیم قاسمی، ترجمه سید مرتضی موشوی، این کتاب از
طرف کمیته ملی برگزاری جشن صد ساله میلاد علامه محمد اقبال با همکاری
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در چاپخانه «فتون پریس» (لاهور) و
در چاپخانه امپریال پرس (راولپندی) و انجمن ترقی ادب لاهور به طبع
رسیده است سال چاپ ۱۹۷۷ م، ۵۸ ص. تصاویر تاریخی و اشعار گوناگون از
آثار مختلف علامه اقبال در این اثر به طبع رسیده و کتاب را سودمند و مؤثر
ساخته است. این کتاب اکنون نایاب است.

۵۰ - علامه اقبال، اسلامی فکر ک - عظیم معمار (اردو)

تألیف دکتر علی شریعتی (متن فارسی)، ترجمه مرحوم دکتر محمد ریاض خان. این کتاب بامقدمه آقای دکتر قاسم صافی از طرف رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام آباد) در سال ۱۹۸۲م توسط چاپخانه ایس. تی. پرنترز راولپندی به طبع رسیده است. تعداد (شمارگان) ۲۰۰۰ و در ۶۴ صفحه باتصاویری از دکتر علی شریعتی و علامه دکتر محمد اقبال و با جلد کاغذی و چاپ خوب در اختیار همگان قرار گرفته است، ولیکن در حال حاضر نایاب است.

۵۱ - میاسه و مقداد (داستان فارسی)

نگاشته: معزالدین محمد حسینی اردستانی (میر میران) وابسته دستگاه عبدالله قطب شاه (۸۳ - ۱۰۳۵ هـ ق) بر مبنای یک نسخه خطی از کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام آباد) به شماره ۱۰۷۶۱ به چاپ رسیده است مؤلف کتاب دانشمندی بوده به نام معزالدین محمد حسینی اردستانی مشهور به میر میران، فرزند امیر ظهیرالدین محمد که از ایران به هند آمده و در دستگاه عبدالله قطب شاه (۱۰۳۵ - ۱۰۸۳ هـ ق) جایگاهی یافته است و کتاب دیگر خود را به نام «کاشف الحق» به نام این پادشاه (به سال ۱۰۵۸ هـ / ۱۶۴۸ م) منتسب کرده است.

۵۲ - دیوان حافظ شیرازی

باترجمه اردو و شرح از عبادالله اختر. سخن مدیر از دکتر سید مهدی غروی دومین مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، پیشگفتار از دکتر محمد ریاض خان. این کتاب از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری مؤسسه الکتاب گنج بخش رود (لاهور) در چاپخانه «بختیار پرنترز» لاهور به تعداد (شمارگان) ۱۰۰۰ نسخه به صورت عکسی به

چاپ رسیده است. جمعاً ۶۸۴ صفحه (۳۲ ص مقدمه + ۶۵۲ ص متن) دارد. دیوان حافظ شیرازی بازیر نویسی اردو و شرح لغات و اصطلاحات در حواشی مورد استقبال عموم اردو زبانان در پاکستان و هند قرار گرفته است و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری مؤسسه کتاب و مؤسسه انتشارات اسلامی، دوبار آن را به طبع رسانده است: یکی ترجمه عبادالله اختر و دوم ترجمه قاضی سجاد حسین. با توجه استقبال همگانی از این هر دو چاپ در حال حاضر هر دو نایاب است.

۵۳ - انقلاب ایران (سندی)

این کتاب از متن فارسی با ترجمه و مقدمه «محمد عثمان دیپلائی» به زبان سندی از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و همکاری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (اسلام آباد) در چاپخانه ایس تی پرنترز (راولپندی) در سال ۱۹۸۱ م به تعداد (شمارگان) ۵۰۰۰ نسخه و در ۵۶ صفحه به چاپ رسیده است. موضوع این کتاب، انقلاب ایران و اثرات آن در جهان می باشد که اکنون نایاب است.

۵۴ - خودسازی (هم کیس-رهین ؟)

تألیف دکتر علی شریعتی (متن فارسی) ترجمه اردو از محمد خالد فاروقی. این کتاب از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (اسلام آباد) به تعداد (شمارگان) ۲۰۰۰ نسخه در چاپخانه ایس تی پرنترز (راولپندی) در سال ۱۹۸۰ م. و در ۴۴ صفحه چاپ رسیده است. موضوع این کتاب چنان که از نام آن معلوم است خودشناسی و خود آگاهی و شناخت اخلاق و روش و زندگی انسان است. این کتاب نیز در حال حاضر نایاب است.

* - یاد آوری: بجز شماره ۵۷ که برای رعایت ترتیب شش دفتر مثنوی بعد از شماره ۳۹ آورده شده است عناوین مربوط به بقیه تاکنون منتشر نگردیده

است .

- ۵۵

- ۵۶

- ۵۷ - مثنوی مولوی (دفتر ششم).

- ۵۸

- ۵۹

- ۶۰

۶۱ - ایران و مصر مین کتب سوزی (مسلمانان پر عائد ایک تاریخی الزام کا تجزیہ)

تألیف آیت الله شهید مرتضی مطهری (متن فارسی کتاب سوزی ایران و مصر)، با مقدمه فارسی و انگلیسی و ترجمه و حواشی دکتر سید عارف نوشاهی (اردو). این کتاب از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در چاپخانه ایس. تی. پرنترز، راولپندی، در تاریخ ۱۹۸۱ م به طبع رسیده است. این کتاب به طرز مفید با حواشی و فهارس اعلام به بازار علم و ادب و فرهنگ و ادب اسلامی عرضه شده است. مسائل گوناگون علمی و فرهنگی در آن مطرح و از جهات مختلف بحث و نقد گردیده و نتایج سودمند به دست داده شده است و در حقیقت از توجه به دانش و اهمیت علم از نظر مسلمانان بحث و از عقاید آنان دفاع گردیده است. این کتاب در ۱۴۴ صفحه تقدیم ارباب علم و ادب گردیده.

۶۲ - فهرست نسخه های خطی فارسی (جلد چهارم)

کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
تألیف: احمد منزوی، سخن مدیر (۴ صفحه)، تقسیمات آن همانند
جلد ۱ و ۲ و ۳ بر اساس موضوع است، بدین شرح: بخش بیست و هشتم:
سفرنامه (ص ۱۹۲۵)، بخش بیست و نهم: جغرافیا (ص ۱۹۲۹)، بخش -
سی ام: تاریخ، قسمت اول (ص ۱۹۴۱)، بخش سی ام تاریخ، قسمت دوم
(ص ۲۰۱۹)، بخش سی و دوم: تذکره شاعران (ص ۲۰۶۳)، بخش سی و

سوم: سیرا ولیاء الله و بزرگان (ص ۲۰۶۹)، بخش سی و چهارم: فقه (ص ۲۱۶۵)، بخش سی و پنجم: علوم غریبه (ص ۲۳۲۵)، بخش سی و ششم: دعا و اوراد (ص ۲۳۵۱)، بخش سی و هفتم: مستدرک (ص ۲۳۹۵)، فهرست نام های کتاب ها (نسخه های خطی) چهار مجلد (ص ۲۴۲۷). فهرست مؤلفان و نویسندگان و شاعران و چهار مجلد (ص ۲۴۸۱). چهار صفحه به زبان انگلیسی در آخر کتاب در معرفی مؤلف و متن کتاب و شناسنامه کتاب آمده است. این کتاب در خرداد ماه ۱۳۶۱ هـ ش / شعبان ۱۴۰۲ هـ ق / ژوئن ۱۹۸۲ م از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به طبع رسیده و توزیع شده و لیکن اکنون نایاب است.

میر سید محمد نور بخش و مسلک نور بخشیه (اردو)

این کتاب در ۴۸۰ صفحه، به تعداد (شمارگان) ۵۰۰ نسخه و بهای ۲۰۰ روپیه به علاقه مندان عرفان و تصوف نوربخشیه اهدا شده است. آقای دکتر غازی محمد نعیم یک پزشک است و به زبان و ادب اردو، فارسی و انگلیسی آثار خود را نشر می دهد. این کتاب برده باب منقسم است: باب اول: حالات زندگی نوربخش، باب دوم: مریدان و خلفای نوربخش، باب سوم: مقام روحانی و عملی نوربخش، باب چهارم: شجره طریقت نوربخش، باب پنجم: نهضت نوربخشیه، باب ششم: نوربخشیه کشمیر و بلتستان. باب هفتم: تصنیفات نوربخش، باب هشتم: طریق سلوک نوربخش، باب نهم: دبستان اعتقادی و فقهی نوربخش، باب دهم: نوربخش و اتحاد بین - المسلمین. در پایان کتاب، منابع و نمونه های بعضی از کتاب های مورد استفاده و نظرات چندتن از بزرگان نوربخشیه آمده است. در این کتاب اشاراتی به سلسله نوربخشیه در ایران شده است. این کتاب از «فهرست اعلام» بی بهره مانده است. امید است آقای دکتر غازی محمد نعیم در نشر اینگونه آثار علمی و فرهنگی پیروز و سرفراز باشند.

*** **

معرفی
کتابها و نشریات تازه

۱ - نغمه الست (اردو)

تألیف مفتی سید محمد حنیف، مرتبہ (تصحیح) سید اعجاز احمد،
موضوع این کتاب: نعت و منقبت و مدح و منظومہ های گوناگون اجتماعی و
ادبی و سیاسی است، چاپ لاهور، ۲۴۰ ص، کاغذ خوب، جلد زیبا و رنگین،
۱۹۹۹ م، شمارگان / ۱۰۰۰ نسخه، بها / ۱۰۰ روپہ.

۲ - مبانی آموزش زبان و ادبیات فارسی (فارسی)

نوشته پروفیسور دکتر حسین رزمجو استاد مدعو، از دانشگاه فردوسی
مشهد، به سعی و کوشش پروفیسور دکتر آفتاب اصغر و پروفیسور غلام معین -
الدین نظامی، از انتشارات گروه فارسی دانشکده خاور شناسی لاهور،
دانشگاه پنجاب، لاهور، شمارگان ۵۰۰ نسخه، ۲۸۸ ص، چاپ سال ۱۳۷۸
ه ش / ۱۴۲۰ ه ق. این کتاب در هفت فصل است با پیشگفتار (دکتر آفتاب
اصغر) و مقدمه دکتر حسین رزمجو. مطالب کتاب همگی درباره ادب فارسی،
تدریس فارسی و شناخت متون فارسی و روش تدریس و سیر تاریخی و ادبی
و فرهنگی زبان فارسی. جلد، ممتاز، کاغذ اعلا، چاپ زیبا، بها: ۳۰۰ روپہ.

۳ - پاکستان میں اردو ترقیاتی ادارے (اردو)

ترتیب و تدوین از: پروفیسور ایوب صابر، چاپ لاهور، از انتشارات
«مقتدرہ قومی زبان»، ۱۹۸۵ م، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۸ + ۲۶۰ ص، کاغذ

خوب ، جلد شمیز ، بها ۶۵ روپيه .

۴ - کلیات قانون (ترجمه از متن عربی به زبان اردو)

متن عربی از ابو علی عبدالله بن سینا (ابن سینا)، مترجم : خواجه رضوان احمد ، چاپ راولپندی ، ۱۹۹۹ م ، شمارگان ۵۰۰ نسخه ، ۵۱۲ ص ، جلد شمیز ، کاغذ خوب ، بها ۲۸۰ روپيه .

۵ - الاشارات و التنبيهات

اردو ، متن عربی ، از : ابو علی سینا ، ترجمه دکتري محمد میان صدیقی ، ناشر مقتدره قومی زبان ، اسلام آباد ۲۷۴ ص ، چاپ ۱۹۹۹ م . شمارگان (تعداد) ۵۰۰ نسخه ، جلد شمیز رنگین و کاغذ خوب ، بها : ۲۷۴ ص .

۶ - شیر خدا یا اسدالله حضرت علی المرتضی «ع» The Lion of Allah

تألیف سید افسر علی شاه به زبان انگلیسی

(Written by : Syed Afsar Ali Shah) باویرایش پروفیسور سید مرتضی موسوی و

خانم پروفیسور دکتري شگفته موسوی .

جلد اول : ۳۲ ص ، (مقدمه) + ۳۶۸ ص (متن) . چاپ لاهور (سال چاپ و

شمارگان ندارد) ، جلد اعلا و کاغذ خوب ، بها ۳۵۰ روپيه ،

جلد دوم : ۱۲ ص ، (مقدمه) + ۳۸۸ ص ، تصاویر و شواهد عربی و فارسی .

چاپ راولپندی ، سال چاپ ندارد ، جلد خوب و کاغذ خوب ، بها ۳۵۰ روپيه .

این دو مجلد کتاب ارزنده فاقد فهارس لازم است و امید است در چاپهای بعد

به این مهم نیز توجه گردد .

۷ - چراغ نوا (مجموعه نعت اردو و فارسی)

از : شاعر لکهنوی آقای دکتري رئیس نعمانی ، چاپ لکهنؤ (هند) ، ۶۴

ص ، کاغذ خوب و جلد شمیز ، ۳۰ روپيه .

۸- رشف الزلال فی تحقیق فی الزوال (سندی)

تألیف مخدوم محمد هاشم تتوی، چاپ حیدرآباد (سند)، ۸۰ ص،
جلد شمیم، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۳۰ روپیه.

۹- تنقیح الکلام فی النهی عن قرآة خلف الامام

تألیف مخدوم محمد هاشم تتوی (متن عربی)، ترجمه به اردو از مولانا
ابوالعلاء محمد عبدالعلیم ندوی، چاپ حیدرآباد (سند)، ۲۲۴ ص، چاپ
۱۴۱۵ هـ ق، کاغذ و جلد خوب، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ندارد.

۱۰- ذریعة الوصول الی جناب الرسول

تألیف مخدوم محمد هاشم تتوی (متن عربی)، ترجمه به سندی از
مولوی رفیع الدین چنو، چاپ حیدرآباد (سند)، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه،
۱۸۴ ص، جلد خوب و کاغذ خوب، بها ۲۵۰ روپیه.

۱۱- کمال عترت (اردو، فارسی کی ایک قدیم لغت)

تصنیف میر محمد عترت اکبر آبادی، ترتیب و تدوین از: دکتر سید
عارف نوشاهی، چاپ مقتدره قومی زبان، (۱۹۹۹) اسلام آباد، شمارگان
(تعداد) ۵۰۰ نسخه، جلد و کاغذ خوب، ۲۴۰ ص، بها ۱۰۵ روپیه.

۱۲- سندھی زبان و ادب کی تاریخ (اردو)

از: پروفیسور دکتر حیدر سندھی، چاپ مقتدره قومی زبان، ۱۹۹۹ م
اسلام آباد، شمارگان (تعداد) ۱۰۰۰ نسخه، ۲۴۸ ص، جلد و کاغذ خوب،
بها ۷۵ روپیه.

۱۳ - فیض (شاعری اور سیاست)

از پروفیسور فتح محمد ملک، چاپ لاہور، ۱۹۹۴ م، شمارگان (تعداد) ۱۰۰۰ جلد و کاغذ خوب، ۷۵ روپیہ.

۱۴ - قباء (قبر پرستی)

تألیف مولانا محمد قاسم سومرو، قاسمیہ لائبریری (کتابخانہ قاسمیہ)، چاپ ۱۹۹۹ م، حیدرآباد (سند)، (شمارگان) تعداد ۱۰۰۰ نسخہ، ۲۴۸ ص، جلد و کاغذ خوب، بہا ۶۰ روپیہ.

۱۵ - مہران جو موتی (سندی)

دربارہٴ مخدوم محمد ہاشم تتوی، تألیف مولانا محمد رمضان پھل پوتو، چاپ ۱۹۹۷ م، کراچی ۸۰ ص، کاغذ خوب، (شمارگان) تعداد ۱۱۰۰ نسخہ، بہا ۲۰ روپیہ.

۱۶ - گلستان سعدی (باترجمہٴ محاورہ سندی)

ترجمہ از: مولانا محمد قاسم سومرو، چاپ ۱۹۹۸ م، حیدرآباد (سند)، ۲۲۰ ص، چاپ خوب و کاغذ مناسب و جلد زیبا، ۹۰ روپیہ.

یاد آوری:

کتابهای چاپ شده در سال ۲۰۰۰ م و ۲۰۰۱ م دریافتی مرکز در شماره های بعدی دانش معرفی خواهند شد.

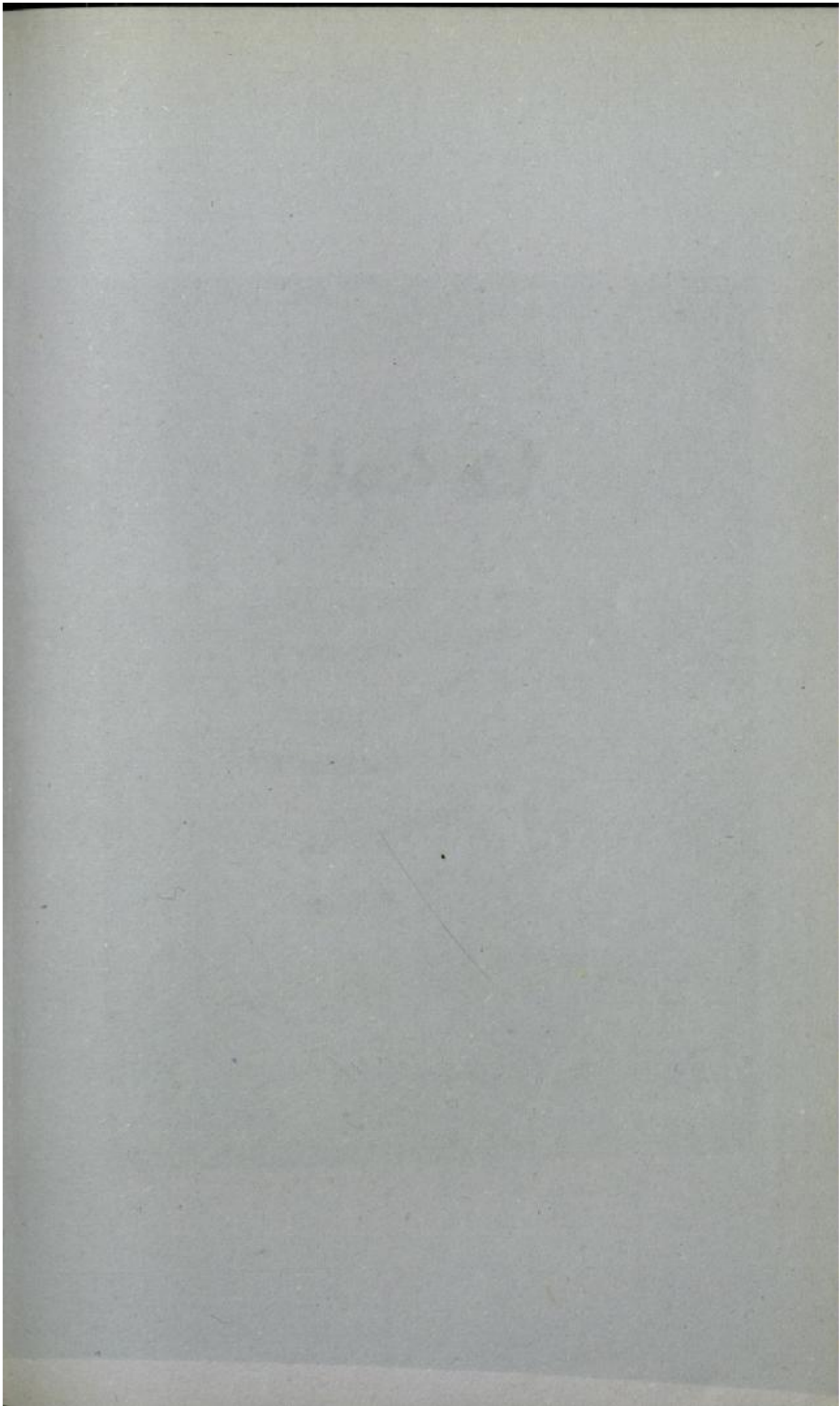
بیکسی برادر استی شریفیت

کسکه
ار
ار
ار
ار

کسکه است سراج اندر شریفیت

کسکه
ار
ار
ار
ار

نامه ها



پاسخ به نامه ها

اشاره

باسپاس از عزیزانی که مارا مرهون محبت های خود داشته و با ارسال نامه اظهار لطف فرموده اند . به نظر می رسد پاسخ به نامه ها در فرصتهای کوتاه مورد انتظار خوانندگان هیچ فصلنامه ای نیست، لیکن گذشت بیش از حد از زمان معمول نیز موجب اختلال در ارتباط مناسب باخوانندگان می گردد. اگرچه این مشکل را خوانندگان گرامی باارسال نامه و یا حضور صمیمانه خود در دفتر مجله دانش تا حدی برطرف کرده اند ولی امیدواریم که با رفع مشکلات بتوانیم زمان این ارتباط را کوتاه ترکنیم . باعنایت به نامه های فراوان ارسال شده برای مجله دانش در اینجا سعی شده است که تا حد امکان نامه های شما گرامیان درج شود و در ابتدا باتشکر از پروفیسور سید منصور احمد خالد که دانش را مورد لطف قرار داده اند، ضمن درج شعر زیبایی ایشان در وصف مجله دانش امید آن داریم که باکوشش شایسته همکاران مجله، پاسخگوی این محبت ها باشیم .

نگار است و روی نگار است دانش

روش در روش مشکبار است دانش چمن را چو ابر بهار است دانش
جمالش حبیب است صاحب دلان را نگار است و روی نگار است دانش
چراغ شعور و خرد را ضیایی می معرفت را خمار است دانش
منر های امروز و دیروز در بر به ملک ادب شهریار است دانش
نویسندگان را گل آرزوها دل قاریان را قرار است دانش
به میدان نقد و نظر اعتباری به تحقیق ، محکم عیار است دانش

صدایش چو فردوس گوش است خالد

چو آهنگ صوت هزار است دانش

* استاد ارجمند و شاعر گرامی جناب آقای دکتر رئیس احمد نعمانی از مرکز مطالعات فارسی علیگره «هند» با ارسال چندین نامه پرمحتوا، دانش را مورد لطف قرار داده اند. ضمن تشکر به اطلاع ایشان می‌رسانیم که یکی از اشعارشما زینت افزای بخش شعر فارسی امروز در شبه قاره است و بقیه هم به نوبه در شماره های بعدی بچاپ می‌رسد.

DAVID

DAVID



Faint, illegible text or markings at the bottom of the page, possibly bleed-through from the reverse side.

DANESH

Quarterly Journal

President & Editor-in-Chief : Dr Saeed Bozorg Bigdeli

Editor : Syed Murtaza Moosvi



Address:

House 3, Street 8, Kohistan Road, F-8/3

Islamabad 44000, PAKISTAN.

Ph : 2263191-92 Fax : 2263193



۱ - نسخه خطی شماره ۳۱۰
 قرآن کریم با تفسیر در کناره صفحات
 نقاشی گل و بوته نگاری و نقاشی
 موشی و خط نسخ و نستعلیق
 قرن ۱۱ هجری



۲ - نسخه خطی شماره ۳۱۴
 شاهنامه فردوسی:
 داستان کشتن بهرام گور شتر مرغ ها و
 گورخر و شیر و دوختن پشت آنها را به
 یکدیگر و در تعجب ماندن نوکران او
 تاریخ کتابت ۱۰۵۸ هجری



DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

SPRING & SUMMER, 1999
(SERIAL No. 56-57)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent

ISSN : 1018-1873

(International Centre - Paris)